



سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت
حوزه علمیه قم

نجم الدین طبسی


بسم الله الرحمن الرحیم

دجال: سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت

نویسنده:

نجم الدین طبسی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

دجال: سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت ----- ۱۳

مشخصات کتاب ----- ۱۳

اشاره ----- ۱۴

فهرست مطالب ----- ۱۸

مقدمه ناشر ----- ۳۰

مقدمه نویسنده ----- ۳۱

جلسه ۱ ----- ۳۲

اشاره ----- ۳۲

روایات دجال ----- ۳۳

دجال در منابع اهل سنت ----- ۳۴

اشاره ----- ۳۴

روایت دجال طبق نقل صحیح مسلم ----- ۳۶

تضعیف روایت دجال ----- ۳۸

دجال در منابع شیعه ----- ۳۸

اشاره ----- ۳۸

روایت کمال الدین وتمام النعمه در مورد دجال ----- ۳۸

پرسش اصبغ بن نباته از دجّال و پاسخ امیرالمومنین علیه السلام ----- ۴۰

ادامه روایت کمال الدین مرحوم شیخ صدوق ----- ۴۱

جلسه ۲ ----- ۴۴

نکاتی در مورد دجال ----- ۴۴

محور اول: معنای دجال ----- ۴۴

اشاره ----- ۴۴

بیان مجمع البحرین در معنای دجال ----- ۴۴

بیان لسان العرب در معنای دجال ---- ۴۵

محور دوم: روایات ---- ۴۷

جلسه ۳ ---- ۵۲

قیام های قبل از ظهور، مقبول و یا مردود؟ ---- ۵۲

اشاره ---- ۵۲

دیدگاه اول ---- ۵۲

دفاع از مختار ثقفی ---- ۵۳

ارزیابی روایت ---- ۵۳

نتیجه گیری در خصوص روایات دجال در کتب اربعه ---- ۵۵

جلسه ۴ ---- ۵۶

محور سوم: روایات دجال در کتب خاصه، غیر از کتب اربعه ---- ۵۶

اشاره ---- ۵۶

مجموعه ورّام و مؤلف آن ---- ۵۶

اشاره ---- ۵۶

نتیجه کلام علامه مجلسی در مورد مجموعه ورام ---- ۵۷

روایت دجال در مجموعه ورام ---- ۵۷

مجموعه ورام از دیدگاه علمای رجال ---- ۵۸

علت عنایت علمای شیعه به روایاتِ از طریق اهل سنت ---- ۵۸

جلسه ۵ ---- ۶۰

علمایی از شیعه که به نام طبرسی شناخته می شوند ---- ۶۰

نکته ای در تعداد روایات در خصوص دجال ---- ۶۰

اعتبار کتاب إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات ---- ۶۳

جلسه ۶ ---- ۶۶

ویژگی ها و شمایل ظاهری دجال ---- ۶۶

اشاره ---- ۶۶

تردستی دجال ---- ۶۶

علمای شیعه و استدلال به دجال ----- ۶۸
اشاره ----- ۶۸
متن خطبه امیر المؤمنین علیهم السلام طبق بیان ابن میثم بحرانی ----- ۷۱
جلسه ۷ ----- ۷۳
اشاره ----- ۷۳
نکاتی مختصر در مورد شخصیت منذربن جارود ----- ۷۴
ادامه روایت در بیان اقدامات دجال ----- ۷۶
اشاره ----- ۷۶
ماجرای محاوره امام حسن علیه السلام با پادشاه روم ----- ۷۷
جلسه ۸ ----- ۸۱
بررسی شخصیت و جایگاه فرات کوفی ----- ۸۱
چرا کتب رجالی شیعه، از فرات کوفی نام نبرده اند؟ ----- ۸۲
اشاره ----- ۸۲
آثار زیدی ها در یمن ----- ۸۲
دیدگاه علامه مجلسی در مورد فرات کوفی ----- ۸۲
جلسه ۹ ----- ۸۸
شاهد بحث در روایت (محل کشته شدن دجال) ----- ۸۸
دیدگاه علمای رجال در خصوص معلی بن خنیس ----- ۸۸
نتیجه گیری در مورد ابن خنیس ----- ۸۹
تعارض بین دو روایت در مورد دجال ----- ۹۱
جواز و عدم جواز تسمیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت ----- ۹۳
جلسه ۱۰ ----- ۹۵
روایات تفسیری بحث دجال ----- ۹۵
اشاره ----- ۹۵
طبری و تفسیرش ----- ۹۶
احمدبن حنبل از دیدگاه ذهبی ----- ۹۷

اختلاف طبری با احمد بن حنبل ----- ۹۸
تفسیر طبری از دیدگاه ذهبی ----- ۹۹
طبری از دیدگاه ذهبی ----- ۱۰۰
آیا طبری شیعه است ؟ ----- ۱۰۰
طبری از نظر شیعه ----- ۱۰۱
کعب الاحبار، تنها از نظر معاویه معتبر است ----- ۱۰۲
جلسه ۱۱ ----- ۱۰۴
اشاره ----- ۱۰۴
قتل دجال به نقل از منابع شیعه ----- ۱۰۴
اشاره ----- ۱۰۴
علم ائمه اطهار علیهم السلام در اعتراف مخالفین ----- ۱۰۷
ایمان تمامی اهل کتاب به عیسی علیه السلام قبل از رجعت ----- ۱۰۹
جلسه ۱۲ ----- ۱۱۲
اشاره ----- ۱۱۲
دجال از نظر علمای اهل سنت ----- ۱۱۲
اشاره ----- ۱۱۲
دیدگاه مرحوم مجلسی اول ----- ۱۱۲
نتیجه ----- ۱۱۴
نافع بن ازرق کیست؟ ----- ۱۱۸
ترجمه کلام مرحوم صدوق ----- ۱۲۰
دیدگاه شیخ مفید ----- ۱۲۱
دیدگاه شیخ طوسی ----- ۱۲۲
دیدگاه ابن بطریق ----- ۱۲۳
بیان مرحوم اربلی در کشف الغمه ----- ۱۲۴
جلسه ۱۳ ----- ۱۲۵
بیان مرحوم مجلسی ذیل روایت ----- ۱۲۵

روایت مصابیح السنه ----- ۱۲۷
روایت نافع ----- ۱۲۸
بیان برخی از معاصرین در مورد دجال ----- ۱۲۸
اشاره ----- ۱۲۸
احتمالات در خصوص شخص دجال ----- ۱۲۹
جلسه ۱۴ ----- ۱۳۴
اشاره ----- ۱۳۴
احتجاج به وجود دجال برای اثبات عمر طولانی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ----- ۱۳۴
روایات دجال در کتاب های اهل سنت ----- ۱۳۴
اشاره ----- ۱۳۴
روایت اول: روایت ابو سعید خدری ----- ۱۳۵
اشاره ----- ۱۳۵
بیانی در مورد حضرت خضر علیه السلام ----- ۱۳۸
خضر و الیاس، دو پیامبر جاودان ----- ۱۴۲
جلسه ۱۵ ----- ۱۴۳
اشاره ----- ۱۴۳
طول عمر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و استدلال به عمر خضر علیه السلام ----- ۱۴۳
کلامی از امام حسن مجتبی علیه السلامدر پاسخ به فرد سائل ----- ۱۴۴
اشاره ----- ۱۴۴
روایت، طبق نقل اصول کافی ----- ۱۴۶
زنده بودن خضر علیه السلام در عصر ائمه اطهار علیهم السلام ----- ۱۴۶
اشاره ----- ۱۴۶
روایتی دیگر: امام عسکری علیه السلام و معرفی جانشین خود ----- ۱۴۷
بیان علامه طباطبایی در مورد حضرت خضر و ذوالقرنین ----- ۱۵۱
جلسه ۱۶ ----- ۱۵۴
ادامه بحث علامه طباطبایی در خصوص زندگی و حیات خضر علیه السلام ----- ۱۵۴

روایت دوم: روایت نواس بن سمعان ---------- ۱۶۰

جلسه ۱۷ ---------- ۱۶۳

چرا در کتاب های عامه از دجال، به مسیح دجال تعبیر می شود؟ ---------- ۱۶۳

محل خروج دجال ---------- ۱۶۴

آیا دجال از ناحیه اصفهان است؟ ---------- ۱۶۵

اشاره ---------- ۱۶۵

روایت اول (خروج دجال از اصفهان) ---------- ۱۶۵

اشاره ---------- ۱۶۵

وصف قریه یهودیه اصفهان در معجم البلدان ---------- ۱۶۷

جلسه ۱۸ ---------- ۱۶۹

روایت دوم ---------- ۱۶۹

اشاره ---------- ۱۶۹

نزال بن سبره در طرق روایات شیعه و اهل سنت ---------- ۱۷۰

روایت سوم ---------- ۱۷۰

روایت چهارم ---------- ۱۷۲

روایت پنجم ---------- ۱۷۲

اشاره ---------- ۱۷۲

روایت طبق نقل ابن ابی شیبه ---------- ۱۷۲

روایت ششم ---------- ۱۷۳

روایت طبق نقل مسند احمد ---------- ۱۷۳

بررسی شخصیت ذکوان اباصالح ---------- ۱۷۴

تضعیف روایت به واسطه وجود ذکوان ---------- ۱۷۵

تجلیل اهل سنت از ذکوان ---------- ۱۷۵

بررسی شخصیت حرب بن شداد ---------- ۱۷۶

یحیی بن سعید قطان؛ پدر علم رجال اهل سنت ---------- ۱۷۶

جلسه ۱۹ ---------- ۱۷۸

احتمال خروج دجال از مناطق دیگر (مرو، بلخ، سجستان و...) ----- ۱۷۸
اشاره ----- ۱۷۸
سجستان (سیستان) ----- ۱۷۹
ارادت مردم سجستان به امیر المؤمنین علیه السلام ----- ۱۸۰
روایت خروج دجال از سجستان ----- ۱۸۱
خروج دجال از سیستان طبق نقل شیخ صدوق ----- ۱۸۱
دیدگاه مؤلف کتاب "عقیده المسیح الدجال فی الادیان" ----- ۱۸۲
روایت نواس بن سمعان ----- ۱۸۳
اشاره ----- ۱۸۳
تحلیل سعید ایوب از روایت ----- ۱۸۴
بیان مصنف عبدالرزاق در مورد خروج دجال ----- ۱۸۵
آیا دجال شخص است یا جریان؟ ----- ۱۸۷
اشاره ----- ۱۸۷
دیدگاه اول: دجال جریان است، نه یک شخص ----- ۱۸۷
دیدگاه دوم: دجال شخص است، نه جریان ----- ۱۸۸
جلسه ۲۰ ----- ۱۹۰
خروج دجال، قبل از ظهور یا بعد از آن؟ ----- ۱۹۰
اشاره ----- ۱۹۰
دیدگاه سید بن طاووس در مورد روایات ابن عباس ----- ۱۹۰
روایت خروج دجال بر اساس نقل ابن شهر آشوب ----- ۱۹۲
روایت خروج دجال طبق نقل منتخب الانوارالمضیئه ----- ۱۹۳
ابهام در زمان خروج دجال، قبل یا بعد از ظهور ----- ۱۹۷
اشاره ----- ۱۹۷
نقد توجیهات شهید صدر در مورد روایت صحیح مسلم ----- ۱۹۷
بررسی دیدگاه مرحوم صدر در مورد جریان بودن دجال ----- ۱۹۷
بررسی و نقد دیدگاه مرحوم صدر ----- ۲۰۵

اشکالاتی چند بر نظریه جریان بودن دجال ---- ۲۰۸
اشاره ---- ۲۰۸
بیان مرحوم صدر در جلد سوم (تاریخ مابعد الظهور) ---- ۲۱۰
اشکال بر شهید صدر ---- ۲۱۱
روایات مورد استناد مرحوم صدر ---- ۲۱۵
نتیجه نهایی ---- ۲۱۷
کتابنامه ---- ۲۲۰
درباره مرکز ---- ۲۲۴

دجال: سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت

مشخصات کتاب

سرشناسه:طبسی، نجم الدین، ۱۳۳۴ - Tabasi, Najm al-Din

عنوان و نام پدیدآور:دجال: سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت/ نجم الدین طبسی.

مشخصات نشر:قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری:۱۹۹ ص.؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س م.

شابک:۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۳۶-۳

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

یادداشت:کتابنامه.

موضوع:دجال

موضوع:Antichrist

موضوع:دجال -- احادیث -- نقد و تفسیر

موضوع:Antichrist -- Hadiths -- Criticism, interpretation, etc.

موضوع:دجال -- احادیث اهل سنت -- نقد و تفسیر

موضوع:Antichrist -- Hadiths (Sunnite) -- Criticism, interpretation, etc.

شناسه افزوده:حوزه علمیه قم. مرکز تخصصی مهدویت

رده بندی کنگره:BP۲۲۲/۳/ط۲۳د۳ ۱۳۹۷

رده بندی دیویی:۲۹۷/۴۴

شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۹۹۶۳۷

ص:۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص:٢

دجال

سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویّت

نجم الدین طبسی

دجال

 مؤلف: نجم الدين طبسی

 ناشر: انتشارات مرکز تخصصی مهدویّت

 صفحه آرا: رضا فریدی

 طراح جلد: عباس فریدی

 نوبت چاپ: اول/زمستان ۱۳۹۷

 مجری چاپ: گروه فرهنگی آثار غدیر

 شابک: ۳-۳۶-۸۳۷۲-۶۰۰-۹۷۸

 شمارگان: هزار نسخه

 قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

oقم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار (۲۲)/ بن بست شهید علیان، پ۲۴/

ص.پ: ۱۱۹-۳۷۱۳۵/ تلفن:۳۷۸۴۱۴۴۰/ ۳۷۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱ (داخلی۱۲۳)/ فاکس: ۳۷۷۳۷۱۶۰-۰۲۵

owww.mahdi۳۱۳.ir

oentesharatmarkaz@chmail.ir

کد فایل۰۲۹۰۱۰۷-۹.docx

فهرست مطالب

مقدمه۱۲

جلسه ۱۱۴

روایات دجال۱۵

دجال در منابع اهل سنت۱۶

روایت دجال طبق نقل صحیح مسلم۱۸

تضعیف روایت دجال۲۰

دجال در منابع شیعه۲۰

روایت کمال الدین وتمام النعمه در مورد دجال۲۰

پرسش اصبغبن نباته از دجّال و پاسخ امیرالمومنین علیه السلام۲۲

ادامه روایت کمال الدین مرحوم شیخ صدوق۲۳

جلسه ۲۲۶

نکاتی در مورد دجال۲۶

محور اول: معنای دجال۲۶

بیان مجمع البحرین در معنای دجال۲۶

بیان لسان العرب در معنای دجال۲۷

محور دوم: روایات۲۹

جلسه ۳ ۳۴

قیامهای قبل از ظهور، مقبول و یا مردود؟۳۴

دیدگاه اول۳۴

دفاع از مختار ثقفی۳۵

ارزیابی روایت۳۵

نتیجه گیری در خصوص روایات دجال در کتب اربعه۳۷

جلسه ۴۳۸

محور سوم: روایات دجال در کتب خاصه، غیر از کتب اربعه۳۸

مجموعه ورّام و مؤلف آن۳۸

نتیجه کلام علامه مجلسی در مورد مجموعه ورام۳۹

روایت دجال در مجموعه ورام۳۹

مجموعه ورام از دیدگاه علمای رجال ۴۰

علت عنایت علمای شیعه به روایاتِ از طریق اهل سنت ۴۰

جلسه ۵۴۲

علمایی از شیعه که به نام طبرسی شناخته می شوند۴۲

نکته ای در تعداد روایات در خصوص دجال۴۲

اعتبار کتاب إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات۴۵

جلسه ۶۴۸

ویژگی ها و شمایل ظاهری دجال۴۸

تردستی دجال۴۸

علمای شیعه و استدلال به دجال۵۰

متن خطبه امیر المؤمنین علیهم السلام طبق بیان ابن میثم بحرانی۵۲

جلسه ۷۵۴

نکاتی مختصر در مورد شخصیت منذربن جارود۵۵

ادامه روایت در بیان اقدامات دجال۵۷

ماجرای محاوره امام حسن علیه السلامبا پادشاه روم۵۸

جلسه ۸۶۲

بررسی شخصیت و جایگاه فرات کوفی۶۲

چرا کتب رجالی شیعه، از فرات کوفی نام نبرده اند؟۶۳

آثار زیدی ها در یمن۶۳

دیدگاه علامه مجلسی در مورد فرات کوفی۶۳

جلسه ۹۶۹

شاهد بحث در روایت (محل کشته شدن دجال)۶۹

دیدگاه علمای رجال در خصوص معلیبن خنیس۶۹

نتیجه گیری در مورد ابن خنیس ۷۰

تعارض بین دو روایت در مورد دجال۷۲

جواز و عدم جواز تسمیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت۷۴

جلسه ۱۰۷۶

روایات تفسیری بحث دجال۷۶

طبری و تفسیرش۷۷

احمدبن حنبل از دیدگاه ذهبی۷۸

اختلاف طبری با احمدبن حنبل۷۹

تفسیر طبری از دیدگاه ذهبی ۸۰

طبری از دیدگاه ذهبی۸۱

آیا طبری شیعه است ؟۸۱

طبری از نظر شیعه۸۲

کعب الاحبار، تنها از نظر معاویه معتبر است۸۳

جلسه ۱۱۸۵

قتل دجال به نقل از منابع شیعه۸۵

علم ائمه اطهار علیهم السلام در اعتراف مخالفین۸۸

ایمان تمامی اهل کتاب به عیسی علیه السلام قبل از رجعت۹۰

جلسه ۱۲۹۳

دجال از نظر علمای اهل سنت۹۳

دیدگاه مرحوم مجلسی اول۹۳

نتیجه۹۵

نافعبن ازرق کیست؟۹۸

ترجمه کلام مرحوم صدوق۱۰۰

دیدگاه شیخ مفید۱۰۱

دیدگاه شیخ طوسی۱۰۲

دیدگاه ابن بطریق۱۰۳

بیان مرحوم اربلی در کشف الغمه۱۰۴

جلسه ۱۳۱۰۵

بیان مرحوم مجلسی ذیل روایت۱۰۵

روایت مصابیح السنه۱۰۷

روایت نافع۱۰۸

بیان برخی از معاصرین در مورد دجال۱۰۸

احتمالات در خصوص شخص دجال۱۰۹

جلسه ۱۴۱۱۳

احتجاج به وجود دجال برای اثبات عمر طولانی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ۱۱۳

روایات دجال در کتاب های اهل سنت۱۱۳

روایت اول: روایت ابو سعید خدری۱۱۴

بیانی در مورد حضرت خضر علیه السلام۱۱۷

خضر و الیاس، دو پیامبر جاودان۱۲۱

جلسه ۱۵۱۲۲

طول عمر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و استدلال به عمر خضر علیه السلام۱۲۲

کلامی از امام حسن مجتبی علیه السلامدر پاسخ به فرد سائل۱۲۳

روایت، طبق نقل اصول کافی۱۲۵

زنده بودن خضر علیه السلام در عصر ائمه اطهار علیهم السلام۱۲۵

روایتی دیگر: امام عسکری علیه السلام و معرفی جانشین خود۱۲۶

بیان علامه طباطبایی در مورد حضرت خضر و ذوالقرنین ۱۳۰

جلسه ۱۶۱۳۳

ادامه بحث علامه طباطبایی در خصوص زندگی و حیات خضر علیه السلام ۱۳۳

روایت دوم: روایت نواسبن سمعان۱۳۹

جلسه ۱۷۱۴۲

چرا در کتاب های عامه از دجال، به مسیح دجال تعبیر می شود؟۱۴۲

محل خروج دجال۱۴۳

آیا دجال از ناحیه اصفهان است؟۱۴۴

روایت اول (خروج دجال از اصفهان)۱۴۴

وصف قریه یهودیه اصفهان در معجم البلدان۱۴۶

جلسه ۱۸۱۴۸

روایت دوم۱۴۸

نزالبن سبره در طرق روایات شیعه و اهل سنت۱۴۹

روایت سوم۱۴۹

روایت چهارم۱۵۱

روایت پنجم۱۵۱

روایت طبق نقل ابن ابی شیبه۱۵۱

روایت ششم۱۵۲

روایت طبق نقل مسند احمد۱۵۲

بررسی شخصیت ذکوان اباصالح۱۵۳

تضعیف روایت به واسطه وجود ذکوان۱۵۴

تجلیل اهل سنت از ذکوان۱۵۴

بررسی شخصیت حربن شداد۱۵۵

یحییبن سعید قطان؛ پدر علم رجال اهل سنت۱۵۵

جلسه ۱۹۱۵۷

احتمال خروج دجال از مناطق دیگر (مرو، بلخ، سجستان و...)۱۵۷

سجستان (سیستان)۱۵۸

ارادت مردم سجستان به امیر المؤمنین علیه السلام۱۵۹

روایت خروج دجال از سجستان۱۶۰

خروج دجال از سیستان طبق نقل شیخ صدوق ۱۶۰

دیدگاه مؤلف کتاب "عقیده المسیح الدجال فی الادیان" ۱۶۱

روایت نواس بن سمعان ۱۶۲

تحلیل سعید ایوب از روایت ۱۶۳

بیان مصنف عبدالرزاق در مورد خروج دجال ۱۶۴

آیا دجال شخص است یا جریان؟۱۶۶

دیدگاه اول: دجال جریان است، نه یک شخص۱۶۶

دیدگاه دوم: دجال شخص است، نه جریان۱۶۷

جلسه ۲۰۱۶۹

خروج دجال، قبل از ظهور یا بعد از آن؟۱۶۹

دیدگاه سید بن طاووس در مورد روایات ابن عباس۱۶۹

روایت خروج دجال بر اساس نقل ابن شهر آشوب۱۷۱

روایت خروج دجال طبق نقل منتخب الانوارالمضیئه۱۷۲

ابهام در زمان خروج دجال، قبل یا بعد از ظهور۱۷۵

نقد توجیهات شهید صدر در مورد روایت صحیح مسلم۱۷۵

بررسی دیدگاه مرحوم صدر در مورد جریان بودن دجال۱۷۵

بررسی و نقد دیدگاه مرحوم صدر۱۸۳

اشکالاتی چند بر نظریه جریان بودن دجال۱۸۶

بیان مرحوم صدر در جلد سوم (تاریخ مابعد الظهور)۱۸۸

اشکال بر شهید صدر۱۸۹

روایات مورد استناد مرحوم صدر۱۹۳

نتیجه نهایی۱۹۵

کتابنامه۱۹۸

مقدمه ناشر

بسمه تعالی

مسئله «مهدویت» از مسائل اساسی اندیشه اسلامی بوده و طبق روایات پیشوایان دین، معرفت امام معیار زندگی و منش آدمی می باشد و زندگی و مرگ سعادتمندانه و دوری از زندگی ضلالت و در مسیر گمراهی و مرگ جاهلانه پیوندی ناگسستنی با معرفت امام دارد. بایستگی تحقیق دقیق، جامع و منسجم، پیرامون اندیشه مهدویت و ضرورت پرداخت علمی و روزآمد به باورداشت آموزه مهدویت و پیامدهای آن به فراخور شرایط کنونی و نیز لزوم آسیب شناسی در حوزه معارف مهدویت، به منظور تبیین عرضه صحیح و دفاع معقول از اندیشه مهدویت و زدودن پیرایه های موهوم و موهون از ساحت قدسی این اندیشه از رسالت های اصلی حوزه های علمیه و علمای بزرگوار است. به ویژه که این اندیشه تابناک از ناحیه مدعیان دروغین و رهزنان اعتقادی از دیرباز مورد هجوم قرار گرفته و به پیرایه های ناصواب گرفتار شده است که گاه در قالب جریان انحرافی بروز کرده و گاه با تطبیق و توقیت های ناروا جامعه دینی را دچار چالش کرده است و در نتیجه به اختلافات و تفرقه و گاه پیدایش فرقه های باطل منجر شده است. در این رابطه، مرکز تخصصی مهدویت - که در راستای تحقیق ، تعمیق و تهذیب در حوزه معارف مهدوی تأسیس گشته است - اقدام به برگزاری «درس خارج مهدویت» نمود تا با بهره گیری از تلاش های خالصانه جمعی از پژوهشگران عرصه مباحث مهدوی، افق های جدیدی را فراروی علاقه مندان بگشاید.

پژوهش حاضر یکی از مجموعه مباحث «درس خارج مهدویت» است که توسط عالم بزرگوار حضرت آیت الله طبسی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه شده و به وسیله برخی از شاگردان فاضل ایشان مدون شده و به صورت کتاب در اختیار علاقمندان قرار گرفته است.

در این جا، فرصت را مغتنم شمرده و مراتب تشکر و امتنان فراوان خویش را از جناب حجت الاسلام و المسلمین کلباسی مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت که بستر این کار را فراهم آوردند، اعلام می دارم. امید است انتشار این اثر، به شکل حاضر - که گام نخست برای ارائه آثاری دیگر به شکلی کامل تر و انجام پژوهش های دیگر در این حوزه می باشد - مورد رضایت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گرفته و برای همه شیفتگان و طالبان معارف دینی مفید واقع شود.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

...

مقدمه نویسنده

بـا عنایت و هـدایت پروردگار عزوجل و الطاف ولی نعمت مان حضـرت حجت بن الحسن المهـدی علیه السـلام از سال ۱۳۸۸ شمسـی توفیق تـدریس بحث خـارج مهـدویت را در «مرکز تخصصـی مهـدویت حوزه علمیه قم» یافتم و در این مـدت بیش از ششـصد جلسه بحث و تحقیق در حوزه مباحث مهـدوی برگزار گردیـد. هرچند این درس ها بلافاصـله از طریق سایت و فضای مجـازی به صورت صوتی و نوشـتاری در اختیـار دیگران قرار می گرفت، ولی بـاز هم کرارا طی تمـاس هـا و یـا ملاقـات های حضوری درخواست چاپ و نشـر آن به صورت یک مجموعه درس های مهـدوی را مطرح می کردند. بالاخره این پیشـنهاد را به رغم کثرت اشـتغال و عدم توفیق بازنگری دقیق پذیرفتم و پس از اصـلاحات لازم انتشارات مرکز تخصصـی مهدویت آن را برای اسـتفاده همگـان چـاپ و در اختیار عموم قرار داده است. امیـدوارم خداونـد عزوجل این بضاعت ناچیز را قبول کنـد و بر توفیقات بانیان خیر بیفزاید. ان شاء الله .

نجم الدین طبسی

سالروز میلاد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امام جعفر صادق علیه السلام

...

جلسه ۱

اشاره

بحث ما در مورد «دجال» است. قبل ازورود به این موضوع، سوالاتی را که در این زمینه مطرح می شود، بیان می کنیم:

الف) معنای لغوی و اصطلاحی دجال چیست؟

ب) آیا دجال اسم شخص است یا کنایه است از حیله تمویه و دجل و مخفی کردن واقعیات و وارونه جلوه دادن حقایق؟

ج) آیا دجال اشاره به یک جریان دارد یا اشاره به یک شخص، از قبیل سفیانی که اسمش عثمان بن عنبسه از پسران خالد، پسر یزید برادر معاویه است؟ (هر دو نظریه از قائلین معاصر طرح شده است).

د) آیا دجال از علائم ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و از علائم حتمیه است یا پس از ظهور حضرت خروج می کند؟

ه-) محل ظهور و خروج دجال کجاست؟ (عراق، ایران، پاکستان یا سوریه؟)

و) مدت حکومت دجال چقدر است و عاقبت او چگونه می شود؟

ز) قلمرو حکومتش کجاست؟ (مدت حکومت و قلمرو و خواسته سفیانی... مشخص است؛ آیا دجال هم این گونه است؟) آیا قلمرو حکومت دجال تمام گیتی است یا از جهان فقط مکه و مدینه را اشغال

می کند؟ روایات استثنای مکه و مدینه یا سلطه بر تمام گیتی از اهل سنت است و یا از اهل بیت و طریق خاصه هم وارد شده است؟

ح) خواسته و برنامه دجال چیست؟ از مردم چه چیزی طلب می کند و مردم را به چه چیزی فرا می خواند؟

ط) عاقبت امر دجال چگونه است و قتل او در کجا واقع می شود؟ (در دمشق یا درعراق در کناسه کوفه) او به دست چه کسی کشته می شود؟ (به دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یا ضربت حضرت عیسی علیه السلام، نحوه کشته شدن او چگونه است (حلق آویز کردن او و یا با ضربت حضرت عیسی علیه السلام ذوب می شود).

روایات دجال

روایات دجال از طرق شیعه است و یا از طرق اهل سنت هم وارد شده است؟ تفصیلات راجع به دجال، بیشتر در کتاب های شیعه آمده یا در منابع اهل سنت هم به آن پرداخته شده است؟

در منابع شیعه خیلی گذرا در این موارد بحث شده، آن هم نه در مورد خود دجال، بلکه در مورد مسائلی که چندان به دجال ربطی ندارد؛ از قبیل:

۱. عَنْ أَبِی عَبْدالله علیه السلام عَنْ آبَائِهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله و سلم: مَنْ کَذَبَ عَلَیْنَا أَهْلَ الْبَیْتِ حَشَرَهُ الله یَوْمَ الْقِیَامه أَعْمَی یَهُودِیّاً وَ إِنْ أَدْرَکَ الدَّجَّالَ آمَنَ بِهِ فِی قَبْرِه؛ (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: کسی که بر ما اهل بیت دروغ ببندد، خداوند او را در روز قیامت کور محشور می نماید و اگر دجال را درک نماید در قبرش به او ایمان خواهد آورد.

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۶۰، باب ۲۱، کتاب آداب الروایه، ح۷.

۲. عَنْ رَافِعٍ مَوْلَی أَبِی ذَرٍّ قَالَ: رَأَیتُ أَبَا ذَرٍّ; أَخَذَ بِحَلْقَهِ بَابِ الْکَعْبَهِ وَ هُوَ یقُولُ: مَنْ عَرَفَنی فَقَدْ عَرَفَنِی أَنَا جُنْدَبٌ الْغِفَارِی وَ مَنْ لَمْ یعْرِفْنِی فَأَنَا أَبُوذَرٍّ الْغِفَارِی سَمِعْتُ رَسُولَ الله صلی الله علیه و آله و سلم یقُولُ: مَنْ قَاتَلَنِی فِی الْأُولَی وَ قَاتَلَ أَهْلَ بَیتِی فِی الثَّانِیهِ حَشَرَهُ اللَّهُ فِی الثَّالِثَهِ مَعَ الدَّجَّالِ؛ إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَیتِی فِیکُمْ کَمَثَلِ سَفِینَهِ نُوحٍ مَنْ رَکِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَ مَثَلُ بَابِ حِطَّهٍ مَنْ دَخَلَهُ نَجَا وَ مَنْ لَمْ یدْخُلْهُ هَلَکَ؛ (۱)

رافع غلام ابوذر گفت: ابوذر را دیدم در حالی که حلقه در خانه خدا را گرفته بود و می گفت: هر که مرا می شناسد، می داند که من جندب غفاری هستم و کسی که مرا نمی شناسد، بداند من ابوذر غفاری هستم. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: هر که با من در ابتدای اسلام و با اهل بیت من در مرحله دوم، به جنگ برخیزد، خداوند او را با دجال محشور می کند. همانا مثل اهل بیت من در میان شما چون کشتی نوح است؛ هر که سوار آن شد نجات یافت و هر که تخلف نمود غرق شد و همچنین مثل درب حطه است، هر که داخل گردید نجات یافت و کسی که داخل نشد هلاک گردید.

دجال در منابع اهل سنت

اشاره

بیش تر مطالب مربوط به دجال، در روایات اهل سنت آمده است. راویان این روایات - همانند ابن حماد - جزء افرادی هستند که از نظر ما و اهل سنت محل بحث هستند. افرادی مثل تمیم داری، (۲) قصه دجال را مفصل ذکر می کنند و جای بسی تعجب است که قصه دجال در کتب دست اول اهل سنت نقل شده است.

به طور مثال: کتاب صحیح مسلم که چندین باب راجع به دجال دارد،

۱- شیخ طوسی، الامالی، مجلس دوم، ص ۶۰، ح ۵۷.

۲- وی از اهل کتاب است که مرتکب سرقت شد و چون قرار بود بر او حد جاری شود، اسلام آورد.

روایت مفصلی را از عامرشعبی در این باره نقل می کند.

عامر، معلوم الحال است. وی گرچه از ارکان و بزرگان اهل سنت است، ولی آشکارا نسبت به علی بن ابیطالب بغض داشت و ضد ولایت آن حضرت سخن می گفت و هرجا وارد می شد تبلیغ ضد ولایت می کرد. از جمله تبلیغات وی این بود که می گفت: امیرالمومنین علیه السلام درحالی که قرآن بلد نبود - نعوذبالله - از دنیا رفت. همچنین شایع کرد که جز سه - چهار نفر از صحابه کسی در جنگ جمل در کنار حضرت علی شرکت نکرد.

روایت را عامرشعبی از فاطمه بنت قیس و وی از تمیم داری نقل می کند. تمیم داری، نصرانی بود و حکومت وقت مدینه کارهای فرهنگی شام و کوفه را به این ها سپرده بود. تمیم داری قبل از خطبه نماز جمعه سخنرانی می کرد. او تازه مسلمان شده بود و در زمان حکومت خلیفه سوم، مدت سخنرانی اش بیش تر شد و جایگاه بالاتری کسب کرد. (۱) اهل سنت مشکلات اعتقادی شان را مرهون چنین افرادی می دانند.

یکی از مباحثی که تمیم داری (۲) به آن پرداخته، قصه دجال است. اهل سنت قصه دجال را به گونه ای از تمیم نقل می کنند که گویا مردم حرف پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در مورد دجال باور نمی کردند. بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای تایید حرف خود به کلام تمیم داری استناد فرمود.

۱- علامه عسکری، معالم المدرستین، ج۲، ص۴۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۲۴۴۷.

۲- .علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج۱۰، ص۲۸۰، ح ۲۹۴۵۴؛کان أول من قص تمیم الداری، استأذن عمر بن الخطاب أن یقص علی الناس قائما فاذن له.

روایت دجال طبق نقل صحیح مسلم

حـدَّثَنِی عَـامِرُ بن شَـرَاحِیلَ الشَّعْبِی، شَـعْبُ هَمْـدَانَ أَنَّهُ سَـأَلَ فَـاطِمَهَ بِنْتَ قَیسٍ أُخْتَ الضَّحَّاکِ بن قَیسٍ وَکَـانَتْ مِنْ الْمُهَـاجِرَاتِ الْأُوَلِ... فَلَمَّا انْقَضَتْ عِدَّتِی سَـمِعْتُ نِدَاءَ الْمُنَادِی مُنَادِی رَسُولِ الله صـلی الله علیه و آله و سـلم ینَادِی الصَّلَاهَ جَامِعَهً فَخَرَجْتُ إِلَی الْمَسْجِدِ فَصَلَّیتُ مَعَ رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله و سلم فَکُنْتُ فی صَفِّ النِّسَاءِ الَّتِی تَلِی ظُهُورَ الْقَوْمِ، فَلَمَّا قَضَی رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله و سـلم صَـلَاتَهُ جَلَسَ عَلَی الْمِنْبَرِ وَهُوَ یضْـحَکُ، فَقَالَ: لِیلْزَمْ کُلُّ إِنْسَانٍ مُصَـلَّاهُ، ثُمَّ قَالَ: أَتَدْرُونَ لِمَ جَمَعْتُکُمْ؟ قَالُوا: الله وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ: إِنِّی وَالله مَا جَمَعْتُکُمْ لِرَغْبَهٍ وَلا لِرَهْبَهٍ وَ لَکِنْ جَمَعْتُکُمْ، لِأَنَّ تَمِیمًا الـدَّارِی کَانَ رَجُلًا نَصْـرَانِیا، فَجَاءَ فَبَایعَ وَ أَسْلَمَ وَحَدَّثَنِی حَدِیثًا وَافَقَ الَّذِی کُنْتُ أُحَدِّثُکُمْ عَنْ مَسِیحِ الدَّجَّالِ؛

... شـما را جمع کردم تا حدیثی از تمیم برایتان نقل کنم که این حدیث موافق حرف هایی است که من برای شما ازدجال بیان داشتم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای تایید حرف خودشان - طبق این روایت - به کلام تمیم داری استناد می فرمایند:

حَـدَّثَنِی أَنَّهُ رَکِبَ فِی سَـفِینَهٍ بَحْرِیهٍ مَـعَ ثَلَـاثِینَ رَجُلًـا مِنْ لَخْمٍ وَجُـذَامَ فَلَعِبَ بِهِمْ الْمَوْجُ شَـهْرًا فِی الْبَحْرِ، ثُمَّ أَرْفَئُوا إِلَی جَزِیرَهٍ فِی الْبَحْرِ حَتَّی مَغْرِبِ الشَّمْسِ، فَجَلَسُوا فِی أَقْرُبِ السَّفِینَهِ، فَـدَخَلُوا الْجَزِیرَهَ فَلَقِیتْهُمْ دَابَّهٌ أَهْلَبُ کَثِیرُ الشَّعَرِ لایدْرُونَ مَا قُبُلُهُ مِنْ دُبُرِهِ مِنْ کَثْرَهِ الشَّعَرِ، فَقَالُوا: وَیلَکِ مَا أَنْتِ؟ فَقَالَتْ: أَنَا الْجَسَّاسَهُ. قَالُوا: وَ مَا الْجَسَّاسَهُ؟ قَالَتْ: أَیهَا الْقَوْمُ انْطَلِقُوا إِلَی هَـذَا الرَّجُلِ فِی الـدَّیرِ، فَـإِنَّهُ إِلَی خَبَرِکُمْ بِالْـأَشْوَاقِ، قَـالَ: لَمَّا سَـمَّتْ لَنَا رَجُلًا فَرِقْنَا مِنْهَا أَنْ تَکُونَ شَـیطَانَهً، قَالَ: فَانْطَلَقْنَا سِـرَاعًا حَتَّی دَخَلْنَا الـدَّیرَ، فَإِذَا فِیهِ أَعْظَمُ إِنْسَانٍ رَأَینَاهُ قَطُّ خَلْقًا وَأَشَدُّهُ وِثَاقًا، مَجْمُوعَهٌ یدَاهُ إِلَی عُنُقِهِ مَا بَینَ رُکْبَتَیهِ إِلَی کَعْبَیهِ بِالْحَدِیدِ. قُلْنَا: وَیلَکَ! مَا أَنْتَ؟ قَالَ: قَدْ قَـدَرْتُمْ عَلَی خَبَرِی، فَأَخْبِرُونِی مَـا أَنْتُمْ؟ قَـالُوا: نَحْنُ أُنَـاسٌ مِنْ الْعَرَبِ رَکِبْنَـا فِی سَـفِینَهٍ بَحْرِیهٍ فَصَادَفْنَـا الْبَحْرَ حِینَ اغْتَلَمَ فَلَعِبَ بِنَا الْمَوْجُ شَهْرًا ثُمَّ أَرْفَأْنَا إِلَی جَزِیرَتِکَ هَذِهِ فَجَلَسْنَا فِی أَقْرُبِهَا فَدَخَلْنَا الْجَزِیرَهَ فَلَقِیتْنَا دَابَّهٌ أَهْلَبُ کَثِیرُ الشَّعَرِ لا یدْرَی

مَا قُبُلُهُ مِنْ دُبُرِه مِنْ کَثْرَه الشَّعَرِ.

فَقَالَ: أَخْبِرُونِی عَنْ نَخْلِ بِیسَانَ. قُلْنَا: عَنْ ای شَأنِها تَسْتَخْبِرُ؟ قَالَ: أَسْأَلُکُمْ عَنْ نَخْلِهَا، هَلْ یثْمِرُ؟ قُلْنَا: لَهُ! نَعَمْ: قَالَ: أَمَا إِنَّهُ یوشِکُ أَنْ لا تُثْمِرَ قَالَ: أَخْبِرُونِی عَنْ بُحَیرَهِ الطَّبَرِیهِ. قُلْنَا: عَنْ ای شَأنَها تَسْتَخْبِرُ قَالَ: هَلْ فِیهَا مَاءٌ؟ قَالُوا: هِی کَثِیرَهُ الْمَاءِ. قَالَ: أَمَا إِنَّ مَاءَهَا یوشِکُ أَنْ یذْهَبَ. قَالَ: أَخْبِرُونِی عَنْ عَینِ زُغَرَ. قَالُوا: عَنْ ای شَأنَها تَسْتَخْبِرُ؟ قَالَ: هَلْ فِی الْعَینِ مَاءٌ وَهَلْ یزْرَعُ أَهْلُهَا بِمَاءِ الْعَینِ؟ قُلْنَا لَهُ: نَعَمْ، هِی کَثِیرَهُ الْمَاءِ وَأَهْلُهَا یزْرَعُونَ مِنْ مَائِهَا. قَالَ: أَخْبِرُونِی عَنْ نَبِیّ الْأُمِّیینَ مَا فَعَلَ؟ قَالُوا: قَدْ خَرَجَ مِنْ مَکَّهَ وَنَزَلَ یثْرِبَ: قَالَ: أَقَاتَلَهُ الْعَرَبُ؟ قُلْنَا: نَعَمْ. قَالَ: کَیفَ صَنَعَ بِهِمْ؟ فَأَخْبَرْنَاهُ أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ عَلَی مَنْ یلِیهِ مِنْ الْعَرَبِ وَأَطَاعُوهُ. قَالَ لَهُمْ: قَدْ کَانَ ذَلِکَ؟ قُلْنَا: نَعَمْ قَالَ: أَمَا إِنَّ ذَاکَ خَیرٌ لَهُمْ أَنْ یطِیعُوهُ وَإِنِّی مُخْبِرُکُمْ عَنِّی. إِنِّی أَنَا الْمَسِیحُ وَإِنِّی أُوشِکُ أَنْ یؤْذَنَ لِی فِی الْخُرُوجِ فَأَخْرُجَ فَأَسِیرَ فِی الْأَرْضِ فَلا أَدَعَ قَرْیهً إِلا هَبَطْتُهَا فِی أَرْبَعِینَ لَیلَهً غَیرَ مَکَّهَ وَطَیبَهَ فَهُمَا مُحَرَّمَتَانِ عَلَی کِلْتَاهُمَا کُلَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَ وَاحِدَهً أَوْ وَاحِدًا مِنْهُمَا اسْتَقْبَلَنِی مَلَکٌ بِیدِهِ السَّیفُ صَلْتًا یصُدُّنِی عَنْهَا وَإِنَّ عَلَی کُلِّ نَقْبٍ مِنْهَا مَلَائِکَهً یحْرُسُونَهَا. قَالَتْ فاطمه بنت قیس: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: وَ طَعَنَ بِمِخْصَرَتِهِ فِی الْمِنْبَرِ [با چوبدستی خود به منبرزد]

هَذِهِ طَیبَهُ هَذِهِ طَیبَهُ هَذِهِ طَیبَهُ؛ یعْنِی الْمَدِینَهَ أَ هَلْ کُنْتُ حَدَّثْتُکُمْ ذَلِکَ؟ [مگر من برای شما نقل نکرده بودم که مدینه محفوظ است؟ الان ایشان هم همین مطلب رانقل می کند]

فَقَالَ النَّاسُ: نَعَمْ، فَإِنَّهُ أَعْجَبَنِی حَدِیثُ تَمِیم أَنَّهُ وَافَقَ الَّذِی کُنْتُ أُحَدِّثُکُمْ عَنْهُ وَعَنْ الْمَدِینَهِ وَمَکَّهَ أَلا إِنَّهُ فِی بَحْرِ الشَّأْمِ أَوْ بَحْرِ الْیمَنِ. لَأ بَلْ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ مَا هُوَ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ؟ مَا هُوَ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ؟ مَا هُوَ؟ وَأَوْمَأَ بِیدِهِ إِلَی الْمَشْرِقِ، قَالَتْ: فَحَفِظْتُ هَذَا مِنْ

رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم... . (۱)

تضعیف روایت دجال

در میان آن انبوه جمعیت - که در مسجد حاضر بودند، حتی یک نفر از راویان روایت مرد نیست و تنها یک زن روایت کرد. بنابراین می توان گفت سند حدیث محل اشکال است.

دجال در منابع شیعه

اشاره

در کتاب های ما بحث دجال گذرا است. روایتی که در کتاب کمال الدین وتمام النعمه شیخ صدوق در مورد دجال نقل شده، از طرق اهل سنت از امیرالمومنین علیه السلام بیان شده است. ضمن این که سند حدیث به نزال بن سبره منتهی می شود که از او نیز نامی در کتاب های ما برده نشده و توثیق نشده است؛ هرچند وی نزد اهل سنت اعتبار دارد.

روایت کمال الدین وتمام النعمه در مورد دجال

حدثنا محمد بن إبراهیم بن إسحاق رضی الله عنه قال: حدثنا عبد العزیز ابن یحی الجلودی بالبصره قال: حدثنا الحسین بن معاذ قال: حدثنا قیس بن حفص قال: حدثنا یونس بن أرقم عن أبی سیار الشیبانی عن الضحاک بن مزاحم عن النزال بن سبره قال: ... . (۲)

ترجمه

از نزّال بن سبره روایت شده است که علی بن ابی طالب علیه السلامبرای ما

۱- مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشیری النیسابوری، الجامع الصحیح المسمی صحیح مسلم، جزء۱۴، ص۱۷ ۸، ح، ۵۲۳۵، باب فی خروج الدجال.

۲- شیخ صدوق، کمال الدین وتمام النعمه، ج ۲، ص۵۲۵، باب۴۷، حدیث الدجال وما یتصل به من أمر القائم(، ح ۱.

خطبه ای خوانـد و بعـد از آن سه بار فرمود: «سـلونی قبل أن تفقدونی؛ هر چه می خواهید از من بپرسـید؛ پیش از آن که مرا از دست بدهید.»

صعصعه بن صوحان برخاست و عرض کرد:

یـا امیرالمؤمنین! چه زمانی دجّال خروج می کنـد؟ حضـرت فرمود: سؤال شونـده [در این مورد] از سـئوال کننـده داناتر نیست؛ [یعنی موضوع از اسـراری است که فقـط خـدا می دانـد] ولی برای خروج او علاماتی است که مترادف یکی بعـد از دیگری به وقوع می پیونـدد و نشـانه های آن از این قرار است: هنگامی که مردم نماز را بمیراننـد و امانت را ضایع کننـد و دروغ گفتن را حلال بشـمارند و ربا بخورنـد و ساختمان ها را بلنـد و محکم بسازند و دینشان را به دنیا بفروشـند و موقعی که سـفیهان به کار گرفته شونـد و با زنان مشورت شـده و پیونـد خویشان را پاره کنند و از هواهای نفسانی تبعیت شود و ریختن خون ها سـبک و بی ارزش شـمرده شود و زمـانی که بردبـاری و حلم در میان آنان نشانه ناتوانی به حساب آیـد و ظلم و سـتم فخر باشـد. امرای فـاجر و وزرای ظـالم و سـر کردگان دانای خائن و قاریان قرآن فاسق باشـند و شـهادت به دروغ آشـکار گردد و اعمال زشت و گفتار بهتان آمیز و گناه و طغیان و تجاوز علنی شود، قرآن ها آراسته و زینت شود و مسجدها نقاشی و رنگ آمیزی و مناره ها بلنـد گردد و اشـرار مورد احترام و عنایت باشـند و صف ها در هم بسـته شود و خواهش ها مختلف باشـد و پیمان ها و عهـدها شکسته شود و وعده ای که داده شده نزدیک شود، زن ها به خاطر حرص و میل شایانی که به امور دنیا دارند در امر تجارت با شوهران خود شـرکت جویند، صداهای فاسقان [موسیقی ها و آهنگ های مبتذل] بلند گردد و کلامشان مورد توجه قرار گیرد و رذل ترین و بدترین هر قوم، بزرگ آنان شوند و از شخص فاجر، به خاطر ایمنی از

شرش تقیه شود و دروغگو تصدیق شود و خائن امین گردد و زنان نوازنده و خواننده آلات طرب و موسیقی به دست گرفته نوازندگی کنند و مردم پیشینیان خود را لعنت کنند، زن ها بر زین ها سوار شوند و مردان شبیه زنان و زنان شبیه مردان شوند و شاهد [در محکمه] بدون این که از او درخواست شود، شهادت دهد و دیگری به خاطر حفظ احترام [یا به خاطر دوست خود] بر خلاف حق گواهی دهد و فقاهت را برای غیر دین بیاموزند و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و پوست میش بر گرگ ها پوشانده شود، در حالی که دل های آنان از مردار بدبوتر و متعفن تر است و از صبر تلخ تر می باشد؛ پس در آن موقع شتاب و تعجیل کنید! شتاب و تعجیل کنید! بهترین مکان ها و جاها در آن روز برای سکونت بیت المقدس است؛ بر مردم زمانی بیاید که هر کسی آرزو می کند که ای کاش یکی از ساکنان آن جا باشد. (۱)

پرسش اصبغ بن نباته از دجّال و پاسخ امیرالمومنین علیه السلام

در این هنگام اصبغ بن نباته برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! «دجال» کیست؟

حضرت فرمود: [دجال] صائد بن صائد (صید) است. شقی و نگون بخت کسی است که او را تصدیق کند و سعادتمند کسی است که او را تکذیب نماید. از شهری که آن را «اصفهان» می گویند و از روستایی که معروف به «یهودیه» است، خروج می کند. (۲)

۱- ترجمه قطب راوندی، جلوه های اعجاز معصومین علیهم السلام، ص۸۶۷، باب بیستم.

۲- در محل خروج دجال ۵ تا ۶ قول است که یکی از این اقوال، روستایی از روستاهای اصفهان است که سند روایت ضعیف است و قابل اعتماد نمی باشد.

ادامه روایت کمال الدین مرحوم شیخ صدوق

عَیْنُهُ الْیُمْنَی مَمْسُوحَهٌ وَ الْعَیْنُ الْأُخْرَی فِی جَبْهَتِهِ تُضِیءُ کَأَنَّهَا کَوْکَبُ الصُّبْحِ فِیهَا عَلَقَهٌ کَأَنَّهَا مَمْزُوجَهٌ بِالدَّمِ بَیْنَ عَیْنَیْهِ مَکْتُوبٌ کَافِر . . .

دجال، چشم راست ندارد و چشم دیگرش در پیشانی اوست و مانند ستاره صبح می درخشد. چیزی در چشم اوست که گویی آغشته به خون است. در بین دو چشم او [پیشانی او] کلمه «کافر» نوشته شده که هر باسواد و بی سوادی می تواند آن را بخواند. داخل دریاها می شود و آفتاب با او در گردش است. پیش روی او کوهی از دود است و پشت سرش کوه سفیدی است که مردم گمان می کنند طعام (گندم) می باشد.

او در زمان قحطی شدیدی خروج می کند. بر الاغی سفید رنگ (مایل به سبز و کبود) سوار است که هر گامش به اندازه یک میل راه است و منزل به منزل زمین را طی می کند و از هیچ آبی نمی گذرد، مگر این که آن آب تا روز قیامت در زمین فرورفته و خشکیده می شود. با صدای بلند به طوری که جن و انس و شیاطین از مشرق تا مغرب صدای او را می شنوند، ندا می دهد:ای دوستان من! به سوی من آیید! منم کسی که بشر را آفریدم و اندام آنان را معتدل و متناسب ساختم و هر کسی را قدر و اندازه ای داده و هدایت و راهنمایی می کنم! من آن خدای بزرگ شما هستم!!! «دجّال»، دشمن خدا، دروغ می گوید، او یک چشم دارد و غذا می خورد و در کوچه و بازارها راه می رود و حال آن که خدای عزّ وجلّ یک چشمی نیست و غذا نمی خورد و در کوچه و بازار راه نمی رود و فنا ناپذیر است.

آگاه باشید در آن روز اکثر پیروانش زنازاده اند و چیز سبزی بر دوش دارند! خداوند او را در شام در گردنه ای که به «گردنه افیق» معروف

است، وقتی که سه ساعت از روز جمعه برآمد، به دست کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گزارد (یعنی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف) به هلاکت می رساند. آگاه باشید و بدانید که بعد از آن حادثه بزرگی روی می دهد!

گفتند: عرض کردیم یا امیرالمؤمنین! آن حادثه چیست؟ فرمود: آمدن «دابه الارض» (جنبنده زمین) است که از جانب کوه صفا که همراه او انگشتر سلیمان و عصای موسی است. انگشتر را بر روی هر مؤمنی که می گذارد در جای آن نوشته می شود: این مؤمن حقیقی است و بر روی هر کافری بگذارد نوشته می شود: این کافر حقیقی است تا جایی که مؤمن صدا می زند: وای بر تو، ای کافر! و کافر صدا می زند: ای مؤمن خوشا به حالت! کاش امروز مثل تو بودم و به چنین رستگاری بزرگی نایل می آمدم!

سپس آن دابه الارض سرش را بالا می برد؛ و مردمی در بین مشرق و مغرب هستند. بعد به اذن خدا خورشید از جانب مغرب طلوع می کند، او را می بینند. در آن وقت دیگر توبه برداشته می شود؛ نه توبه ای قبول می شود و نه عملی به سوی خداوند بالا می رود و ایمان کسی که قبلا ایمان نیاورده یا در حال ایمان، خیری کسب نکرده بود به حال صاحبش سودی ندارد.

آن گاه حضرت فرمود: از آنچه بعد از آن روی می دهد، از من نپرسید؛ زیرا حبیبم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من عهد کرده که جز به عترت خود اطلاع ندهم.

نزّال بن سبره می گوید: به صعصعه بن صوحان گفتم: منظور امیرالمؤمنین علیه السلام از این حرف چه بود؟

صعصـعه گفت: کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گذارد، دوازدهمین شخص از عترت و نهمین نفر از اولاد حسین بن علی علیه السلاماست. او خورشیدی است که از مغرب خود (یعنی از محلی که ناپدید شده) طلوع می کند و در بین رکن و مقام ظاهر می شود و زمین را پاک می کنـد و قانون و ترازوی عدل را برقرار می سازد؛ به طوری که هیچ کس به دیگری ظلم نمی کند. امیرالمؤمنین علیه السـلام نیز فرمود: حبیبش، رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم از وی پیمان گرفته که آنچه بعد از آن روی خواهد داد، جز به عترت وی (ائمه طاهرین) به کسی اطلاع ندهد. (۱)

۱- ترجمه قطب راوندی، جلوه های اعجاز معصومین، اقامه عدل توسط امام زمان(، ص۷ ۹۰؛ شیخ صدوق، کمال الدین و نمام النعمه، ج ۲، ص۵۲۵، باب۴۷ ، حدیث الدجال وما یتصل به من أمر القائم(.

جلسه ۲

نکاتی در مورد دجال

از آنجا که سخن در خصوص دجال است، لذا باید به نکاتی پرداخت:

نکته اول: معنای دجال؛

نکته دوم: روایـات دجـال در کتب خاصه؛ خصوصا کتب اربعه؛ چون محور بحث روایات مهـدویت براساس کتب اربعه است؛ (۱)

نکته سوم: روایات دجال در کتب خاصه، غیر از کتب اربعه؛

نکته چهارم: دیدگاه علمای ما از قدیم و جدید، راجع به این که دجال شـخص است یا جریان و آیا قائل به تفصیل نسبت به او هستند؟

نکته پنجم: روایات دجال در کتب عامه.

محور اول: معنای دجال

اشاره

در معنای کلمه دجال به دو کتاب لغت مجمع البحرین طریحی و دیگری لسان العرب (۲) بسنده می کنیم!.

بیان مجمع البحرین در معنای دجال

مجمع البحرین در معنای دجال، ابتدا این دو حدیث را آورده است:

۱- در مورد کتب اربعه مراجعه به شروح این کتاب ها نیز لازم است.

۲- که به نظر بعضی، نویسنده این کتاب هم شیعه است.

فی الحدیث: «لم یصل الدجال مکه و لا المدینه».

و فی آخر:

«الـدجال لاـ یبقی سـهلا من الأرض إلا وطئه إلا مکه والمـدینه و فیه: لیزرعن الزرع بعـد خروج الـدجال. و خروجه عقیب ظهور المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف کما جاءت به الروایه».

[مطابق این بیان] دجال بعد از ظهور مهدی خروج می کند، پس دجال جزء علائم و حتی علائم غیر حتمی هم نیست.

روایت دوم می گوید: «یقال سمی دجالً، لتمویهه من الدجل و التغطیه».

امری را خلاف واقع جلوه دادن؛

یقال: دجل الحق أی غطاه بالباطل؛ حقیقت را می پوشاند.

و دجل: إذا لبس و موّه؛ سرپوش گذاشتن وتمویه.

و فی الخبر: «إن أبـابکر خطب فـاطمه إلی النبی صـلی الله علیه و آله و سـلم فقـال: وعـدتها لعلی و لست بـدجال ای خـداع و لا ملبس علیک أمرک». (۱)

بیان لسان العرب در معنای دجال

لسان العرب راجع به دجال و مشتقات آن مفصل بحث می کند:

دجل: الدُّجَیل و الدُّجَاله القَطِران. و الدَّجْل: شدّه طَلْی الجَرْب بالقَطِران؛

قطران، ماده ای است که به بـدن شتر مبتلا به بیماری پوستی می مالنـد. این ماده همه بـدن شتر را می پوشاند و چون تند اسـت جرب را می سوزاند.

و دَجِلَ البعیرَ: طَلاه به، و قیل: عَمَّ جسـمَه بالهِناء، و إذا هُنِیَٔ جسـد البعیر أَجمع فـذلک التَّدْجِیل، فإِذا جعلته فی المشاعر فـذلک الدَّسُّ. و البعیر المُدَجَّل: المَهْنوءُ بالقَطِران.

قال: و الدَّجْله التی یعَسِّل فیها النَّحْل الوحشـی. و دَجَلَ الشـی ءَ غَطَّاه. و دِجْلَه: اسم نهر، من ذلک لانها غَطَّت الأَرض بمائها حین فاضت.

۱- طریحی، مجمع البحرین، ج ۵، ص۳۶۹، ماده دجل.

قال ثعلب: تقول عبرت دِجْله، بغير أَلف و لنهر صغير متشعب من دِجْله. و دَجَلَ الرجلُ و سَرَج، و هو دَجَّال: كَذَب، و هو من ذلك لأَنّ الكذب تغطيه، و بينهم دَوْجَلَه و هَوْجَله و دَوْجَره و سَرْوَجه و هو كلام يتناقل و ناس مختلفون. و الدَّاجِل: المُمَوِّه الكَذَّاب، و به سمى الدَّجَّال. و الدَّجَّال: هو المسيح الكذاب، و إِنما دَجْلُه سِحْره و كَذِبُه.

ابن سيده: المسيح الدَّجَّال رجل من يهُود يخرج فى آخر هذه الأُمه، سمى بذلك لأَنه يدْجُل الحَقَّ بالباطل.

و قيل: بل لأَنه يغَطِّى الأَرض بكثره جموعه. و قيل: لأَنه يغَطِّى على الناس بكفره. و قيل: لأَنه يدَّعى الربوبيه، سمى بذلك لكذبه. و كل هذه المعانى متقارِب. قال ابن خالويه: ليس أَحد فَسَّر الدَّجَّال أَحسن من تفسير أَبى عمرو قال: الدَّجَّال المُمَوِّه.

يقال: دَجَلْت السيفَ مَوَّهته و طَلَيته بماء الذهب. قال: و ليس أَحد جَمَعه إِلا مالك بن أَنَس فى قوله هؤلاء الدَّجَاجِلَه و رأَيت هنا حاشيه. قال: صوابه أَن يقول لم يجمعه على دَجَاجِلَه إِلا مالك بن أَنس، إِذ قد جمعه النبى صلى الله عليه و آله و سلم فى حديثه الصحيح. فقال: يكون فى آخر الزمان دَجَّالُون اى كَذَّابون مُمَوِّهون، و قال: إن بين يدَى الساعه دَجَّالِين كَذَّابين فاحذروهم.

و قد تكرر ذكر الدَّجَّال فى الحديث، و هو الذى يظهر فى آخر الزمان يدَّعى الإِلهيه و فَعَّال من أَبنيه المبالغه اى يكثر منه الكذب و التلبيس. الأَزهرى: كل كَذَّاب فهو دَجَّال، و جمعه دَجَّالون، و قيل: سُمِّى بذلك لأَنه يستر الحقّ بكذبه. و الدَّجَّال و الدَّجَّالَه: الرُّفقه العظيمه. و رُفْقه دَجَّالَه: عظيمه تُغَطِّى الأَرض بكثره أَهلها، و قيل: هى الرُّفْقه تحمل المتاع للتجاره و أَنشد: دَجَّاله من أَعظم الرِّفاق و كُلُّ شى ء مَوَّهْته بماءٍ ذهبٍ؛ فقد دَجَّلته و الدَّجَّال: الذهب. و قيل: ماء الذهب حكاه كراع و أَنشد و وَقْع صفائح مَخْشوبهٍ عليها يد الدهر دَجَّالها و هو اسم كالقَذَّاف و الجَبَّان،

و قال النابغه الجعدى:

ثم نَزَلْنا و كَسَّرْنا الرِّماحَ

و جَرْرَدْنا صَفِيحاً كَسَتْه الرُّومُ دَجَّالا

و دَجَّلَ الشی ءَ بالذَّهَب. التهذیب: یقال لماء الذهب دَجّال و به شُبِّه؛ الدَّجّال لأَنه یظْهِر خلاف ما یضْمِر.

قال أَبو العباس: سمی الدَّجّال دَجّالًا، لضربه فی الأَرض و قطعه أَکثر نواحیها و یقال: قد دَجَلَ الرجلُ إِذا فعل ذلك.

قال: و قال مره أُخری سُمِّی دَجّالًا لتمویهه علی الناس و تلبیسه و تزیینه الباطل. یقال: قد دَجَلَ إِذا مَوَّه و لَبَّس.

و أَصل الـدَّجْلِ: الخَلْطُ یقال: دَجَلَ إِذا لَبَّس و مَوَّه. و دَجَلَ الرجلُ المرأَهَ و دَجَاها إِذا جامعها، و هو الـدَّجْلُ و الدَّجْوُ، والله أَعلم.» (۱)

بنابراین، معلوم می شود که ریشه دجال به دروغ آراستن و خلاف حقیقت وانمودن است.

محور دوم: روایات

بعد از بحث لغوی راجع به دجال، اکنون روایات را بررسی می کنیم:

در روایات ما به اصل دجال پرداخته شده؛ امّا به تفصیلات دجال کم تر توجه شده است، ضمن این که تفصیلات این موضوع در کتاب های عامه، بیش تر از اسراییلیات است. (۲)

آیا در کتب اربعه ما، از دجال سخنی به میان آمده است؟

در این زمنیه چند روایت آمده، ولی به خصوصیات و تفصیلات دجال اشاره ای نشده است.

۱- ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص۲۳۶-۲۳۷، ماده دجل.

۲- اخیراً حوزه الازهر مصرتصمیم گرفته است اسراییلیات را از کتاب های خودشان جدا سازد و این تصمیم، اعتراف بزرگی از جانب آن ها به وجود اسراییلیات در کتاب ها و تفاسیرشان است.

روایت اول

در روایت اول، فقط اشاره شده که بعد از خروج دجال (با همه مفاسد و مشکلات پیش آمده برای مردم) زراعت و کشت نخیل ادامه دارد.

مُحَمَّدُ بن یحْیی عَنْ أَحْمَدَ بن مُحَمَّدِ بن عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بن خَالِدٍ عَنْ سَیابَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ الله علیه السلام قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ أَسْمَعُ قَوْماً یقُولُونَ: إِنَّ الزِّرَاعَهَ مَکْرُوهَهٌ. فَقَالَ لَهُ: ازْرَعُوا وَ اغْرِسُوا فَلَا وَ اللَّهِ مَا عَمِلَ النَّاسُ عَمَلًا أَحَلَّ وَ لا أَطْیبَ مِنْهُ وَ الله لَیزْرَعُنَّ الزَّرْعَ وَ لَیغْرِسُنَّ النَّخْلَ بَعْدَ خُرُوجِ الدَّجَّال؛ (۱)

محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از محمّد بن خالد از سیابه نقل کرده مردی به امام صادق علیه السلامعرض کرد: فدایت شوم؛ شنیدم که مردمی گفتند: زراعت خوب نیست، مکروه است. فرمود: کشت کنید، درخت بکارید، به خدا سوگند مردم کاری انجام نمی دهند که از آن حلال تر و پاکتر باشد، سوگند به خدا که مردم پس از خروج دجّال به زراعت و کاشتن خرما بپردازند.

گفتاری از علامه مجلسی در مورد روایت اول

علامه مجلسی در بحارالانوار ذیل روایت بیانی ندارند؛ ولی در مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، (۲) از پدر بزرگوارش مطلبی را در این مورد نقل می کند.

ما کلام مجلسی اول را از کتاب شریف روضه المتقین که شرح من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق است، می آوریم.

۱- .کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۶۰، باب فضل الزراعه، ح ۳. همین روایت را شیخ صدوق در من لاـ یحضره الفقیه (ج۳، ص۲۵۱)، شیخ طوسی با همین سند در تهذیب الاحکام (ج۶، ص۳۸۵ و ج۷، ص۲۳۷)، وسائل الشیعه (ج۱۹، ص۳۳)، مستدرک (ج۱۳، صص۲۷ و۴۶۲) و مرحوم مجلسی در بحارالانوار (ج۱۰۰، ص۶۹) نقل کرده اند.

۲- ج ۱۹، ص۳۳۲،باب فضل الزراعه، ح۳.

مجلسی اول در کتاب روضه المتقین در شرح روایت به نقل مرحوم صدوق می فرماید:

در مورد (ابن سیابه) اختلاف شده که (ابن سیابه) است یا (سیابه)؛ زیرا مرحوم کلینی و شیخ طوسی (ابن سیابه) ذکر کرده اند، ولی مرحوم کافی و شیخ طوسی (سیابه) ذکر کرده اند که این اختلاف از نویسندگان بوده و همان ابن سیابه درست است. (۱)

ادامه بیان مجلسی اول در روضه المتقین

ایشان در شرح روایت سه احتمال را مطرح می کنند:

احتمال اول

بعد خروج الدجال» [یعنی] ظهور قائم آل محمد صلوات الله علیهم فإنه مع وجوب إشتغال العالمین بخدمته و الجهاد تحت لوائه یزرعون، فإن بنی آدم محتاجون إلی الغذاء و یجب علیهم کفایه تحصیله بالزراعه، فکیف تکون مکروهه، حتی إنه روی عن الأئمه المعصومین فی تفسیر قوله تعالی «یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ»: أنها تبدل من الخبز و یسأل السائل أنهم فی تلک الحاله العظیمه یشتغلون بالأکل فیجیب علیه السلام: أنهم فی جهنم أشغل و مع هذا یأکلون من الزقوم و یشربون من الحمیم فلا بد لهذا البدن من الغذا.

احتمال دوم

و یمکن أن یکون المراد أنه لما روی أن عند خروج القائم صلوات الله علیه یکون معه الحجر الذی کان مع موسی علیه السلام و کان ینفجر منه اثنتی عشره عینا.

۱- «و روی محمد بن خالد» فی الصحیح کالشیخین (مرحوم کلینی وشیخ طوسی)«عن ابن سیابه» و فی (کافی) و (تهذیب شیخ طوسی) (عن سیابه) و السهو من النساخ. ایشان می فرماید کافی و تهذیب درسند «عن سیابه»آورده اند؛ ولی عبارت صحیح همان «ابن سیابه» است که شیخ صدوق درمن لایحضره الفقیه آورده است.

معجزات انبیا همراه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است که یکی ازآن معجزات، سنگی است که حضرت موسی علیه السلام با خود داشت و از آن ۱۲ چشمه جاری شد. این سنگ نیز همراه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

و یکون طعامهم و شرابهم فکأنه علیه السلام یقول: إن عند خروج القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف مع وجود هذا یحتاجون إلی الزرع لأنه عجل الله تعالی فرجه الشریف لا یکون فی جمیع الدنیا، و إنما هو یجاهد فمن لم یکن معه یحتاج إلی الغذاء.

با این که دوران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ، دوران معجزه است؛ باز مردم به زراعت احتیاج دارند.

احتمال سوم

و یمکن أن یکون المراد أنه بعد خروج الدجال و خوف المؤمنین منه لا یترکون الزراعه، فإن خوف الجوع أشد. (۱)

با این که از دجال رعب و ترس دارند، اما خوف از گرسنگی هم دارند و چون ترس گرسنگی ازخوف دجال بیش تراست، از زراعت دست برنمی دارند.

روایت دوم

حُمَیدُ بن زِیادٍ عَنِ الْحَسَنِ بن مُحَمَّدٍ الْکِنْدِی عَنْ غَیرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ (۲) عَنْ أَبَانِ بن عُثْمَانَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ وَ الْفُضَیلِ بن یسَارٍ عَنْ زَکَرِیا النَّقَّاضِ عَنْ أَبِی جَعْفَر علیه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ یقُولُ: النَّاسُ (۳) صَارُوا بَعْدَ رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله و سلم بِمَنْزِلَهِ مَنِ اتَّبَعَ هَارُونَ علیه السلام وَ مَنِ اتَّبَعَ الْعِجْلَ وَ إِنَّ أَبَابَکْرٍ دَعَا فَأَبَی

۱- مجلسی اول، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۷، ص ۲۰۲، باب المزارعه و الاجاره، ح ۳۹۰۷.

۲- بعضی این عبارت را مرسل می دانند؛ هرچند به نظر ما منظور این است که چند طریق دارد، به دلیل این که عبارت عَنْ غَیرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ؛ با مرسل بودن و ارسال تفاوت دارد.

۳- کلمه ناس درروایت معمولا به اهل سنت اطلاق می شود.

عَلِی علیه السلام إِلاَّ الْقُرْآنَ وَ إِنَّ عُمَرَ دَعَا فَأَبَی عَلِیّ علیه السلامإِلاَّ الْقُرْآنَ وَ إِنَّ عُثْمَانَ دَعَا فَأَبَی عَلِیّ علیه السلام إِلاَّ الْقُرْآنَ وَ إِنَّهُ لَیسَ مِنْ أَحَدٍ یدْعُو إِلَی أَنْ یخْرُجَ الدَّجَّالُ إِلاَّ سَیجِدُ مَنْ یبَایعُهُ وَ مَنْ رَفَعَ رَایهَ ضَلَالَهٍ فَصَاحِبُهَا طَاغُوت؛ (۱)

زکریای نقاض گوید: شنیدم از امام باقر علیه السلام که می فرمود: مردم پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلمهمانند کسانی شدند که جمعی از هارون و گروهی از گوساله پیروی کردند و همانا ابوبکر مردم را (به خویش) دعوت کرد، و علی علیه السلام جز به قرآن عمل نکرد، و عمر همچنین مردم را (به خویش) دعوت کرد و علی علیه السلامجز به قرآن عمل نکرد، و (از پی آن دو) عثمان مردم را (به بیعت خویش) خواند، و علی علیه السلام (همان طور) جز به قرآن عمل نکرد و تا هنگام ظهور دجال هیچ کس نیست که مردم را به خویش دعوت کند جز آنکه جمعی پیرو پیدا کند، و هر کس پرچم گمراهی برافرازد سرکش و باطل باشد.

۱- کافی، ج ۸، ص۲۹۷،ح۴۵۶، حَدِیثُ نُوحٍ علیه السلام یَوْمَ الْقِیَام، روایت در روضه کافی آمده است. روضه کافی جزء کافی است و کلام یک نفر که روضه از کافی نمی باشد، قابل قبول نیست. شیخ طوسی وابن شهرآشوب ونجاشی روضه را ازکافی می دانند. برای تحقیق به آخر جلد۱۹ مستدرک الوسائل مراجعه کنید.

جلسه ۳

قیام های قبل از ظهور، مقبول و یا مردود؟

اشاره

بـا توجه به عبـارت «مَ-نْ رَفَعَ رَای-ةَ ضَ-لَالَهٍ فَصَاحِبُهَا طَاغُوت» در روایت دوم و همچنین بعضـی از روایات دیگر، بحثی مطرح است که آیا قیام های قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مورد تایید است و یا مردود و یا باید قائل به تفصیل شد؟

دیدگاه اول

یـک دیـدگاه این که قیام هایی که در عرض یا در طول قیام امام عجل الله تعالی فرجه الشـریف اتفاق می افتـد (یعنی همه قیام هـا) مردود است. اسـتناد کسانی که همه قیام ها را مردود می داننـد به روایات باب جهاد وسائل الشـیعه است؛ (۱) ولی کلام و استدلالشان مردود است، زیرا یا با واقعیت سازگاری ندارد و یا روایات مورد استناد این ها دارای مشکل سندی است.

اشکال به این نظریه

اگر تمام قیام ها مردود باشد در مورد قیام زید و قیام مختار چه می گویند؟

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب ۱۳، ص ۵۰،بابُ حُکْمِ الْخُرُوجِ بِالسَّیْفِ قَبْلَ قِیَامِ الْقَائِمِ عجل الله تعالی فرجه الشریف .

دفاع از مختار ثقفی

مختـار به نظر مـا، شخصـیتی کاملا ـ مثبت است و افرادی که نسـبت به ایشان موضع تردیـد و یا نفی و انکار دارنـد، موضـعشان حاکی از عدم دقت در روایات طرفین است. روایاتی که مختار را مذمت کرده، یا مشـکل سندی دارند و یا قابل توجیه هستند؛ در حالی که روایات مدح از قوت سند برخوردار است.

پس شـکی در مردود بودن قیـامی که در عرض قیـام امـام است «مثل روایت دوم» وجود نـدارد. ولی قیام اگر در طول قیام امام باشد؛ اشکالی ندارد؛ مثل قیام زید که نیتش این بود که پس از قیام، حکومت را به امام معصوم بسپارد. (۱)

مرحوم مجلسی در ذیل روایت بیانی دارند:

بیـان قوله: و إن أبـابکر دعـا فَأَبَی علیاً علیه السـلامإلی موافقته أو جمیع النـاس إلی بیعته و موافقته فلم یعمـل أمیر المؤمنین علیه السلام فی زمانه إلا بالقرآن و لم یوافقه فی بدعه؛ (۲)

ابـوبکر از حضـرت علی علیه السـلام و مردم، مـوافقت و همراهی و بیعت و تأییـد حکـومت خود را طلبیـد؛ ولی حضـرت بـا او همکاری نکرد و بدعت های او را تأیید نکرد و فقط به قرآن عمل می کرد.

ارزیابی روایت

روایت ارتباط چندانی به بحث ندارد؛ زیرا نهایت دلالت روایت این است که دجالی وجود دارد و این که هرکس قبل از دجال پرچمی برافرازد، طرفدارانی پیدا می کند.

۱- ما در کتاب تا ظهور مشروحا به این بحث پرداختیم.

۲- بحارالانوار، ج ۲۸، ص۲۵۴. ح ۳۷، باب ۴، شرح انعقاد السقیفه و کیفیه السقیفه.

نکته: ما روایات خاصه را که متعدد است - و اگر متواتر باشد - بررسی سندی نمی کنیم، ضمن این که اکثر روایات ما، فقط اصل دجال را ثابت می کند و به خصوصیات آن کم تر می پردازد.

روایت سوم

وَ رُوِیَ أَنَّ الصَّادِقَ علیه السلام ذَکَرَ الدَّجَّالَ فَقَالَ: لَا یَبْقَی مِنْهَا سَهْلٌ إِلَّا وَطِئَهُ إِلَّا مَکَّهَ وَ الْمَدِینَهَ، فَإِنَّ علی کُلِّ نَقْبٍ مِنْ أَنْقَابِهِمَا مَلَکاً یحْفَظُهُمَا مِنَ الطَّاعُونِ وَ الدَّجَّال؛ (۱)

روایت شده است که امام صادق علیه السلام سخن از دجّال به میان آورد، سپس فرمود: هیچ دشتی از آن (زمین) باقی نمی ماند مگر اینکه آن را زیرپا می گذارد، جز مکّه و مدینه، زیرا بر سر هر یک از راههای این دو شهر فرشته ای گماشته است که آنها را از دستبرد طاعون و دجّال حفظ می کند.

حد دلالت روایت این است که دجالی وجود دارد و نفوذ او، وسعت کره زمین است.

روایت را مرحوم صدوق به صورت «رُوِیَ» نقل می کند. آیا مراسیل من لایحضره الفقیه را می پذیریم یا نه؟ مراسیل مرحوم صدوق، یک سوم (۲) من لایحضره الفقیه است.آیا مراسیل صدوق از مراسیل ابن ابی عمیر کم تر است که طبق مبنا پذیرفته شده است؟

روایت مذکور را فقط مرحوم صدوق نقل می کند.

روایت چهارم

الْحُسَیْنُ بن سَعِیدٍ عَنْ صَفْوَانَ وَ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُکَیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ الله علیه السلام

۱- ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۲،ص۵۶۴، ح ۳۱۴۸، بَابُ تَحْرِیمِ الْمَدِینَهِ وَ فَضْلِهَا.

۲- ر.ک: کلیات فی علم الرجال، آیت الله سبحانی.

قَالَ: ذَكَرَ الدَّجَّالَ قَالَ فَلَمْ يبْقَ مَنْهَلٌ (۱) إِلاَّ وَطِئَهُ إِلاَّ مَكَّهَ وَ الْمَدِينَهَ، فَإِنَّ عَلَى كُلِّ نَقْبٍ مِنْ أَنْقَابِهَا مَلَكاً يحْفَظُهَا مِنَ الطَّاعُونِ وَ الدَّجَّال مِنْهُ، وَ الله لَنَزْرَعَنَّ الزَّرْعَ وَ لَنَغْرِسَنَّ النَّخْلَ بَعْدَ خُرُوجِ الدَّجَّال. (۲)

روایت را شیخ طوسی، در امالی خود (با تفاوت سند و متن) و ابن فتال نیشابوری نیز در روضه الواعظین (ج۲، ص۴۰۷) ذکر می کند.

تقریبا متن روایت با روایت قبلی یکسان است؛ هرچند در این جا روایت با سند آورده شده است.

نتیجه گیری در خصوص روایات دجال در کتب اربعه

همه روایاتی که درکتب اربعه پیرامون دجال بیان شده، همین چند روایت بود که پیش تر بیان کردیم. بنابراین نتیجه ای که از ذکر این روایات - با اغماض سندی - می گیریم، بدین شرح است:

۱ . اصل دجال ثابت است، نه تفصیلات و خصوصیات او؛

۲ . خوف و رعبی که دجال در مردم ایجاد می کند، حتمی است؛

۳ . گستره نفوذ او همه دنیا جز مکه ومدینه است.

۱- قوله علیه السلام: «فلم یبق منهل» فی القاموس: المنهل المشرب و الشرب، و الموضع الذی فیه المشرب. (محمد بن یعقوب الفیروزآبادی،القاموس المحیط، ج۴، ص۶۱).

۲- .شیخ طوسی، تهذیب الأحکام،(تحقیق خرسان)، ج ۶، ص ۳۸۵، بَابُ ۵، تَحْرِیمِ الْمَدِینَهِ وَ فَضْلِهَا وَ فَضْلِ الْمَسْجِدِ وَ الصَّلَاهِ فِیه...، ح ۲.

جلسه ۴

محور سوم: روایات دجال در کتب خاصه، غیر از کتب اربعه

اشاره

بعد از کتب اربعه، اولین کتابی که از دجال سخن به میان می آورد، "مجموعه ورّام" است.

مجموعه ورّام و مؤلف آن

اشاره

«مجموعه ورّام» یـا به عبـارت دیگر "نزهه النـاظرو تنبیه الخـاطر"، مولفش از نوادگـان مالک اشتر است. مرحوم آیت الله خویی (۱) بحثی راجع به این کتاب و مولف آن مطرح می کنند؛ ولی نظر شخصی نمی دهند.

مرحوم مجلسی در دو قسمت از بحارالانوار (۲) مجموعه ورام و مؤلف آن را ارزیابی می کند و چنین می فرماید:

و کتاب تنبیه الخاطر و نزهه الناظر للشیخ الزاهد ورام بن عیسی بن أبی النجم بن ورام بن حمدان بن خولان بن إبراهیم (۳) بن مالک الأشتر، و السند إلی هذا الکتاب مذکور فی الإجازات و ذکره الشیخ منتجب الدین فی الفهرس و قال: إنه عالم فقیه صالح شاهدته بحله و وافق الخبر و أثنی علیه

۱- خوئی، معجم رجال الحدیث، ج۱۹، ص۱۹.

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج۱، صص ۱۰ و ۲۹.

۳- ابراهیم فرمانده سپاه بود که از طرف مختار مامور شد لشکر شام را تارومار کند. شامیان بعد از واقعه صفین، کشتاری مثل این جنگ را به خود ندیده بودند.

السید ابن طاوس. (۱)

و در جای دیگر می فرماید:

«اعلم أن أکثر الکتب التی إعتمدنا علیها فی النقل مشهوره معلومه الإنتساب إلی مؤلفیها». (۲)

همچنین می فرماید:

وکذا کتاب تنبیه الخاطر و مؤلفه مذکوران فی الإجازات مشهوران، لکنه لما کان کتابه مقصورا علی المواعظ و الحکم لم یمیز الغث من السمین و خلط أخبار الإمامیه بآثار المخالفین، و لذا لم نذکر جمیع ما فی ذلک الکتاب، بل إقتصرنا علی نقل ما هو أوثق، لعدم إفتقارنا ببرکات الأئمه الطاهرین إلی أخبار المخالفین، و لذا لم نذکر جمیع ما فی ذلک الکتاب، بل إقتصرنا علی نقل ما هو أوثق. (۳)

نتیجه کلام علامه مجلسی در مورد مجموعه ورام

از سخنان مرحوم مجلسی استفاده می شود که کتاب کاملا مورد تایید نیست؛ هرچند مولف کتاب کاملا مورد تایید است (ایشان جد مادری ابن طاووس است).

روایت دجال در مجموعه ورام

یکی از کتاب هایی که از دجال سخن به میان آورده، مجموعه ورام (از ورام بن ابی فراس) است. روایت مفصل است؛ ضمن این که روایت از اخلاقیات است؛ لذا رعایت تشدد و دقت سندی در آن لازم نیست. این روایت مفصل را مرحوم طبرسی نیز در مکارم الاخلاق (حدود۱۱صفحه) با سند ذکر می کند. هرچند متن روایت قوی است، اما خاصه آن را نقل نکرده اند.

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص۱۰، الفصل الأول فی بیان الأصول و الکتب المأخوذ منها و هی.

۲- همان، ص۲۶، الفصل الثانی فی بیان الوثوق علی الکتب المذکوره و اختلافها فی ذلک.

۳- همان، ص۲۹.

مجموعه ورام از دیدگاه علمای رجال

مولف مجموعه ورام، فرد جلیل القدری است و قابل تشکیک نیست، ولی بعضی بزرگان مثل شیخ حرعاملی در مورد مولف این کتاب، تشکیک می کند و دلیل خود را جمع شدن مطالب ضعیف و قوی در کتاب می داند. ایشان، طبق نقل علامه در بحارالانوار می فرماید:

«قال الشیخ الحرّ فی أمل الآمل: ورّام بن أبی فراس بحلّه من أولاد مالک بن الأشتر النخعیّ صاحب أمیرالمؤمنین علیه السلام، عالم فقیه ... له کتاب تنبیه الخواطر و نزهه النواظرحسن إلّا أنّ فیه الغثّ و السمین». (۱)

البته بعضی مثل آقا بزرگ تهرانی، تشکیک مذکور را رد کرده و می فرماید:

«تعمد ورام فی کتابه هذا علی خلط آثار الأئمه بأخبار أهل السنه لیرغب فیه العامه فیهتدوا، فلا مجال لطعن صاحب «أمل الآمل» علی المؤلف بأن فیه الغث و السمین». (۲)

مرحوم مجلسی نیز کتاب مجموعه ورام را کاملاً تایید نمی کند و می فرماید:

«لکنه؛ لما کان کتابه مقصورا علی المواعظ و الحکم لم یمیز الغث من السمین و خلط أخبارالإمامیه بآثار المخالفین». (۳)

علت عنایت علمای شیعه به روایاتِ از طریق اهل سنت

علمای ما، فقه و تفسیر مقارن می نویسند تا شاید علمای اهل سنت به کتاب های شیعه مراجعه کنند و اتمام حجتی بر آن ها باشد؛ مثل طبرسی در

۱- بحارالانوار، المدخل،ص ۱۵۰، ورام بن أبی فراس.

۲- .آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۴، ص ۱۳۱.

۳- بحارالانوار، ج ۱، ص۲۹، الفصل الثانی فی بیان الوثوق علی الکتب المذکوره و اختلافها فی ذلک.

تفسیر خود و شیخ طوسی در فقه خود (خصوصا کتاب خلاف) و مرحوم اربلی درکشف الغمه، روایات اهل سنت را آورده اند و جناب ورام نیز بر اساس بیان آقابزرگ برای رغبت اهل سنت، روایات آن ها را آورده است.

مضمون روایات دجال در کتاب های ما، اصل دجال را ثابت و کم و بیش جزییاتی را بیان می کند.

روایتی که جناب ورام نقل کرده، طبرسی نیز در مکارم الاخلاق آورده است.

روایت پنجم: روایت اول دجال در غیر کتب اربعه

یَا أَبَا ذَرٍّ! کُنْ عَلَی عُمُرِکَ أَشَحَّ مِنْکَ عَلَی دِرْهَمِکَ وَ دِینَارِکَ. یَا أَبَا ذَرٍّ! هَلْ یَنْتَظِرُ أَحَدُکُمْ إِلاَّ غِنًی مُطْغِیاً أَوْ فَقْراً مُنْسِیاً أَوْ مَرَضاً مُزْمِناً؛ أَوْ هَرَماً مُفْنِیاً، أَوْ مَوْتاً مُجْهِزاً، أَوِ الدَّجَّالَ، فَإِنَّهُ شَرُّ غَائِبٍ یُنْتَظَرُ أَوِ السَّاعَهَ وَ السَّاعَهُ أَدْهی وَ أَمَرُّ . (۱)

از روایت یازده صفحه ای، فقط همین عبارت «أو الدجال، فإنه شر غائب ینتظر» در مورد دجال است که می فرماید: دجال بدترین موعود و تلخ ترین تجربه برای بشر است.

روایت ششم: روایت دوم دجال در غیر کتب اربعه

روایت را مرحوم مجلسی در بحارالانوار از رجال کشی نقل می کند:

مَنْ کَذَبَ عَلَینَا أَهْلَ الْبَیتِ حَشَرَهُ الله یوْمَ الْقِیامَهِ أَعْمَی یهُودِیاً وَ إِنْ أَدْرَکَ الدَّجَّالَ آمَنَ بِهِ وَ إِنْ لَمْ یدْرِکْهُ آمَنَ بِهِ فِی قَبْرِهِ... . (۲)

شاهد در روایت «وَ إِنْ أَدْرَکَ الدَّجَّالَ آمَنَ بِهِ وَ إِنْ لَمْ یدْرِکْهُ آمَنَ بِهِ» است؛ ضمن این که از روایت استفاده می شود که طرفداران دجال تهمت زنندگان به اهل بیت و نواصب و یهود هستند.

۱- ورام بن أبی فراس، تنبیه الخواطر و نزهه النواظر (المعروف بمجموعه ورام)، ج۲، ص ۵۲.

۲- بحار الأنوار، ج۲، ص۱۶۰، ح ۷، باب ۲۱، آداب الروایه.

جلسه ۵

علمایی از شیعه که به نام طبرسی شناخته می شوند

در میان علمای شیعه چند طبرسی داریم که یکی از آن ها ابومنصور، مؤلف کتاب احتجاج است (احمدبن علی بن ابی طالب طبرسی، قرن۶ه-)، دیگری ابوعلی، مؤلف مجمع البیان معروف به امین الاسلام(فضل بن حسن طبرسی، قرن ۶ه-) است و طبرسی دیگر ابونصر، فرزند أمین الإسلام، حسن بن فضل بن حسن طبرسی مؤلف« مکارم الأخلاق»است (کان فاضلا فقیهاجلیلا) و دیگری ابوالفضل، علی بن حسن بن فضل بن حسن، صاحب مشکات الانوار است که کتابش استدراک برکتاب پدرش (مکارم الاخلاق) می باشد.

نکته ای در تعداد روایات در خصوص دجال

در روایات منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیرامون دجال، حدود ۳۰۰ روایت را معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل می کند؛ درحالی که روایات اهل بیت در مورد دجال بسیار کم است و این حکایت از بی اعتنایی و بی اعتباری بسیاری از روایات در موضوع دجال دارد و به اعتراف علمای عامه، بسیاری از این روایات اسراییلیات است.

روایت هفتم: روایت سوم دجال در غیر کتب اربعه

و ینادی منادی الجرحی علی القتلی و دفن الرجال، وغلبه الهند علی السند، و غلبه القفص علی السعیر، و غلبه القبط علی أطراف مصر، و غلبه

أنـدلس علی أطراف أفریقیه. و غلبه الحبشه علی الیمن. و غلبه الترک علی خراسان و غلبه الروم علی الشام و غلبه أهل أرمینیه و صرخ الصارخ بالعراق: هتک الحجاب؛ هتک نوامیس، وافتضت العـذراء؛ و ظهر علم اللعین الدجال. ثم ذکر خروج القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف . (۱)

مصادر روایت

مناقب ابن شهرآشوب (۲) روایت را به صورت مرسل از امیرالمؤمنین علیه السـلام نقل می کنـد. و بحارالانوار (۳) نیز از مناقب ابن-شهرآشوب نقل می کند.

برداشت از روایت

در دوران هتک نوامیس و مفاسد و کشـتارها... دجال ظاهر می شود و او ملعون و مطرود است؛ ولی آیا سـبب مفاسد و هتک نوامیس، دجال و جریان وی است؟

روایت هشتم: روایت چهارم دجال در غیر کتب اربعه

الْحَمْدُ لِله الْأَوَّلِ قَبْلَ کُلِّ أَوَّلٍ وَ الْآخِرِ بَعْدَ کُلِّ آخِرٍ وَ بِأَوَّلِیَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لا أَوَّلَ لَهُ وَ بِآخِرِیَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لا آخِرَ لَهُ وَ أَشْـهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلَّا الله شَـهَادَةً یُوَافِقُ فِیهَا السِّرُّ الْإِعْلَانَ وَ الْقَلْبُ اللِّسَانَ أَیُّهَا النَّاسُ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شِقاقِی وَ لَا یَسْتَهْوِیَنَّکُمْ عِصْیَانِی وَ لا تَتَرَامَوْا بِالْأَبْصَارِ عِنْدَ مَا تَسْمَعُونَهُ مِنِّی، فَوَالَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ إِنَّ الَّذِی أُنَبِّئُکُمْ بِهِ عَنِ النَّبِیِّ الْأُمِّیِّ صـلی الله علیه و آله و سـلم[وَ الله] مَا کَذَبَ الْمُبَلِّغُ وَ لا جَهِلَ السَّامِعُ لَکَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی ضِلِّیلٍ قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ وَ فَحَصَ بِرَایَاتِهِ فِی ضَوَاحِی کُوفَانَ فَإِذَا فَغَرَتْ فَاغِرَتُهُ وَ اشْتَدَّتْ شَکِیمَتُهُ وَ ثَقُلَتْ فِی الْأَرْضِ وَطْأَتُهُ عَضَّتِ الْفِتْنَهُ أَبْنَاءَهَا بِأَنْیَابِهَا وَ مَاجَتِ الْحَرْبُ بِأَمْوَاجِهَا وَ بَدَا

۱- معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ج۴، ص ۱۴.

۲- ابن شهرآشوب، مناقب آل أبی طالب، ج ۲، ص ۴۲۷، فصل فی إخباره بالمنایا و البلایا و الأعمال.

۳- مجلسی، بحارالانوار، ج۴۱، ص۳۱۹، ب۱۱۴، ح۴۲.

مِنَ الْـأَيَّام كُلُوحُهَـا وَ مِنَ اللَّيَـالِى كُـدُوحُهَا فَإِذَا أَيْنَعَ زَرْعُهُ وَ قَامَ عَلَى يَنْعِهِ وَ هَـدَرَتْ شَقَاشِـقُهُ وَ بَرَقَتْ بَوَارِقُهُ عُقِـدَتْ رَايَاتُ الْفِتَنِ الْمُعْضِـلَهِ وَ أَقْبَلْنَ كَاللَّيْـلِ الْمُظْلِمِ وَ الْبَحْرِ الْمُلْتَطِم هَـذَا وَ كَمْ يَخْرِقُ الْكُوفَهَ مِنْ قَـاصِفٍ وَ يَمُرُّ عَلَيْهَـا مِنْ عَاصِفٍ وَ عَنْ قَلِيلٍ تَلْتَفُّ الْقُرُونُ بِالْقُرُونِ وَ يُحْصَدُ الْقَائِمُ وَ يُحْطَمُ الْمَحْصُود. (۱)

مصادر روایت

روایت در نهـج البلاغه آمده است؛ ضـمن این که شـرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید (۲) و ابـن میثم بحرانی (۳) هم روایت را آورده اند.

برداشت از روایت

روایت به دجـال اشاره نکرده است؛ لـذا روایت را در ردیف روایات دجال ذکر کردن (ظاهرا) مسامحه است و احتمال دارد به سفیانی اشاره داشته باشد.

ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه می فرماید:

واعلم أنه لیس فی اللفظ دلاله واضحه علی أن المراد بالضلیل المذکور معاویه، بل یحتمل أن یرید به شخصا آخر یظهر فیما بعد بالشام کما قیل: أنه السفیانی الدجال.

روایت نهم: روایت پنجم دجال در کتب غیر اربعه

روایت را شیخ حر عاملی در إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، چنین

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۱ (صبحی صالح) و من خطبه له علیه السلام و هی إحدی الخطب المشتمله علی الملاحم.
۲- شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید، ج ۷، ص ۹۸، خطبه ۱۰۰، و من خطبه له علیه السلامو هی من الخطب التی تشتمل علی ذکر الملاحم.
۳- ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۹.

نقل می کند:

المهدی من ذریتی، یظهر بین الرکن والمقام، و علیه قمیص إبراهیم، و حلّه إسماعیل، و فی رجله نعل شیث، و الدلیل علیه قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم عیسی بن مریم ینزل من السماء، و یکون مع المهدی من ذریتی، فإذا ظهر فاعرفوه، فإنه مربوع القامه، حلک سواد الشعر، ینظر من عین ملک الموت، یقف علی باب الحرم فیصیح بأصحابه صیحه، فیجمع الله تعالی عسکره فی لیله واحده، و هم ثلاثمائه و ثلاثه عشر رجلا من أقاصی الأرض، ثم ذکر تفصیلهم و أماکنهم و بلادهم، إلی أن قال: فیتقدم المهدی من ذریتی، فیصلی إلی قبله جده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و یسیرون جمیعا إلی أن یأتوا بیت المقدس، ثم ذکر الحرب بینه و بین الدجال، و ذکر أنهم یقتلون عسکر الدجال من أوله إلی آخره، و تبقی الدنیا عامره، و یقوم بالقسط و العدل، إلی أن قال: ثم یموت عیسی، و یبقی المنتظر المهدی من آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم فیسیر فی الدنیا و سیفه علی عاتقه، و یقتل الیهود و النصاری و أهل البدع. (۱)

مصادر روایت

روایت را شیخ حر عاملی از هبه الله بن أبی محمد الحسن موسوی در المجموع الرائق من أزهار الحدائق نقل می کند.

اعتبار کتاب إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات

کتاب اثبات الهداه، کتاب وزینی است که مؤلف آن مرحوم عاملی است. بیان شده که ایشان، ۷۰ هزار سند و ۲۰ هزار مدرک را از فریقین جمع آوری کرده است.

۱- شیخ حر عاملی، إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، ج ۵، ص۲۱۷، الفصل الحادی و الستون، ح ۸۰۳.

مرحوم حرعاملی کلام هبه الله موسوی را چنین نقل می کنـد: «مما ظفرت به من خطب أمیر المؤمنین علیه السـلام، مما نقلته من الخزائن الرضویه الطاووسـیه، من کتاب یتضـمن خطبا لأمیر المؤمنین علیه السلام منها الخطبه اللؤلؤیه»، سپس به بیان سند روایت می پردازد:

«حـدثنا أبو الحسن علی بن عبـد الله عن أبیه عن یعقوب الجریمی عن أبی حبیش الهروی عن أبی عبد الله بن عبدالرزاق عن أبیه عن جـده عن أبی سـعید الخـدری عن جـابر بن عبـد الله الأنصـاری عن أمیر المـؤمنین علیه السـلامو ذکر خطبه طویله جـدا، فیها علامات آخر الزمان، و أخبار بمغیبات کثیره منها دوله بنی أمیه و بنی العباس و أحوال الدجال و السفیانی».

شاهد روایت عبارت: «ثم ذکر الحرب بینه و بین الدجال، و ذکر أنهم یقتلون عسکر الدجال من أوله إلی آخره» است.

برداشت از روایت

روایت به جنگ و قتل لشکر دجال اشاره می کند و توضیح دیگری در مورد دجال نمی دهد.

روایت دهم: روایت ششم دجال در غیر کتب اربعه

و عن أمیر المؤمنین علی بن أبی طـالب علیه السـلام، فی قصه الـدجال، قال ألا و إن أکثر أتباعه أولاد الزنا، لاسـبوا التیجان ألا و هم الیهود علیهم لعنه الله، یأکـل و یشـرب، له حمار أحمر (۱) طوله سـتون خطوه مـد بصـره، أعور الیمین، و إن ربکم عز و جل لیس بأعور، صـمد لا یطعم، فیشـمل البلاد البلاء؛ و یقیم الـدجال أربعین یوما، أول یوم کسـنه، و الثانی کأقل، فلا تزال تصـغر و تقصـر حتی تکون آخر أیامه کلیله یوم من أیامکم هـذه، یطأ الأرض کلها إلا مکه و المـدینه و بیت المقـدس، و یدخل المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیت المقدس، و یصلی

۱- آیـا مطلب را حمـل بر ظـاهر کنیم یـا بگوییم سوار بر حـاکمـانی است که چنین صـفاتی دارنـد؟ حکـام منطقه خـالی از این اوصاف نیستند.

بالناس إماما، فإذا كان يوم الجمعه، و قد أقيمت الصلاه، نزل عيسى بن مريم عليه السلام، بثوبين مشرقين حمر، كأنما يقطر من رأسه الدهن، رجل الشعر، صبيح الوجه، أشبه خلق الله عز و جل بأبيكم إبراهيم خليل الرحمن عليه السلام، فيلتفت المهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف ، فينظر عيسى عليه السلام، فيقول لعيسى: يا ابن البتول، صلّ بالناس، فيقول: لك أقيمت الصلاه، فيتقدم المهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف ، فيصلى بالناس، و يصلى عيسى عليه السلام خلفه، و يبايعه، و يخرج عيسى عليه السلام فيلتقى الدجال، فيطعنه، فيذوب كما يذوب الرصاص؛ و لا تقبل الأرض منهم أحدا، لا يزال الحجر و الشجر يقول: يا مؤمن تحتى كافر أقتله، ثم إن عيسى عليه السلام، يتزوج امرأه من غسان، و يولد له منها مولود و يخرج حاجا، فيقبض الله تعالى روحه فى طريقه قبل وصوله إلى مكه. (۱)

مصادر روایت

روایت را عقدالدرر (۲) به صورت مرسل از امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده و ابن حجر در القول المختصر نیز از عقدالدرر نقل کرده است. در کتاب های ما، احقاق الحق از عقدالدرر نقل کرده است. اما این روایت گرچه از امیرالمومنین علیه السلام نقل شده است؛ ولی مأخذ شیعی ندارد. مضمون روایت، کشته شدن دجال به وسیله حضرت عیسی را بیان می کند.

۱- معجم أحاديث الإمام المهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف ، ج۴، ص۸۱۷-۹۱۷.
۲- يوسف بن يحيى بن على المقدسى الشافعى السلمى، عقد الدرر فى أخبار المنتظر، ص ۵۹، الباب الثانى عشر فى ما يجرى من الفتن فى أيامه وبعد انقضاء مدته، الفصل الثانى فى ما جاء من الآثار الداله على خروج الدجال وما يكون فى ضمن ذلك من قحط وفتن وأوجال.

جلسه ۶

ویژگی ها و شمایل ظاهری دجال

اشاره

چنـان که در مبـاحث گذشـته در این موضوع، روایتی از کمـال الـدین شـیخ صـدوق نقل شـد، مجـددا به طور خلاصه، روایت مطرح می شود:

«عینه الیمنی ممسوحه؛ و العین الأخری فی جبهته تضـیء کأنها کوکب الصـبح، فیها علقه کأنها ممزوجه بالـدم، بین عینیه مکتوب کافر، یقرؤه کل کاتب و أمی، یخوض البحار و تسیر معه الشـمس، بین یدیه جبل من دخان، و خلفه جبل أبیض یری الناس أنه طعام».

تردستی دجال

«یخرج حین یخرج فی قحط شدیـد تحته حمـار أقمر»؛ آیـا واقعـا حمار است یا منظور حکامی است که همین وضع را دارنـد و تحت سلطه دجال هستند؟

خطوه حمـاره میـل، تطوی له الأـرض منهلاـ منهلاـ لاـ یمر بمـاء إلاـ غـار ()، إلی یوم القیـامه، ینادی بأعلی صوته یسـمع ما بین الخافقین من الجن والإنس و الشـیاطین یقول: إلی أولیائی أنا الـذی خلق فسوی و قدّر فهدی، أنا ربکم الأعلی. وکذب عدو الله، إنه أعور یطعم الطعام، ویمشی فی الأسواق؛ (یعنی بشر است)، و إن ربکم عز و جل لیس بأعور. (۱)

۱- در بعضـی از روایات منابع دست اول اهل سـنت آمده که عزراییل برای قبض روح حضـرت موسی علیه السلام آمد و چون بدون هماهنگی قبلی آمده بود حضرت موسی مشتی به چشم او زد و اوکور شد، لذا عزراییل یک چشمی است!

و لا يطعم و لا يمشى و لا يزول تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا. (۱)

ألا و إن أكثر أتباعه يومئذ أولاد الزنا، و أصحاب الطيالسه الخضر.

فرم خاصى از لباس است كه گويند مربوط به اروپايى ها است.

يقتله الله عز و جل بالشام على عقبه تعرف بعقبه أفيق لثلاث ساعات مضت من يوم الجمعه على يد من يصلى المسيح عيسى بن مريم عليه السلام خلفه ألا إنّ بعد ذلك الطامه الكبرى.

نتيجه گيرى از روايت

ظاهر روايت اين است كه دجال شخص است نه جريان.

مصادر روايت

اولين ناقل روايت شيعى، شيخ صدوق (م ۳۸۱) است كه ديگران هم به تبع او روايت را نقل كرده اند.

از اهل سنت اولين كسى كه روايت را نقل كرده، ابن منادى (م ۳۳۶) در ملاحم است. شيخ صدوق و ابن منادى هردو در قرن چهارم هستند؛ ولى فاصله زيستن آن ها پنجاه سال است. پس مى توان گفت قبل از شيخ صدوق، ابن منادى روايت را نقل كرده است. (روايت از اميرالمومنين عليه السلام از طرق اهل سنت نقل شده است.)

راوى سند ابن منادى غير از راوى سند صدوق است. شيخ صدوق از نزال بن سبره نقل روايت مى كند؛ ولى ابن منادى از اماره بن قعقا نقل مى كند. اما در كتاب هاى رجالى شيعه و سنى نامى از ابن قعقا به ميان

۱- در كتاب هاى اهل سنت آمده كه خدا، جوان و بدون ريش وموهاى سرش، فرفرى است- نعوذبالله!- اين خداى وهابيت است كه وقتى قصد قربت به خدا مى كنند، نيتشان تقرب به جوان امرد است! رجوع كنيد به كتاب دراسه فى كتب العقائد، الحنابله نموذجا كه نويسنده آن، حسن بن فرحان مالكى ازاهل سنت معاصر ودر رياض است.

نیامده است. بعد از ابن منادی، أبوعمر و عثمان بن سعید المقرئ الدانی (م۴۴۴) در کتاب السنن الوارده فی الفتن وغوائلها والساعه وأشراطها در دو جای از کتابش (ج۴، ص۶۸۳۸، و ج۶، ص۱۱۹۶) روایت را از نزال بن سبره (طرق صدوق) نقل می کند و بعد از ایشان، محمدبن سلامه، صاحب دستورمعالم الحکم و بعد ایشان، زین الفتی و بعد آقای سلمی در عقدالدرر (۳۶۳) روایت را در کتاب های خویش می آورند. پس می توان گفت مرحوم صدوق روایت را به عنوان افحام خصم و القای حجت نقل می کند.

علمای شیعه و استدلال به دجال

اشاره

پس از مطالعه سخنان اکثر علمای شیعه پیرامون دجال، کلامشان در مورد دجال را به عنوان رد اهل سنت (ازباب افحام خصم) یافتم که طول عمر مبارک امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را منکر می شوند و علما درجواب آنان می گویند: چگونه شما منکر طول عمرامام زمان می شوید؛ درحالی که برای دجال عمرطولانی قائلید و معتقدید در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است؟!

ضمنا حدیث، به نزال بن سبره منتهی می شود که از ایشان در کتاب های ما نامی برده نشده است و اگر در منابع دست چندم شیعه آمده، توثیق نشده است.

روایت یازدهم: روایت هفتم دجال در غیر کتب اربعه

منها أن یستحل بها الدجال الأکبر الأعور الممسوح العین الیمنی، و الأخری کأنّها ممزوجه بالدم، لکأنّها فی الحمره علقه تأتی الحدقه کهیئه حبه العنب الطافیه علی الماء فیتبعه من أهلها عده من قتل بالأبله من الشهداء أناجیلهم فی صدورهم یقتل من یقتل و یهرب من یهرب ثم رجف ثم قذف ثم خسف

ثم مسخ ثم الجوع الأغبر. (۱)

۱- «یا أهل المؤتفکه ائتفکت بأهلها ثلاثا وعلی الله تمام الرابعه یا جند المرأه وأعوان البهیمه (پشکل شتران را بر می داشتند و بومی کردند و می گفتند پشکل شترأُمنا وخود رامتبرک می کردند، همین افرادی که به پشکل شتر متبرک می شوند قائلندکه تبرک به قبور اولیاء الله شرک است) رغا (شترسروصداکرد) فأجبتم (همه دورش جمع شدید) وعقر فانهزمتم (وقتی شتر پی شد همه فرار کردید، امام حسن علیه السلام شتراپی کرد، سیزده هزار نفر دورشترراگرفته بودند که به شتر و صاحب شتر آسیب نرسد، همین ها امام حسین علیه السلام راتنها گذاشتند) أخلاقکم دقاق وماؤکم زعارق بلادکم أنتن بلاد الله تربه وأبعد من السماء بها تسعه أعشار الشر، المحتبس فیها بذنبه، والخارج منها بعفو الله کأنی أنظر إلی قریتکم هذه وقد طبقها الماء حتی ما یری منها إلا شرف المسجد، کأنه جؤجؤ طیر فی لجه بحر. فقام إلیه الأحنف بن قیس فقال: یا أمیر المؤمنین! ومتی یکون ذلک. قال: یا أبا بحر إنک لن تدرک ذلک الزمان وإن بینک وبینه لقرونا ولکن لیبلغ الشاهد منکم الغائب عنکم لکی یبلغوا إخوانهم إذا هم رأوا البصره قد تحولت أخصاصها دورا وآجامها قصورا فالهرب الهرب فإنه لا بصیره لکم یومئذ ثم التفت عن یمینه فقال: کم بینکم وبین الأبله. فقال له المنذر بن الجارود: فداک أبی وأمی أربعه فراسخ. قال له صدقت فوالذی بعث محمدا وأکرمه بالنبوه وخصه بالرساله وعجل بروحه إلی الجنه لقد سمعت منه کما تسمعون منی أن قال: یا علی هل علمت أن بین التی تسمی البصره والتی تسمی الأبله أربعه فراسخ وقد یکون فی التی تسمی الأبله موضع أصحاب العشور یقتل فی ذلک الموضع من أمتی سبعون ألفا شهیدهم یومئذ بمنزله شهداء بدر فقال له المنذر: یا أمیر المؤمنین ومن یقتلهم فداک أبی وأمی ؟ قال: یقتلهم إخوان الجن وهم أجیل کأنهم الشیاطین سود ألوانهم منتنه أرواحهم شدید کلبهم قلیل سلبهم طوبی لمن قتلهم وطوبی لمن قتلوه ینفر لجهادهم فی ذلک الزمان قوم هم أذله عند المتکبرین من أهل ذلک الزمان مجهولون فی الأرض معروفون فی السماء تبکی السماء علیهم وسکآن ها والأرض وسکآن ها ثم هملت عیناه بالبکاء ثم قال: ویحک یا بصره ویلک یا بصره من جیش لا رهج له ولا حس قال له المنذر یا أمیر المؤمنین: وما الذی یصیبهم من قبل الغرق مما ذکرت، وما الویح، وما الویل ؟ فقال: هما بابان فالویح باب الرحمه، والویل باب العذاب یا ابن الجارود نعم ثارات عظیمه منها عصبه یقتل بعضها بعضا، ومنها فتنه تکون بها خراب منازل وخراب دیار وانتهاک أموال وقتل رجال وسبی نساء یذبحن ذبحا یا ویل أمرهن حدیث عجب منها أن یستحل بها الدجال الأکبر الأعور الممسوح العین الیمنی والأخری کآن ها ممزوجه بالدم لکآن ها فی الحمره علقه تأتی الحدقه کهیئه حبه العنب الطافیه علی الماء فیتبعه من أهلها عده من قتل بالأبله من الشهداء أناجیلهم فی صدورهم یقتل من یقتل ویهرب من یهرب ثم رجف ثم قذف ثم خسف ثم مسخ ثم الجوع الأغبر ثم الموت الأحمر وهو الغرق. یا منذر إن للبصره ثلاثه أسماء سوی البصره فی الزبر الأول لا یعلمها إلا العلماء منها الخریبه، ومنها تدمر، ومنها المؤتفکه یا منذر والذی فلق الحبه وبرئ النسمه لو أشاء لأخبرتکم بخراب العرصات عرصه عرصه ومتی تخرب ومتی تعمر بعد خرابها إلی یوم القیامه، وإن عندی من ذلک علما جما وإن تسألونی تجدونی به عالما لا أخطئ منه علما ولا وافیا، ولقد استودعت علم القرون الأولی وما کائن إلی یوم القیامه. قال: فقام إلیه رجل فقال: یا أمیر المؤمنین أخبرنی من أهل الجماعه ومن أهل الفرقه ومن أهل السنه ومن أهل البدعه ؟ فقال: ویحک إذا سألتنی فافهم عنی ولا علیک أن لا تسأل أحدا بعدی: أما أهل الجماعه فأنا ومن اتبعنی وإن قلوا وذلک الحق عن أمر الله وأمر رسوله، وأما أهل الفرقه فالمخالفون لی ولمن اتبعنی وإن کثروا وأما أهل السنه فالمتمسکون بما سنه الله ورسوله لا

العاملون برأيهم وأهوائهم وإن كثروا»؛ (معجم أحاديث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف ، ج۴، ص۱۹۷ -۱۹۹).

مصادر روایت

روایت را ابن میثم بحرانی به صورت مرسل از حضرت علی علیه السلام نقل می کند و قبل از ایشان کسی آن را نقل نکرده است. بحارالانوار نیز (ج ۳۲، ص ۲۵۳ – ۲۵۸) روایت را از ابن میثم بحرانی نقل می کند.

متن خطبه امیر المؤمنین علیهم السلام طبق بیان ابن میثم بحرانی

ابن میثم درمقدمه کتاب خویش می گوید: درمکه خطبه های امیرالمومنین علیه السلام را دیدم که در۲۰ جلد بود؛ شاید این مطالب از آن جا باشد. ابن میثم درشرح نهج البلاغه (ج ۱، ص ۲۸۹ و ۲۹۰) می گوید:

«مرسلا عن علی علیه السلام من خطبه خطبها علیه السلام بالبصره بعد ما فتحها. روی أنه لمّا فرغ من

حرب أهل الجمل أمر منادیاً ینادی فی أهل البصره: أنّ الصلاه الجامعه، (۱) لثلاثه أیام من غد إن شاء الله، ولا عذر لمن تخلّف إلاـ من حجه أو علّه فلاـ تجعلوا علی أنفسکم سبیلاًـ فلمّـا کان فی الیوم الـذی إجتمعوا فیه خرج فصلّی فی النـاس الغـداه فی المسجد الجامع، فلمّا قضی صلاته قام فأسند ظهره إلی حائط القبله عن یمین المصلی، فخطب الناس فحمد الله و أثنی علیه بما هو أهله و صلّی علی النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم و استغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات ثم قال: .. إلی جؤجؤ طیر فی لجه بحر» و تتمه آن را در جلد سوم ص۱۵ می آورد.

۱- عبارتی است که برای جمع کردن مردم استفاده می کردند.

جلسه ۷

اشاره

امیرالمومنین علیه السلام این سخنان را بعد از فتح بصره، در میان انبوه جمعیت در مسجد جامع شهر بصره بیان کرده است. حضرت ابتدا افرادی را که در برابر فتنه؛ با سکوت و یا همکاری با دشمن، آن حضرت را یاری نکردند، توبیخ می کند. سپس در سخنانشان حوادثی را که در بصره رخ می دهد بیان می کنند؛ مثل طغیان رودخانه درشهر:

«کأنی أنظر إلی قریتکم هذه و قد طبقها الماء حتی ما یری منها إلا شرف المسجد، کأنه جؤجؤ طیر فی لجه بحر».

در این هنگام احنف بن قیس از حضرت سوال می کند:

«یا أمیر المؤمنین! ومتی یکون ذلک؟»

زمان حادثه چه موقعی است؟ حضرت به جواب اشاره ای کردند و سپس به طرف راست خود متوجه شدند وسوال کردند:

«کم بینکم و بین الأبله؟ فقال له المنذر بن الجارود: فداک أبی و أمّی أربعه فراسخ». حضرت به منذر فرمودند: «صدقت فوالذی بعث محمداً و أکرمه بالنبوه و خصّه بالرساله و عجل بروحه إلی الجنه لقد سمعت منه کما تسمعون منی أن قال: یا علی هل علمت أن بین التی تسمی البصره و التی تسمی الأبله أربعه فراسخ، و قد یکون فی التی تسمی الأبله موضع أصحاب العشور، یقتل فی ذلک الموضع من أمّتی سبعون ألفا شهید، هم یومئذ بمنزله شهداء بدر».

حضرت با استناد به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ازشهادت هفتاد هزار نفر از امت

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سرزمین أبله خبر دادند که در مقام، مانند شهدای بدر هستند. در این هنگام، منذر بن جارود دوباره سوال کرد که چه کسی اینان را می کشد:

یا أمیرالمؤمنین و من یقتلهم فداک أبی وأمی؟

حضرت درجواب منذر می فرماید:

«یقتلهم إخوان الجنّ و هم أجیل، کأنّهم الشیاطین سود ألوانهم منتنه أرواحهم شدید کلبهم قلیل سلبهم».

حضرت، دوباره مقام شهدا را بیان می فرمایند:

طوبی لمن قتلهم، و طوبی لمن قتلوه، ینفر لجهادهم فی ذلک الزمان، قوم هم أذله عند المتکبرین من أهل ذلک الزمان، مجهولون فی الأرض معروفون فی السماء تبکی السماء علیهم و سکانها و الأرض و سکانها ثم هملت عیناه بالبکاء.

خود حضرت هم شروع به گریه می کند. در این جا دوباره منذر سؤال می کند و حضرت پاسخ می دهد.

نکاتی مختصر در مورد شخصیت منذربن جارود

حضرت امیر علیه السلام منذربن جارود را به عنوان والی منصوب کرد، ولی منذر خیانت کرد. حضرت نامه ای به وی نوشت و او را مذمت و پدرش را مدح کرد. سپس منذر را عزل و بعد از آن احضارش کرد و مبلغ سی هزار دینار جریمه اش نمود، سپس او را روانه زندان کرد. در این هنگام صعصعه وساطت کرد و به حضرت گفت که خواهر منذر به خاطر زندانی شدن برادرش، گریه امانش را بریده؛ ضمن این که خود صعصعه متعهد شد بدهی منذر را درصورت عدم پرداخت او بپردازد. حضرت به صعصعه فرمود: چرا وی را ضمانت می کنی درحالی که او خود را بدهکار

نمی دانـد؟ سـپس حضـرت فرمود: او را قسم بـده که بـدهی نـدارد و اختلاس نکرده است. صعصـعه گفت: او قسم می خورد. حضـرت فرمود: من هم گمانم این است که او قسم می خورد و بعـد اوصاف و اخلاقیات زشت او را برایش بیان کرد؛ از جمله این که او انسان متکبری است و ... دست آخر منذر را قسم دادند و آزادش کردند. (۱)

نامه های امام حسین علیه السلام به سران بصره، پنج نامه بود که چهار نفر مخاطبین نامه، خیانت نکردند، خصوصا یک نفرشان که رسالتش را به سـرانجام رسانـد و امام او را دعا کردند: "آمنك الله یوم الفزع الاکبر!" و یک نفر نیزخیانت کرد و که همان منذربن جارود بود؛ هنگامی که نامه امام را دریافت کرد نزد اسـتاندار بصره رفت و نامه را به او داد. استاندار بصره درآن زمان داماد وی عبیدالله بن زیاد بود. ابن زیاد نامه رسان را بلافاصله دستگیر کرد و به شهادت رساند. لذا اولین شهید جریان کربلا از غیر اِهل بیت، جناب سدوسی، کسی است که نامه را به منذر بن جاورد تحویل داد. (۲)

۱- الشیخ محمد تقی التستری، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص۲۴۲. وتفصیل ذلک مذکور فی تاریخ الیعقوبی، فنقل کتابه إلیه بعزله، قائلا : فأقبل المنـذر فعزله وأغرمه ثلاثین ألفا (إلی أن قال) فقال صعصـعه : یا أمیرالمؤمنین! هـذه ابنه الجارود تعصـر عینیها کل یوم لحبسـک أخاهـا المنـذر، فـأخرجه وأنـا أضـمن مـا علیه من أعطیات ربیعه، فقال علیه السـلام : ولم تضـمنها وزعم لنا أنه لم یأخـذها ؟ فلیحلف نخرجه، فقـال صعصـعه : أراه والله سـیحلف، قـال علیه السـلام: " وأنا والله أظن ذلک، أما أنه نظار فی عطفیه مختال فی بردیه تفال فی شراکیه، فلیحلف بعد أو لیدع " فحلف فخلی سبیله.(تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص ۲۰۳ – ۲۰۴).
۲- برای اطلاع بیش تر در مورد منذر به قاموس الرجال مرحوم تستری و کتاب الایام المکیه نگارنده مراجعه نمایید.

ادامه روایت در بیان اقدامات دجال

اشاره

در این جا منذر دوباره ازحضرت سوالی می کند:

«وما الذی یصیبهم من قبل الغرق مما ذکرت، و ما الویح، و ما الویل؟»

حضرت جواب می دهد:

هما بابان فالویح باب الرحمه، والویل باب العذاب یا ابن الجارود، نعم ثارات عظیمه، منها عصبه یقتل بعضها بعضا، و منها فتنه تکون بها خراب منازل و خراب دیار و انتهاک أموال و قتل رجال و سبی نساء یذبحن ذبحاً، یا ویل أمرهن حدیث عجب؛ منها أن یستحل بها الدجال الأکبر.

«دجال اکبر» قید توضیحی یا احترازی است؟ که درصورت احترازی بودن معنایش این است که دجال های اصغر نیز هستند؛ ولی آن که مورد بحث است دجال اکبر است.

«الأعور الممسوح العین الیُمنی، والأخری کأنها ممزوجه بالدم لکأنها فی الحمره علقه تأتی الحدقه کهیئه حبه العنب الطافیه علی الماء فیتبعه من أهلها عده من قتل بالأبله من الشهداء أناجیلهم فی صدورهم».

پیروان دجال، صلیبیان و مشرکین هستند که قرآن در مورد آن ها می فرماید:

{لَتُبْلَوُنَّ فی أَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ مِنَ الَّذینَ أَشْرَکُوا أَذی کَثیراً وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ}. (۱)

«یقتل من یقتل و یهرب من یهرب ثم رجف ثم قذف ثم خسف ثم مسخ ثم الجوع الأغبر ثم الموت الأحمر وهو الغرق». (۲)

شاهد، در جملات «منها أن یستحل بها الدجال الأکبر» دجال است که اوصاف

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۸۶.

۲- معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ج۴، ص۱۹۷ -۱۹۹.

دجال و حدود فعالیت او (در بصره) وهوادارانش را که از اهل کتاب هستند، ذکر می کند.

روایت دوازدهم: روایت هشتم دجال در غیر کتب اربعه

... ثم عیسی بن مریم، روح الله و کلمته، و کان عمره فی الدنیا ثلاثه و ثلاثین سنه، ثم رفعه الله إلی السماء و یهبط إلی الأرض بدمشق، و هو الذی یقتل الدجال. (۱)

مصادرروایت

روایت را فقط تفسیر قمی نقل می کند:

حدثنی الحسین بن عبد الله السکینی عن أبی سعید البجلی (النحلی) عن عبد الملک بن هارون عن أبی عبد الله علیه السلام عن آبائه :.. فی قصه محاوره الإمام الحسن السبط مع ملک الروم قال علیه السلام:... . (۲)

و بعد از ایشان، مرحوم مجلسی در بحارالانوار (ج۱۴، ص۲۴۷، ب۱۸، ح ۲۷) روایت را از تفسیر قمی نقل می کند.

ماجرای محاوره امام حسن علیه السلام با پادشاه روم

روایتِ امام صادق علیه السلام را تفسیر قمی نقل کرده است:

فی قصه محاوره الإمام الحسن السبط مع ملک الروم ...

امام حسن علیه السلام از طرف امیرالمومنین علیه السلام مامور عزیمت به روم شد. در این ماموریت، بین امام حسن علیه السلام و فرمانروای روم محاوره ای صورت گرفت و سوالاتی از حضرت پرسیده شد. یکی از سوالات پیرامون حضرت عیسی علیه السلام بود که امام حسن علیه السلام فرمودند:

شاهد در روایت، جمله «وهو الذی یقتل الدجال» است.

۱- معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ج۳، ص ۱۷۰.

۲- قمی، تفسیرقمی، ج۲، ص ۲۶۸ – ۲۷۲، ذیل آیات اول سوره شوری.

از این روایت و روایتی که دجال درکناسه کوفه به دارآویخته می شود ویا روایت اهل سنت که دجال در دمشق کشته می شود، استفاده می شود که دجال شخص است، نه جریان (اگرسند هر دو روایت صحیح باشد، اشکال در مکان قتل او است؛ ولی در مورد قاتل دجال، اگر حضرت عیسی علیه السلام هم باشد، ایشان از فرماندهان بزرگ سپاه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است و به فرمان امام کار را انجام می دهد)، پس با روایات دیگر که قاتل او امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است، تعارضی ندارد.!

مفاد روایت این است که قاتلِ دجال، حضرت عیسی علیه السلام در دمشق است و دیگر این که دجال شخص است، نه جریان.

نکته ها:

نکته اول: صاحب وسائل الشیعه و مرحوم خویی، تفسیر قمی را تایید می کنند و روایات تفسیر قمی را مروی از ثقات می دانند (پس بر اساس این نظر، روایت مذکور مشکلی ندارد).

نکته دوم: شکی نیست که علی بن ابراهیم قمی، صاحب تفسیر، از ثقات است. ایشان در کتب اربعه دارای ۷۰۶۸ روایت است که این مطلب دلالت برجلالت و وثاقت عظمت ایشان دارد.

نکته سوم: در ۷۱۴۰ روایت، سند روایت به جناب قمی منتهی می شود.

نکته چهارم: راوی این تفسیر شخصی به نام عباس بن محمد است که با سه واسطه به امام کاظم علیه السلام منسوب است. ولی در کتب رجالی، ایشان توثیق ندارد (مگر بر اساس مبنای بعضی از اساتید ما که امامزادگان به توثیق نیاز ندارند).

نکته پنجم: این تفسیر، مجموعه ای از روایات است که خود قمی املا کرده و شاگردش نوشته و روایاتی است که شاگردش از ابی جارود و او

از امام علیه السلام نقل می کند. لذا در صورت امکان تفکیک در تفسیر و تشخیص آن بحثی نیست.

نکته ششم: ابی جارود توثیق ندارد. پس نه راوی تفسیر(عباس بن محمد) و نه ابی جارود توثیق نشده اند. عده ای (مانند مرحوم خویی) قائلند که تمام راویان و افرادی که در این کتاب آمده اند، ثقه هستند. مرحوم خویی دلیل ثقه بودن این افراد را کلام صاحب تفسیر قمی می داند. جناب قمی در مقدمه تفسیر خود می فرماید:

نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی إلینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم و أوجب ولایتهم و لا یقبل عمل إلا بهم و هم الذین وصفهم الله تبارک و تعالی و فرض سؤالهم و الأخذ منهم فقال: {فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ} فعلمهم عن رسول الله. (۱)

بر اساس بیان مرحوم خویی، راویانی که توثیق ندارند و نامشان در تفسیر قمی آمده، توثیق می شوند؛ چون توثیق کلی مرحوم قمی به توثیقات متعدد منحل می شود. بنابراین، مشکل ابراهیم بن هاشم و ابی جارود هم حل می شود. پس اگر این مبنا را بپذیریم تمام مشایخ – چه با واسطه و چه بی واسطه – همه ثقه می شوند؛ ولی مشکل این که آیا تمام این تفسیر از مرحوم قمی است و یا قسمتی از آن به شاگردش مربوط است؛ باقی می ماند.

روایت سیزدهم: روایت نهم دجال در غیر کتب اربعه

یا خیثمه سیأتی علی الناس زمان لا یعرفون الله ما هو التوحید، حتی یکون خروج الدجال، و حتی ینزل عیسی بن مریم من السماء و یقتل الله الدجال علی یده، و یصلی بهم رجل منّا أهل البیت، ألا تری أنّ عیسی یصلی

۱- قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص۴.

خلفنا و هو نبیّ إلا و نحن أفضل منه. (۱)

بحثی که مطرح است این است که انبیـا افضل هسـتند یا ائمه؟ (البته غیر از وجود نازنین خاتم الانبیا صـلی الله علیه و آله و سـلم که ایشان اشرف همه انبیا و ائمه علیهم السلام هستند) مرحوم مجلسی در این مورد می فرماید:

«فإن أئمتنا صلوات الله علیهم أشرف من أولی العزم، فکیف من غیرهم». (۲)

مصادر روایت

روایت فقط یک مدرک دارد و آن تفسیر فرات کوفی (ص۴۴) است. مرحوم مجلسی نیز در بحارالانوار (۳) روایت را از تفسیر فرات نقل می کند.

۱- معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ج۴، ص۵۰۰.
۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، باب ۳۰، ح ۶، ص۲۲۶.
۳- همان، ج۱۴، ص۳۴۸-۳۴۹، ب۲۴، ح۱۰.

جلسه ۸

بررسی شخصیت و جایگاه فرات کوفی

مؤلف تفسیر فرات کوفی که فرات بن ابراهیم کوفی است، از علمای دوران غیبت صغری است. در مورد ایشان گفته اند: استاد المحدثین فی زمانه، کثیر الحدیث. ایشان معاصر مرحوم کلینی و ابن عقده است. ابن عقده کسی است که مرحوم نعمانی روایات زیادی از وی نقل می کند.

برای ما مهم این است که آیا شخصیت رجالی فرات توثیق دارد یا نه؟ وقتی به کتب رجالی رجوع می کنیم، از فرات بن ابراهیم کوفی نام برده نشده است. اسم خود او و پدرش در اسانید این کتاب مشخص شده است. کتاب شواهدالتنزیل حسکانی از این کتاب بسیار نقل می کند و یا در اسناد خود نام وی را می برد. در سند کتاب های شیخ صدوق و تفسیر قمی و کتاب فضل زیاره الحسین (ابن شجری) از مولف تفسیر فرات بسیار نام برده است. کنیه ایشان فقط در دو جا از کتاب ابن شجری کوفی آمده است. با این اوصاف، هنوز شخصیت وی برای ما مجهول است. ایشان در کوفه بوده، ولی از چه قبیله ای؟ اهل کجا؟ عرب یا غیر عرب؟ از موالی یا غیرموالی؟ فکر و اعتقادش؟ شیعه یا اهل سنت بودن وی؟ (گرچه سنخِ روایات نقل شده از وی، ارادتش را به اهل بیت می رساند و احتمال سنی بودنش را کمرنگ می کند) برای ما نامعلوم است. عده ای معتقدند وی زیدی بوده است یا تفکر زیدیه داشته و با آنان حشرو نشر داشته است و

دلیل این مطلب را مشایخ و اساتیدش می دانند. کتاب وی نیز بر امامت اثناعشری نصی ندارد؛ بلکه از صادقین علیهما السلام بسیار روایت نقل می کند؛ آن هم روایاتی که بر عصمتش و امامتشان دلالت دارد؛ ولی از طرفی روایاتی را از زید نقل می کند که عصمت غیر خمسه طیبه را نفی می کند.

چرا کتب رجالی شیعه، از فرات کوفی نام نبرده اند؟

اشاره

چرا کتب رجالی ما ازایشان سخنی به میان نیاورده اند؟ شاید به این دلیل باشد که این فرد نزد رجالیون شیعی مهم نبوده است؛ ضمن این که رجالیون از شیعیانی که در سند روایت قرار می گرفتند بحث می کردند و چون از اهل سنت هم نبوده، کتب رجالی اهل سنت به ایشان اعتنایی نکرده اند. پس وی زیدی کوفی بوده است.

آثار زیدی ها در یمن

آثار زیدی ها محو شده است ولی مقداری از آثار آن ها در یمن باقی مانده است که اگر به آن آثار دسترسی پیدا کنیم شاید بتوان در مورد شخصیت فرات بن ابراهیم کوفی بیش تر اظهار نظرکرد (البته گفته اند زیدی ها یک موسوعه رجالی به نام نسمات الاسحار دارند که نام علمایشان را ترجمه کرده است و مطلع البدور و نسمه السحر هم از تالیفات زیدی ها و به دوران اخیر مربوط است)؛ کتاب وی فقط نزد حسکانی بوده است.

دیدگاه علامه مجلسی در مورد فرات کوفی

مرحوم مجلسی در مورد ایشان می فرماید:

و تفسیر فرات و إن لم یتعرض الأصحاب لمؤلفه بمدح و لا قدح، لکن کون أخباره موافقه لما وصل إلینا من الأحادیث المعتبره و حسن الضبط

فی نقلها مما یعطی الوثوق بمؤلفه و حسن الظن به، و قد روی الصدوق عنه أخباراً بتوسط الحسن بن محمد بن سعید الهاشمی و روی عنه الحاکم أبو القاسم الحسکانی فی شواهد التنزیل و غیره. (۱)

مرحوم مجلسی نیز به کتاب اعتماد کرد و مولف را نیز موثق می داند؛ هرچند توثیق ایشان، توثیق متاخرالمتاخرین است.

نکته ای در مورد تفسیر فرات

نکته قابل ذکر این است که کتاب تفسیر فرات روایات ناب و دست اول راجع به خمسه طیبه دارد؛ با توجه به این که مشکلاتش باقی است.

نتیجه گیری

نام فرات بن کوفی در اسناد آمده است؛ در عین حال مجهول است. تنها کسی که وی و کتابش را قابل اعتماد می داند، مرحوم مجلسی است که از متاخرالمتاخرین است.

روایت چهاردهم: روایت دهم دجال در غیر کتب اربعه

وهو الیوم الذی یظهر فیه قائمنا أهل البیت و ولاه الأمر، و یظفره الله تعالی بالدجال، فیصلبه علی کناسه الکوفه و ما من یوم نوروز إلا و نحن نتوقع فیه الفرج، لأنه من أیامنا، حفظه الفرس وضیعتموه. (۲)

این روایت که کشتن دجال را به دارآویختن درکناسه کوفه می داند، با روایتی که درگیری دجال را با حضرت عیسی درعقبه عقیق دانسته و سپس حضرت عیسی با سلاح خود به او می زند و او ذوب می شود؛ چگونه قابل جمع است؟

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص۳۷.

۲- معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ج۵، ص۳۳۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ح ۸۴، ص۳۰۸.

مفاد روایت

دجال درکناسه کوفه در عراق توسط امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به دارآویخته می شود.

مصادر روایت

اولین کسی که روایت را نقل می کند، ابن فهدحلی (ولادت۷۵۷ و متوفای۸۴۱)، صاحب المهذب البارع است. ابن فهد درکتاب طهارت به مناسبت طهارت و اغسال مستحبی می فرماید:

ومما ورد فی فضله و یعضد ما قلناه، ما حدثنی به المولی السید المرتضی العلامه بهاء الدین علی بن عبد الحمید النسابه دامت فضائله، ما رواه بإسناده. (۱)

اثبات یا نفی نوروز؟

ما فعلاـ درمقام اثبات یا نفی نوروز نیستیم، ولی کسانی که نوروز را رد می کنند و روایت را مرسل می دانند، باوجود این روایت، حرفشان صحیح نیست؛ چون ابن فهد می گوید: من این روایت را ازاستادم - که خودش طریق دارد - از معلی بن خنیس، از امام صادق علیه السلام نقل می کنم:

إلی المعلی بن خنیس عن الصادق علیه السلام: إنّ یوم النوروز، هو الیوم الذی أخذ فیه النبی صلی الله علیه و آله و سلم لأمیر المؤمنین علیه السلام العهد بغدیر خم، فأقروا له بالولایه، فطوبی لمن ثبت علیها، والویل لمن نکثها، و هو الیوم الذی وجّه فیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علیاً علیه السلامإلی وادی الجن، فأخذ علیهم العهود و المواثیق. و هو الیوم الذی ظفر فیه بأهل النهروان، و قتل ذا الثدیه، و هو الیوم الذی یظهر فیه قائمنا أهل البیت و ولاه الأمر و یظفره الله تعالی بالدجال، فیصلبه علی کناسه الکوفه. و ما من یوم نوروز إلاـ و نحن نتوقع فیه الفرج، لأـنّه من أیامنا حفظه الفرس وضیعتموه، ثم إنّ نبیّاً من أنبیاء بنی إسرائیل سأل ربّه

۱- ابن فهد حلی، المهذب البارع، ج۱، ص۱۹۴-۱۹۵.

أن يحيى القـوم الـذين خرجـوا من ديـارهم و هم ألـوف حـذر الموت فأمـاتهم الله تعـالى، فـأوحى إليه أن صبّ عليهم المـاء فى مضاجعهم، فصبّ عليهم الماء فى هذا اليوم، فعاشوا و هم ثلاثون ألفا، فصار صبّ الماء فى يوم النيروز سنه ماضيه لا يعرف سببها إلا الراسخون فى العلم، و هو أول يوم من سنه الفرس، قال المعلى: و أملى على ذلك، فكتبته من إملائه؛ (۱)

همانا نوروز، همان روزی است که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم برای علی علیه السـلام در غدیر خم از مردم بیعت گرفت، پس مردم اقرار کردنـد به ولاـیت، پس خوشـا به حـال کسـی که به عهـد خود ثـابت قـدم مانـد و وای به حال کسـی که آن را شکست. و آن همـان روزی است که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلمعلی علیه السـلام را به سوی وادی جن روانه کرد، پس از آنها عهـد و پیمان گرفت. و آن همان روزی است که علی علیه السـلام در آن روز بر اهل نهروان غالب شـد و ذوالثدیه را کشت.

و آن همـان روزی است که قـائم ما اهل بیت و صاحب امر ظاهر خواهـد شـد و خداونـد او را بر دجال غلبه می دهـد، پس آن حضرت دجال را بر کناسه کوفه به دار می کشد. و هیچ نوروزی نیست مگر آن که ما در آن انتظار فرج را داریم، برای این که نوروز از ایام ماست، ایرانیان آن را حفظ کرده اند، و شما(عرب ها) آن را ضایع کرده اید.

پس پیامبری از پیامبران بنی اسـرائیل از خداوند خواست که زنده کند قومی را که از ترس مرگ از خانه هایشان بیرون رفتند و آنهـا هزاران نفر بودنـد و خداونـد همه آنها را بمیرانـد. پس خداونـد به آن پیامبر وحی کرد که در گورهای آنها آب بریزیـد، پس ریختن آب به آنها در همین روز بود، پس زنـده شدند و حال این که سـی هزار نفر بودند، پس آب ریختن در روز نوروز سنت قدیمی گردید، اما هیچ کس علت آن را نمی داند مگر راسخان در علم و آن اولین روز از سال ایرانیان است.

معلی گفت: امام علیه السلاماین حدیث را به من املا کرد و من از املای امام نوشتم.

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۶، باب ۲۲، ص ۱۱۹.

در این جا، ابن فهد در ادامه روایت، نقل دیگری را هم می آورد که مرحوم مجلسی روایت را در بحارالانوار (ج۵۶، باب ۲۲، ح۱، ص ۹۲) بیان می کند و می فرماید: از کتب معتبر نقل می کنم؛ هر چند نام کتاب را نمی آورد. البته ایشان، قسمتی از روایت را هم در جلد ۵۶، صفحه ۱۱۹ نقل می کند. (۱)

روایت چنین است:

و عن المعلی أیضا قال: دخلت علی أبی عبد الله علیه السلامفی صبیحه یوم النیروز، فقال: یا معلی أتعرف هذا الیوم؟ قلت: لا، و لکنه یوم یعظمه العجم، یتبارک فیه. قال: کلا و البیت العتیق الذی ببطن مکه ما هذا الیوم إلا لأمر قدیم، أفسره لک حتی تعلمه. قلت: لعلمی هذا من عندک أحبّ إلی من أن تعیش أترابی و یهلک الله أعداء کم [أمواتی وتموت أعدائی] قال: یا معلی یوم النیروز، هو الیوم الذی أخذ الله فیه میثاق العباد (عالم ذر) أن یعبدوه و لا یشرکوا به شیئا، و أن یدینوا برسله و حججه و أولیائه، و هو أول یوم طلع فیه الشمس، و هبت فیه الریاح اللواقح، و خلقت فیه زهره الأرض، و هو الیوم الذی استوت فیه سفینه نوح علیه السلام علی الجودی، و هو الیوم الذی أحیا الله فیه القوم الذین خرجوا من دیارهم و هم ألوف حذر الموت، فقال لهم الله: موتوا ثم أحیاهم، و هو الیوم الذی هبط فیه جبرئیل علیه السلام علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم وهو الیوم الذی کسر فیه إبراهیم علیه السلام أصنام قومه، و هو الیوم الذی حمل فیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أمیر المؤمنین علیا علیه السلام علی منکبه حتی رمی أصنام قریش من فوق البیت الحرام و هشمها و الخبر بطوله؛ (۲)

۱- شیخ حرعاملی در وسائل الشیعه (ج۵، ص۲۸۸-۲۸۹، ب۴۸، ح۲)، روایت را ازمهذب با کمی تفاوت نقل می کند. ایشان در اثبات الهداه هم (ج۳، ص۱۵۷، ب۳۲، ف۴۶، ح۶۹۳) قسمتی از روایت را از مهذب نقل می کند.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۶، ب ۲۲، ص ۱۲۰.

از معلی روایت شده که در بامداد روز نوروز بر ابی عبدالله علیه السلام وارد شدم، پس (حضرت) فرمودند: ای معلی! آیا این روز را می شناسی؟

گفتم: نه. و لکن روزیست که ایرانیان از آن تجلیل می کنند و در آن به همدیگر تبریک گفته و دعای خیر می کنند.

فرمود: این چنین نیست؛ قسم به خانه کهن(کعبه) که در دل (شهر) مکه است، نیست این روز مگر برای یک امر قدیمی که آن را برای تو تفسیر می کنم تا این که از آن مطلع شوی.

پس گفتم: اگر این علمی را که نزد شماست فرا گیرم؛ برای من دوست داشتنی تر است از اینکه تا ابد زندگی کنم، و خداوند دشمنان شما را نابود کند.

فرمود: ای معلی! روز نوروز همان روزی است که خداوند در آن از بندگانش عهد گرفت که او را عبادت کنند و هیچ چیزی را شریک او ندانند و این که به رسولان و انبیا و اولیایش ایمان بیاورند و آن اولین روزی است که خورشید در آن طلوع کرده و بادهای باردار کننده در آن وزیده است و گلها و شکوفه های زمین آفریده شده است و آن روزیست که کشتی نوح علیه السلام به کوه جودی قرار گرفته. و آن روزی است که در آن، قومی که از ترس مرگ از خانه های خود خارج شدند و آنها هزارها نفر بودند، پس خداوند آنها را میراند و سپس آنها را در این روز زنده کرد. و آن روزیست که جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید.

و آن همان روزیست که ابراهیم علیه السلام بت های قوم خود را شکست. و آن همان روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمومنین علی علیه السلام را بر دوش خود سوار کرد تا بت های قریش را از بالای خانه خدا به پائین انداخت و آنها را خرد کرد و ... .

جلسه ۹

شاهد بحث در روایت (محل کشته شدن دجال)

«و هو الیوم الـذی یظهر فیه قائمنـا أهـل البیت و ولاـه الأـمر و یظفره الله تعالی بالـدجال، فیصـلبه علی کناسه (محل ریختن زباله) الکوفه».

دیدگاه علمای رجال در خصوص معلی بن خنیس

نکته اول

مرحوم مجلسی، ظاهرا معلی بن خنیس را رد نمی کند؛ ولی مرحوم شیخ انصاری در مکاسب ایشان را تضعیف می کند. ما بعد از مراجعه، وجهی برای نصب ایشان نیـافتیم. مرحـوم خـویی در معجم خود (ج۱۸، ص۲۳۷) بحث مفصـلی درباره ابن خنیس مطرح می کنـد. ایشان روایات مـذمت شـده و مـدح شده را نقل می کند و سـپس در مورد روایات مدح شده می گوید: «هذه الروایات کلها صحاح»؛ ولی برخی از آن ها مشکل سندی دارد.

«هـذا والـذی تحصل لنا مما تقدم أن الرجل جلیل القدر ومن خالصـی شـیعه أبی عبد الله، فإن الروایات فی مدحه متضافره، علی أن جمله منها صحاح کما مر، و فیها التصریح بأنه کان من أهل الجنه قتله داود بن علی».

امام صادق علیه السلام قاتل ابن خنیس را نفرین کرد و قاتل وی بعد از نفرین امام علیه السلام بیش از یک روز زنده نماند.

و یظهر من ذلـک أنه کان خیّرا فی نفسه، و مسـتحقاً لـدخول الجنه، و لو أنّ داود بن علی لم یقتله. نعم، لا مضایقه فی أن تکون له درجه لا ینالها إلا

بالقتل، کما صرح به فی بعض ما تقدم من الروایات، و مقتضی ذلک أنه کان رجلا صدوقاً، إذ کیف یمکن أن یکون الکذاب مستحقاً للجنه، و یکون مورداً لعنایه الصادق علیه السلام» ویؤکد ذلک شهاده الشیخ (طوسی) بأنه کان من السفراء الممدوحین، و أنّه مضی علی منهاج الصادق علیه السلامو مع ذلک کلّه لا یعتنی بتضعیف النجاشی، و إن کان هو خرّیت هذه الصناعه، و لعل منشأ تضعیفه – قدس الله نفسه – هو ما اشتهر من نسبه الغلو إلیه، و قد نسب ذلک إلیه الغلاه؛ و علماء العامه الذین یریدون الإزدراء بأصحاب أبی عبد الله علیه السلام والله العالم.

علمای اهل سنت قصد کوچک کردن شاگردان امام صادق علیه السلام را داشتند، لذا نسبت غلو به آن ها می دادند.

«و أمّا ما تقدم من أبن الغضائری من تضعیفه، و من نسبه أنه کان مغیریاً، ثم دعا إلی محمد بن عبد الله فلا یعتنی به، لعدم ثبوت نسبه الکتاب إلیه کما تقدم غیر مره». (۱)

چون انتساب کتاب ابن غضائری به ایشان معلوم نیست. (۲)

مرحوم آقا بزرگ تهرانی می گوید:

این کتاب به دشمنان شیعه مربوط است که خودشان را به دروغ شیعه خوانده تا راویان شیعه را خدشه دار کنند.

نتیجه گیری در مورد ابن خنیس

معلی بن خنیس هیچ مشکلی ندارد و اگر بخواهیم وارد تفصیلات دجال شویم، روایت مذکور، روایت متقنی در این زمینه است که مشکل سندی هم ندارد.

یکی از تفصیلات راجع به دجال مربوط به نحوه و مکان و زمان کشته

۱- معجم رجال الحدیث، ج۱۹، ص ۲۶۸ – ۲۶۹.

۲- .آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۴، ص ۳۸۱.

شدن دجال است که در این روایت آمده است: «وهو الیوم الذی یظفر فیه قائمنا بالدجال فیصلبه علی کناسه الکوفه.»

لذا با وجود این روایت، روایت اهل سنت که کشته شدن دجال را در دمشق و با ضربت می داند، کنار گذاشته می شود.

نکته دوم

روایت معلی بن خنیس در تایید نوروز است و از طرفی در مقابل، روایاتی است که نوروز را بدعت می داند، لذا مرحوم مجلسی هر دو دسته روایات را آورده و بعد به استناد روایت معلی بن خنیس نوروز را تایید کرده است. اما بیان مرحوم مجلسی:

حُکِی أَنَّ الْمَنْصُورَ تَقَدَّمَ إِلَی مُوسَی بن جَعْفَرٍ بِالْجُلُوسِ لِلتَّهْنِیهِ فِی یوْمِ النَّیرُوزِ، وَ قَبْضِ مَا یحْمَلُ إِلَیهِ، فَقَالَ: إِنِّی قَدْ فَتَّشْتُ الْأَخْبَارَ عَنْ جَدِّی رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله و سلم فَلَمْ أَجِدْ لِهَذَا الْعِیدِ خَبَراً، وَ إِنَّهُ سُنَّهٌ لِلْفُرْسِ وَ مَحَاهَا الْإِسْلَامُ، وَ مَعَاذَ الله أَنْ نُحْیی مَا مَحَاهُ الْإِسْلَامُ. فَقَالَ الْمَنْصُورُ: إِنَّمَا نَفْعَلُ هَذَا سِیاسَهً لِلْجُنْدِ فَسَأَلْتُکَ بِاللَّهِ الْعَظِیمِ إِلاّ جَلَسْتَ فَجَلَسَ إِلَی آخِرِ مَا أَوْرَدْنَاهُ فِی بَابِ مَکَارِمِ أَخْلَاقِ مُوسَی بن جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیهِمَا؛ (۱)

راوی می گوید که منصور دوانیقی از موسی بن جعفر علیه السلامدرخواست نمود تا در عید نوروز به جای او دیدارکنندگان را پاسخ گوید و هدایا را تحویل بگیرد. امام کاظم علیه السلام در جواب فرمود: من در بررسی احادیث جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تاییدی نسبت به این روز ندیده ام و این روز از سنت های ایرانیان است که اسلام آن را باطل کرده است و پناه می برم به خدا که من زنده کننده رسم هایی باشم که به وسیله اسلام از میان رفته است.

منصور گفت: ما این موضوع را برای دلگرمی سربازان انجام می دهیم و شما را به خدا قسم می دهیم که بپذیری، و حضرت پذیرفت.

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۵، ب۳۲، ص ۴۱۹، ح ۱.

تعارض بین دو روایت در مورد دجال

مرحوم مجلسی که بین خبر مذکور با خبر معلی بن خنیس، تعارض می بیند؛ می گوید:

بیان هذا الخبر مخالف لأخبار المعلی، و یدل علی عدم إعتبار النیروز شرعاً، و أخبار المعلی أقوی سندا و أشهر بین الأصحاب، و یمکن حمل هذا علی التقیه، لإشتمال خبر المعلی علی ما یتقی فیه؛ یتقی فی إظهار التبرک به فی تلک الأزمنه فی بلاد المخالفین أو علی أن الیوم الذی کانوا یعظمونه غیر النیروز المراد فی خبر المعلی، کما سیأتی ذکر الإختلاف فیه؛ (۱)

این خبر مخالف اخبار معلی است، و دلالت بر عدم اعتبار نوروز از نگاه شرع دارد، ولی اخبار معلّی سندش قوی تر و میان اصحاب مشهورتر است، و ممکن است این خبر حمل بر تقیه شود، چون خبر معلی مشتمل بر مطالبی است که تقیه داشته و باید درآن دوران [دوران امام کاظم علیه السلام[ازچنین مضامینی تقیه کرد و {از آن مضامین جریان غدیر است{ یا مقصود از آن تعظیم روز دیگری است جز روزی که در خبر معلی است.

روایت پانزدهم: روایت یازدهم دجال در کتب غیر اربعه

عن الفضل بن شاذان فی کتاب إثبات الرجعه، بسنده حدثنا محمد بن عبدالجبار قال: قلت لسیدی الحسن بن علی علیه السلام: یا ابن رسول الله، جعلنی الله فداک: أحبّ أن أعلم من الإمام و حجه الله علی عباده من بعدک؟ فقال علیه السلام: إن الإمام و حجه الله من بعدی ابنی، سمّی رسول الله و کنیه صلی الله علیه و آله و سلم الذی هو علیه السلام خاتم حجج الله، و آخر خلفائه علیه السلام قال: ممن هو یا بن رسول الله؟ قال: من ابنه ابن قیصر ملک الروم، ألا إنه سیولد و یغیب عن الناس

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۶، باب ۳۲، ص ۱۰۰، ح ۲.

غیبه طویله ثم یظهر؛ (۱)

محمد بن عبد الجبار از حسن بن علی علیه السلامروایت کرده که درباره جانشین پس از وی پرسیدم؟ حضرت فرمود : امام و حجت خدا پس از من پسرم است، وی هم نام و کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، او آخرین حجت خدا و اوصیای اوست. گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن فرزند از چه کسی به وجود می آید ؟ فرمود : از دختر پسر قیصر، پادشاه روم. آگاه باش، او متولد خواهد شد و در غیبتی طولانی از مردم نهان می گردد و سپس ظهور می کند.

چند نکته مربوط به روایت

۱. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف همنام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کنیه آن حضرت، همان کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. به نظر ما بیان کردن اسم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان غیبت به دلیل وجود روایات متعدد در این مسئله جایز نیست؛ هر چند به زبان آوردن کنیه ایشان اشکالی ندارد. (۲)

۲. روایات متعددی با عبارات مختلف مثل (الائمه یا الخلفاء) تعداد جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دوازده نفر معرفی می کند «عَنِ النَّبِی صلی الله علیه و آله و سلمقَالَ: الْخُلَفَاءُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ کَعِدَّهِ نُقَبَاءِ بنی إِسْرَائِیلَ». (۳)

روایات صحیح السندی که به صورت متواتر از خاصه و عامه به طرق مختلف نقل شده است. شیعه نیز بیش از سی طریق در این زمینه روایت دارد. روایت ائمه اثناعشر بدین دلیل است که مردم گمراه نشوند؛ اهل سنت چگونه می توانند مصادیق این روایات را بیابند؟ ائمه۱۲ نفر فقط بر

۱- معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ج۶، ص۴۹؛ شیخ حر عاملی، اثبات الهداه بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ح ۶۷۹،ص ۱۹۶.

۲- برای مطالعه بیش تر ر. ک: تاظهور، نگارنده.

۳- مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۶، ح ۱۱۹، ص ۲۳۰.

امامان معصوم قابل تطبیق است؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«الْأَئِمَّهُ مِنْ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ أَنْتَ یا عَلِی وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِی یفْتَحُ اللَّهُ تَعَالی ذِکْرُهُ علی یدَیهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا.» (۱)

۳. بعضی چون جاسم حسین تشکیک می کنند که جنگی با روم در آن مقطع زمانی صورت نپذیرفته است؛ درحالی که مسلما جنگ رخ داده و اسارت نیز اتفاق افتاده است. (۲)

مصادر روایت

روایت را اثبات الهداه (ج۲، ص۵۱، ح۱۳۳) ازکتاب اثبات الرجعه فضل بن شاذان نقل می کند. اربعین خاتون آبادی هم روایت را از اثبات الرجعه فضل بن شاذان از اثبات الهداه نقل می کند؛ اما با تفاوت عبارت: « ویقتل الدجال، فیملأ الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً وظلماً فلا یحل لأحد أن یسمیه أو یکنیه قبل خروجه صلوات الله علیه.»

و سپس وی از مستدرک الوسائل (ج۱۲، ص۲۸۰، ب۳۱، ح۳) روایت را از فضل بن شاذان نقل می کند.

جواز و عدم جواز تسمیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت

دلیل این که مرحوم نوری روایت مذکور را در مستدرک خود - که کتاب روایی فقهی است - ذکر می کند؛ این است که ایشان بعد از نقل روایات متعدد (از جمله همین روایت) در باب تحریم تسمیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به عدم جواز تسمیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قائل می شود، و حتی ادعای اجماع برتحریم را از محقق داماد در رساله شرعیه التسمیه و یا نسبت

۱- همان، باب ۴۱، ح ۱، ص۲۲۶.

۲- ر. ک: ذهبی، تاریخ اسلام، حوادث سال۲۴۱، ص۱۲.

تحریم به اکثر را از محدث جزایری بیان می کند، تا این که نظرحرعاملی را که به جواز تسمیه اصرار دارد، بیان می کند، و تعجب خود را از این قول با وجود این همه روایات اظهار می دارد:

فلما وصلت النوبه إلی صاحب الوسائل المصرّ علی القول بالجواز، کتب رساله طویله، و استدل علی الجواز بأخبار کثیره تقرب من مائه، و لا یکاد ینقضی تعجبی من هذا العالم، کیف رضی لنفسه التمسک بها !؟ بل أوقع نفسه فی مهلکه بعض التکلفات. (۱)

شاهد بحث ما (دجال)، طبق نقل اربعین خاتون آبادی که در آن به مسئله قتل دجال اشاره شده است: "...و یقتل الدجال..." است.

۱- محدث نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص۲۷۹، باب ۳۱ (بَابُ تَحْرِیمِ تَسْمِیَهِ الْمَهْدِیِّ وَ سَائِرِ الْأَئِمَّه).

جلسه ۱۰

روایات تفسیری بحث دجال

اشاره

جلد هفتم «معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف » مجموعه ای از آیات (حدود ۴۰۰ آیه) مرتبط با مهدویت است که در جلد مذکور ده مورد (چه بسا بیش تر) در ذیل آیات، روایاتی نقل شده که با بحث ما (دجال) مرتبط است.

روایات مربوط به قصه دجال، گاهی در کتب خاصه و گاهی در کتب عامه و گاهی در کتب فریقین آمده است و ما برای تکمیل بحث، این روایات را نیز بررسی می کنیم.

مورد اول

وَیکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَکَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِینَ؛ (۱)

و با مردم، در گاهواره و در حالت میانسالی سخن خواهد گفت و از شایستگان است.

ذیل این آیه شریفه، ابن زید می گوید:

قد کلّمهم عیسی فی المهد، و سیکلّمهم إذا قتل الدجال و هو یومئذ کهل؛ (۲)

حضرت عیسی درگهواره با مردم سخن گفت؛ و دوباره با مردم سخن

۱- سوره آل عمران، آیه ۴۶.

۲- معجم أحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج۷، ص۷۷.

خواهد گفت زمانی که به قتل دجال اقدام کند و او آن روز، در سن میانسالی است.

بیان مـذکور، روایت نیست؛ بلکه جمله ای است که از ابن زید نقل شده است؛ هرچند ابن زید از قدماست، مضـمون جمله این است که قاتل دجال حضرت عیسی علیه السلام است.

مصادر روایت

اثر مـذکور را ظاهرا هیـچ مدرک شـیعی نقل نکرده؛ امّا اولین راوی اهل سـنت، طبری است که در تفسـیر خود (ج۳، ص۱۸۸) بیـان کرده است: حـدثنی یونس، (خودش از یونس نقـل می کنـد): قال: أخبرنا ابن وهب (ابن وهب برای جمعی نقل کرده که یونس هم در آن جمع بوده است) قال سمعته، (یعنی ابن زید) یقول فی قوله.

بعـد از طبری، سـیوطی در کتاب الـدرالمنثور (ج۲، ص۲۵) از طـبری و سـپس در کتـاب نزول عیسـی بن مریم (ص۸۵، ح۶۲) مرسـلا از طبری نقـل می کنـد. ازمعاصـرین هم کتاب تصـریح الکشـمیری (م۱۳۵۲،ص۲۹۱) ازطـبری نقـل می کنـد. پس تنها مدرک این اثر (صرف نظر از ابن زید و اعتبار وی) تفسیر طبری است.

طبری و تفسیرش

اهل سـنت نسـبت به طبری و تفسـیر وی، نظر مثبت دارند. سـیوطی در طبقات المفسـرین (ص ۹۶ و۹۷) در مورد طـبری چنین اظهار می دارد:

و له التصانیف العظیمه، منها تفسـیر القرآن و هو أجلّ التفاسـیر (ازمعتبرترین تفاسـیر)؛ (لم یؤلف مثله)؛ (نظیر ندارد)؛ کما ذکره العلماء قاطبه؛ منهم النووی فی تهذیبه و ذلک دلیل إعتبار تفسیر، لأنه جمع فیه بین الروایه و الدرایه (روایی محض نیست)؛ و لم یشارکه فی ذلک أحد لا قبله و لا بعده.

هیچ کس مانند طبری تفسیر ننوشته است؛... و در آخر به درگیری بین ایشان و سلفی ها اشاره می کند:

و قال أبو محمد الفرغانی: کان ابن جریر ممن لا تأخذه فی الله لومه لائم؛ ملامت ملامتگران رابه جان می خرید، مع عظیم ما یلحقه من الأذی و الشناعات من جاهل و حاسد و ملحد، فأمّا أهل العلم و الدین فغیر منکرین علمه و زهده فی الدنیا مولده بآمل سنه أربع و عشرین و مائتین و مات عشیه یوم الأحد لیومین بقیا من شوال سنه عشر و ثلاثمائه.

احمدبن حنبل از دیدگاه ذهبی

ذهبی در سیر أعلام النبلا (ج۱۳، ص۵۲۲) در شرح حال فرزند احمدبن حنبل؛ عبدالله بن احمد که مسندِ پدر را جمع آوری کرده است، مطلبی را از ابن منادی نقل کرده و سپس آن را رد می کند.

قول ابن منادی این است:

لم یکن فی الدنیا أحد أروی عن أبیه من عبد الله بن أحمد، لأنّه سمع منه المسند، و هو ثلاثون ألفا، و التفسیر، و هو ماه ألف و عشرون ألفا، سمع منه ثمانین ألفا؛

ما حافظتر از عبدالله، پسر احمدبن حنبل نداریم؛ چون از پدرش مسند را که مشتمل بر سی هزار حدیث است، شنیده و همچنین هشتاد هزار سطر از تفسیر پدر را که مشتمل بر صد وبیست هزار سطر میباشد شنیده است.

بنابراین احمد بن حنبل هم دارای تفسیر است.

آیا احمد بن حنبل کتابی تفسیری داشته است؟

ذهبی منکر اصل تفسیر احمدبن حنبل می شود و می گوید:

قلت: ما زلنا نسمع بهذا التفسیر الکبیر لأحمد علی ألسنه الطلبه؛

ما دائم از زبان طلبه ها می شنویم که احمد دارای تفسیر است.

و عمدتهم حکایه ابن المنادی هذه؛

ریشه این حرف به ابن منادی بر می گردد.

و هو کبیر قد سمع من جدّه و عباس الدوری، و من عبد الله بن أحمد، لکن ما رأینا أحدا أخبرنا عن وجود هذا التفسیر، و لا بعضه و لا کراسه منه؛

یک جزوه از این تفسیر را هم برای ما نقل نکرده اند؛ ... .

و لو کان له وجود، أو لشئ منه لنسخوه؛ و لإعتنی بذلک طلبه العلم و لحصلوا ذلک، و لنقل إلینا؛

اگر چنین تفسیری بود، برای ما نسخه برداری می کردند و طالبین علم به دنبالش می رفتند و برای ما ازآن نقل می کردند.

و لإشتهر، و لتنافس أعیان البغدادیین، (علمای بغداد)، فی تحصیله، و لنقل منه ابن جریر؛ فمن بعده فی تفاسیرهم، و لا - والله - یقتضی أن یکون عند الإمام أحمد فی التفسیر ماه ألف و عشرون ألف حدیث؛

اگر احمدبن حنبل (م ۲۴۰ه-) چنین تفسیری داشت، حتما ابن جریر (م ۳۱۰ه-) که ۶۰ سال بعد او بود، از تفسیر احمد نقل می کرد.

اختلاف طبری با احمد بن حنبل

طبری با احمدبن حنبل معاصرنبود، بلکه متأخر از ابن حنبل است و علت اختلاف وی با احمد این بود که می گفت احمد بن حنبل فقیه نیست، نه این که مفسر و محدث نباشد. طبری کتاب فقهی نوشت و نام فقها را در آن کتاب ذکر کرد، ولی نامی از احمدبن حنبل به میان نیاورد. سلفی ها وقتی از او به دلیل عدم ذکر نام احمد در کتابش گله کردند؛ گفت: احمد فقیه نیست.

به همین جهت، سلفی ها به بهانه توهین به احمد بن حنبل (فقیه ندانستن احمد) با او درگیر شدند و بعد (طبق نقل ابن اثیر) با همکاری اراذل و اوباش خانه اش را سنگسارکردند. او دیگر نتوانست از خانه

بیرون بیاید لذا در همان خانه فوت کرد و کسی او را تشییع نکرد؛ چون سلفی ها اجازه تشییع ندادند.

خلاصه این که ذهبی می گوید: «و هذا التفسیر لا وجود له و أنا أعتقد أنه لم یکن؛ احمد چنین تفسیری ندارد». و بعد در جملاتی جایگاه بغداد را بالا می برد؛ ضمن این که به شیعه حمله کرده و علت سقوط بغداد را حضور شیعه می داند (شبیه حرف های استادش ابن تیمیه).

فبغداد لم تزل دار الخلفاء، (بغداد دائم دارالخلفا بوده) و قبه الاسلام و دار الحدیث و محله السنن و لم یزل أحمد فیها معظما فی سائر الأعصار و له تلامذه کبار و أصحاب أصحاب و هلمّ جرا إلی بالأمس حین استباحها جیش المغول وجرت بها من الدماء سیول.

این حرف های ابن تیمیه است که البته واقعیت غیر از این است.

تفسیر طبری از دیدگاه ذهبی

و قد اشتهر ببغداد تفسیر ابن جریر و تزاحم علی تحصیله العلماء؛ تلاش می کردند که از تفسیر طبری نسخه برداری کنند.

و سارت به الرکبان ؛ از هر طرف رو به این تفسیر می آوردند.

و لم نعرف مثله فی معناه، و لا ألف قبله أکبر منه؛ تفسیری به عظمت تفسیر طبری قبل و تالیف نشده است.

و هو تفسیر فی عشرین مجلده؛ بیست جلد، و ما یحتمل أن یکون عشرین ألف حدیث، بل لعله خمسه عشر ألف إسناد، فخذه، فعده إن شئت.

پس تفسیر طبری نزد اهل سنت جایگاه والایی دارد، ولی راجع به مؤلف تفسیر، نزد اهل سنت جای بحث است و عمده جوسازی و سیاه نمایی ها در مورد ابن جریر (صاحب تفسیر) از حنابله و سلفیهاست.

طبری از دیدگاه ذهبی

ذهبی در سیرأعلام النبلا (ج۱۴، ص ۲۶۷) شرح حال و نام کتاب های او را می آورد:

کان أحد أئمه العلماء، یحکم بقوله؛ طبق نظراو حکم می کردند.

و یرجع إلی رأیه لمعرفته و فضله، و کان قد جمع من العلوم ما لم یشارکه فیه أحد من أهل عصره، فکان حافظا لکتاب الله، عارفا بالقراءات، بصیرا بالمعانی، فقیهاً فی أحکام القرآن، عالماً بالسنن و طرقها، صحیحها و سقیمها، وناسخها ومنسوخها، عارفا بأقوال الصحابه والتابعین، عارفا بأیام الناس وأخبارهم، وله الکتاب المشهور فی أخبار الأمم و تاریخهم، و له کتاب التفسیر لم یصنف مثله، و کانت الحنابله حزب أبی بکر بن أبی داود، فکثروا و شغبوا علی ابن جریر.

درآن زمان هم سلفی ها به عنوان حزب مطرح بودند.

و ناله أذی، و لزم بیته؛ نعوذ بالله من الهوی؛ آزار و اذیتش کردند و او را خانه نشین کردند.

آیا طبری شیعه است ؟

ذهبی گوید: بعضی ایشان را شیعه می دانند؛ ولی این گونه نیست.

ابن جریر من رجال الکمال، و شنع علیه بیسیر تشیع؛ او را به اندک تشیعی متهم کرده اند.

و ما رأینا إلا الخیر منه؛ آدم خوبی بوده ولی شیعه نبوده است. (۱)

۱- یادم نمی رود اوایل انقلاب مقدسمان درمسجدالحرام بودم. یکی از استاتید دانشگاه بنگلادش نزد بنده آمد و گفت: الخمینی مسلم ولیس بشیعی؛ چند باراستغفار از این که به او شیعه نگفته باشد. تبلیغات دشمنان، شیعه را در برابر اسلام جلوه داده بود، هرچندشیعه دربرابر اسلام امویان جبهه می گیرد. گرایش به شیعه را تهمت و ناروا می پندارند و در مقام تنزیه و تبرئه می گویند: ما چیزی جز خیر از او ندیدیم!!

و بعضهم ینقل عنه أنه کان یجیز مسح الرجلین فی الوضوء، و لم أجد ذلک فی کتبه؛ اتهامش به تشیع بدین جهت است که بعضی نقل می کنند او به جای شستن پا در وضو، مسح پا را نیز جایز می داند، ولی این مطلب در کتاب های او موجود نیست. (۱)

طبری از نظر شیعه

برای شناخت طبری از منظر شیعه به قاموس الرجال تستری مراجعه کنید. مرحوم تستری چندین صفحه در شرح حال ایشان و نظریات و مواضعش می نویسد. به نظرما طبری نه تنها شیعه نیست بلکه بسیار متعصب است و مواضع ایشان، از قبیل جریان ابوذر، نسبت دادن ریشه تشیع به عبدالله بن سبا که ریشه و اصل این اتهام و نسبت، از طبری است و دیگران هم از او نقل کرده اند و یا عدم نقل نامه معاویه به محمدبن ابی بکر، به بهانه این که مردم تحمل ندارند؛ گویای این مطلب است. بعضی(مانند علامه عسکری) قائلند که طبری در انتخاب نصوص بدسلیقه بوده، ولی بنده معتقدم که ایشان آگاهانه و مغرضانه سعی داشته است مطالبی را که موجب پریشان خاطری عامه می شود، نقل نکند.

مفاد اثر

تنها برداشتی که ما از اثر طبری داشتیم، کشته شدن دجال به وسیله

۱- مسح پا هنگام وضو، سیره صحابه: به کتاب مغنی ابن قدامه که بر مسح علی بن ابیطالب، ابن عباس، انس و شعبی تصریح می کند، مراجعه نمایید. چگونه مسح پا مشکل دارد، با این وجود که همه صحابه پشت سر امیرالمومنین علیه السلامحداقل در دوران پنج ساله حکومت ایشان نماز می خواندند؟!

حضرت عیسی علیه السلام است، زیرا این موضوع در روایات متعدد آمده است.

مورد دوم

{إِذْ قَالَ اللَّهُ یا عِیسَی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَرَافِعُکَ إِلَی وَمُطَهِّرُکَ مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا}؛ (۱)

هنگامی که خدا به عیسی علیه السلام فرمود: من، تو را برمی گیرم و به سوی خود بالا می برم و تو را از کسانی که کافر شدند، پاک می سازم.

ذیل آیه، مطلبی را کعب الاحبار از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند. کعب، پیامبر را ندیده است تا به پیامبر مطلبی را نسبت دهد. کعب تابعی است و جای بسی تعجب است که صحابه از او روایت نقل می کنند!

کعب الاحبار، تنها از نظر معاویه معتبر است

کعب الاحبار نزد شیعه و اهل سنت هیچ اعتباری ندارد و تنها کسی که کعب را کمی توثیق کرده، معاویه بن ابی سفیان است؛ هرچند خلافت و حکومت مدینه عملا او را توثیق می کردند و کارهای فرهنگی را به او سپرده بودند و سخنرانی قبل از خطبه ها با او بود و تفسیر و حدیث می گفت. کتب اهل سنت پر از حرف های کعب یهودی است که به سلیقه خودش حرف ها را به اسلام نسبت داده است. لکن امام باقر علیه السلام در مورد وی می فرمایند: «کذب کعب».

لما رأی عیسی بن مریم قلّه من معه؛ هنگامی که عیسی تعداد یاران خود راکم دید؛ شکی إلی الله تعالی. فقال الله: إنّی رافعک إلی و متوفیک؛ تو را بالا می برم و حفظ می کنم. و لیس من رفعت عندی یموت، این گونه نیست که هرکه را نزد خودم بالا ببرم، بمیرد. و إنی باعثک علی الأعور الدجال فتقتله، ثم تعیش بعد ذلک

۱- سوره آل عمران، آیه ۵۵.

أربعه و عشرين سنه؛ ثم أتوفّاك ميته الحقّ؛ (۱) بعد ازكشتن دجال بيست و چهار سال زندگی می كنی، سپس تو را می ميرانم.

باتوجه به اين روايت و ساير روايات كه مدت حكومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف ، ۷، ۹، ۱۰و۲۰ سال عنوان شده است. حضرت عيسی عليه السلام بعد از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف خواهد بود، ولی ظاهراً قضيه اين طور نيست؛ ضمن اين كه جمله مذكور از كعب، روايت نيست.

برای بنده مبرهن و قريب به علم است كه حرف های كعب الاحبار جزء اسراييليات است.

مصادر اثر

اين اثر را فتن ابن حماد (ج۲، ص۸۵۷) از كعب نقل می كند:

«حدثنا نعيم ثنا بقيه بن الوليد عن صفوان بن عمرو عن المشايخ عن كعب قال: و لم يسنده إلی النبیّ صلی الله عليه و آله و سلم».

بعد از ايشان عبدالرحمان ثعالبی (م. ۸۷ ۵) در جواهرالحسان (ج۱، ص۲۵۸) اين روايت را نقل می كند. وی تنها راوی شيعی است كه اين روايت را نقل می كند. پس از او محمدبن ابوطالب حسنی (قرن ۱۰) در تسليه المجالس و زينه المجالس (ج۱، ص۱۳۱) اين را نقل می كند.

۱- معجم أحاديث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف ، ج۷، ص۸۷.

جلسه ۱۱

اشاره

در واقع هیـچ مفسـری جز أبو زیـد، عبد الرحمن ثعالبی، در الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن ذیل آیه (۵۵ آل عمران) مطلب کعب را نیـاورده است. اهـل سـنت، طبری را در تحقیق و تـدقیق، به عرش می رساننـد؛ بـا این حـال، طبری نیز در تفسـیر خود، مطلب کعب را ذیـل آیه نیاورده است. تنها فتن ابن حماد (ج۲، ص۸۵۷) این مطلب را آورده؛ هرچند طبق مبانی خودشان سند روایت و کتاب هر دو مشکل دارد؛ ضـمن این که مطلب، به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلمهم استناد داده نشده است. بعد از ابن حماد (اوایل قرن سوم) کسـی از عامه این مطلب را نقل نکرده است تا أبو زیـد عبـد الرحمن ثعالبی (م۸۷۵ ه-) در الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن (ج۱، ص۲۵۸) این مطلب را آورده است.

قتل دجال به نقل از منابع شیعه

اشاره

در میان راویان شیعه تنها کسـی که اثر را نقل می کند، محمدبن ابوطالب حسنی (قرن ۱۰) در تسلیه المجالس وزینه المجالس (ج۱، ص۱۳۱) است. ایشان ذیل آیه شریفه (۵۵ آل عمران) می گوید:

«قیل ای بعد نزولک من السماء فی آخرالزمان» (به قتل دجال اشاره ای نشده است) بنابراین، تنها کسی که درذیل آیه اشاره می کند که عیسی علیه السلام به زمین می آید و مأموریت او قتل دجال است و بعد از قتل دجال، بیست و

چهار سال عمر می کند؛ ابن حماد است.

نکته

ما اصل جریان دجال و کشته شدن او را قبول داریم، ولی بحث ما پیرامون خصوصیات دجال است که به آن خواهیم پرداخت.

مورد سوم

این مورد، روایت نیست، بلکه استظهار است مگر اینکه آن را بصورت روایت از ابن عباس بپذیریم؛ چرا کهاز نظر ما، ابن عباس مورد تایید است و روایاتش به طور معمول از امیرالمومنین علیه السلام است؛ چون سن ابن عباس اقتضای نقل این همه روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ندارد و در زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۱۰ ساله (طبق نقل بخاری) یا۱۱ساله و حداکثر ۱۳ ساله بوده است.

و نقل این همه روایات از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (بیش از دو هزار روایت) با مدت زمان معاشرت کوتاه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تناسب ندارد. لذا با توجه به موثق بودن ابن عباس، باید برای نقل این همه روایات به دنبال توجیه بود. ابن طاووس محمل و توجیه مقبولی برای این مطلب نقل می کند که امیرالمومنین علیه السلام روایات خود را به ابن عباس می فرمود و ابن عباس با حذف واسطه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کرد؛ چون حکومت و خلیفه وقت نسبت به امیرالمومنین علیه السلام حساسیت داشتند و اصرار داشتند که از امام علی علیه السلام نقل نکرده و نشنوند؛ به همین دلیل حضرت برای جلوگیری از محو شدن روایات، آن ها را به ابن عباس انشاء می فرمود تا او خودش بدون واسطه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کند.

اما بیان مورد:

{و إنّ من أهل الکتاب إلا لیؤمنن به قبل موته و یوم القیامه یکون علیهم شهیدا}. (۱)

از عامه، اولین راوی روایت، طبری است. او در تفسیرخود (ج ۶، ص۱۴) می گوید:

«حدثنا یونس قال: أخبرنا ابن وهب قال: قال ابن زید فی قوله: و إنّ من أهل الکتاب إلا لیؤمنن به قبل موته».

علاوه بر ابن زید، ابن عباس، أبو مالک و حسن بصری نیز می گویند:

«إذا نزل عیسی بن مریم فقتل الدجال، لم یبق یهودی فی الأرض إلا آمن به». (۲) بر اساس این بیان، منظور از «و إن من أهل الکتاب» یهود است و جمله «إلا لیؤمنن به قبل موته» می رساند که همه یهودیان قبل از موت عیسی یا موت هرشخصی از اهل کتاب، به حضرت عیسی ایمان می آورند.

«قال: و ذلک حین لا ینفعهم الإیمان»؛ چون نزدیک قیامت است و عالم تکلیف ظاهرا برداشته شده است؛ ایمان آوردن شان نفعی ندارد.

نظر شیخ طوسی در مورد مرجع ضمیر هاء در موته

قبل از بیان مابقی مصادر اهل سنت، مطلبی را از شیخ الطائفه طوسی در التبیان (ج۳، ص۳۸۶) می آوریم:

و اختلفوا فی الهاء، قبل موته، إلی من ترجع؟ فقال قوم: هی کنایه عن عیسی، کأنّه قال: لا یبقی أحد من الیهود إلا یؤمن بعیسی قبل موت عیسی بأن ینزله الله إلی الأرض إذا خرج المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و أنزله الله لقتل الدجال فتصیر الملل کلّها مله واحده، و هی ملّه الإسلام الحنیفیه دین إبراهیم علیه السلام. ذهب إلیه ابن عباس و أبو مالک و الحسن بصری و قتاده و ابن زید و

۱- سوره نساء، آیه ۱۵۹.

۲- معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ج۷، ص ۱۲۵.

ذلک حین لا ینفعهم الإیمان، و اختاره الطبری.

اگر ابن عباس این مطلب را به عنوان روایت نقل کند، ظاهراً از امیرالمومنین علیه السلام است.

آیا تمام یهودیان که درتمام دوران ها می زیستند، حتی مردگان آن ها قبل از فوت عیسی علیه السلام به او ایمان می آورند یا یهودیانی که فقط زمان نزول باشند، به عیسی ایمان می آورند؟

«قال: و الآیه خاصه لمن یکون فی ذلک الزمان، و هو الذی ذکره علی بن إبراهیم فی تفسیر أصح».

بعد ازطبری، أبو اللیث سمرقندی (م: ۳۸۳) درتفسیرخود (ج۲، ص۴۵۹) ظاهرا از مجاهد چنین مطلبی را نقل می کند.

علم ائمه اطهار علیهم السلام در اعتراف مخالفین

مجاهد، قتاده، عکرمه، ضحاک و... حرف های درست و حساب شده را از ما می گیرند و بدل آن را تحویل می دهند. عامه، اهل بیت را کنار گذاشته و به افرادی همچون مجاهد و قتاده روی آورده اند. این ها خود نیز اقرار دارند که حرف صحیح نزد اهل بیت علیهم السلام است.

تاریخ نمونه ای را در این باب چنین منعکس می کند:

شهر بن حوشب می گوید:

قال لی الحجاج: بأنّ آیه فی کتاب الله قد أعیتنی؛ آیه ای در قرآن کریم است که مرا خسته و گیج کرده است؛ چون معنای آن را نمی فهمم.

فقلت: أیها الأمیر أیّه آیه هی؛ای امیر! کدام آیه را می گویی؟

فقال: قوله (تعالی): {وإن من أهل الکتاب إلا لیؤمنن به قبل موته}.

حجاج، ضمیر «به» را به پیامبر اسلام و ضمیر «موته» را به خود اهل کتاب برگردانده بود. طبق ارجاع حجاج معنای آیه این است: هیچ اهل

کتابی نیست، مگر این که قبل از مرگش به پیامبر و اسلام ایمان می آورد.

والله إنی لآمر بالیهودی و النصرانی فیضرب عنقه، ثم أرمقه بعینی فما أراه یحرک شفتیه حتی یخمد.

حجاج می گوید: درحالی که به خدا قسم دستور قتل یهودی و نصرانی را صادر می کنم و تا آخرین لحظات جان دادن نظاره گر او هستم، ولی آن اهل کتاب ایمان نمی آورد و شهادتین بر زبان جاری نمی کند. واقعیت غیر از مفادآیه است و با هم مطابقت ندارد.

فقلت: (شهر بن حوشب) أصلح الله الأمیر لیس علی ما تأوّلت.

منظور از آیه این نیست. قال: (حجاج) کیف هو؟؛ پس معنای آیه چیست؟.» قلت: إنّ عیسی ینزل قبل یوم القیامه إلی الدنیا فلا یبقی أهل مله یهودی و لا نصرانی إلا آمن به قبل موته، و یصلّی خلف المهدی.

آیه راجع به دوران ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که: و له أسلم من فی السموات و الأرض.

قال (حجاج): ویحک أنّی لک هذا، و من أین جئت به؟ آفرین به تو که مشکل مرا حل کردی؛ ولی این حرف، حرف تو نیست، از کجا نقل می کنی؟

فقلت: حدثنی به محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام؛

گفتم: از محمد باقر علیه السلام شنیدم.

فقال (حجاج): جئت بها والله من عین صافیه؛

به خدا قسم مطلب را از چشمه زلال فراگرفته ای. (۱)

۱- تفسیر قمی، ج۱، ص۱۵۸؛ بحارالانوار، ج۱۴، ص۳۴۹. البته مرحوم شوشتری نسبت به این روایت نظر دیگری دارد. به ترجمه شهر بن حوشب مراجعه شود، از جمله مستدرکات علم رجال الحدیث، الشیخ علی النمازی الشاهرودی، ج۴، ص۲۲۲. ۶۹۱۱ - شهر بن حوشب : نقل للحجاج تعداد رجال بدر وأحد والخندق، فقال الحجاج : عمن أخذت ؟ فقال : أخذت عن جعفر بن محمد علیهما السلام. فقال الحجاج : ضل والله من سلک غیر سبیله. کمبا ج۶، ص۴۴۳ و ۵۰۹، وجد ج ۱۹، ص۱۸۰، و ج ۲۰، ص ۱۱۲. ورواه فی الکافی، ج۵، عن أبی حمزه الثمالی، عن الصادق علیه السلام، ص ۴۵ و ج ۱، ص ۲۹۸.

مجاهد بیان دیگری نیز دارد که صحبت دیگران را در کنار بیانات ائمه علیهم السلام می گذارد.

ایمان تمامی اهل کتاب به عیسی علیه السلام قبل از رجعت

مجاهد می گوید:

«ما من أحد من أهل الکتاب»، اختصاص به یهود ندارد و همه اهل کتاب را شامل می شود؛ إلا لیومنّ بعیسی قبل موته، فقیل له و إن غرق أو احترق، نعم».

کلمه «نعم» گویای آن است که همه اهل کتاب؛ حتی اموات آنان قبل از فوت عیسی به او ایمان می آورند؛ ما چه استفاده ای می کنیم؟ آیا امواتی که به عیسی ایمان می آورند، رجعت کرده یا در عالم برزخ به او ایمان می آورند؟ عالم برزخ، عالم تکلیف نیست که ایمان بیاورند. پس این ها با این بیان، نوعی رجعت را پذیرفته اند.

کتاب "التاج الجامع للاصول" در این باره مطلبی دارد که می گوید اهل سنت قائلند پدر و مادر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالت کفر از دنیا رفتند (نعوذبالله) و از طرفی برای منصفین اهل سنت، کافر بودن والدین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، هنگام مرگ امری سنگین و غیر قابل قبول است؛ لذا صاحب کتاب التاج می گوید:

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شدند، والدین ایشان در قبر زنده شدند. پیامبر، اسلام را به ایشان عرضه کرد؛ والدین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام را پذیرفتند و دوباره فوت

شدند یا رحلت کردند. (۱)

منابع دیگری که اثر مذکور را نقل کرده است؛ أبوالفتوح الرازی (ج۴، ص۶۴) و سیوطی در الدر المنثور (ج۲، ص۲۴۱) به نقل از طبری است. سیوطی در کتاب نزول عیسی بن مریم (ص۸۳) می گوید:

«اذا نزل عیسی فقتل الدجال ولم یبق یهودی فی الأرض إلا آمن به».

در ص۵۳ کتاب مذکور مطلبی را از ابومالک غفاری به همین مضمون نقل می کند. تصریح الکشمیری (ص۲۸۳) و مختصر تفسیر ابن کثیر (ج۱، ص۴۵۷) هم، اثر را نقل می کننـد. از شیعه نیز شیخ طوسی در تبیان و طبرسی در مجمع البیان (مجمع البیان تهذیب و تنظیم تبیان شیخ طوسی است)، اثر را در منابع خود ذکرکرده اند.

مفاد روایت

دجال به دست عیسی علیه السلام کشته می شود و بعد تمام یهود و یا همه اهل کتاب ایمان می آورند.

مورد چهارم

«إن تعذبهم فإنهم عبادک و إن تغفر لهم فإنّک أنت العزیز الحکیم». (۲)

ذیل این آیه، سیوطی در الدر المنثور (ج۲، ص۳۵۰)، از ابوالشیخ (از بزرگان و مفسرین اهل سنت) و ایشان از ابن عباس چنین نقل می کند: عبیدک قد استوجبوا العذاب بمقالتهم؛ این ها به خاطر حرف هایی که زدند مستوجب عذاب هستند؛ مثل این که گفته اند: عیسی پسر خداست.

کبرت کلمه تخرج من أفواههم و إن تغفر لهم ای من ترکت منهم؛ رهایشان کنی و مدَّ فی عمره، عمرشان طولانی گردد.

۱- التاج الجامع للاصول، ج۱، ص۳۸۲.

۲- سوره مائده، آیه ۱۱۸.

حتی أهبط من السماء إلی الأرض بقتل الدجال، فنزلوا عن مقالتهم؛ وقتی به چشمشان عیسی را ببینند، دست از گفته های کفرآمیزشان برمی دارند؛ و وحدوک وأقروا إنّا عبید؛ و اقرار می کنند که مابنده تو هستیم.

«و إن تغفر لهم حیث رجعوا عن مقالتهم، فإنّک أنت العزیز الحکیم». (۱)

مصادرروایت

راویان روایت فقط سیوطی در الدرالمنثور و کشمیری در تصریح (ص۲۹۲ - ۲۹۳، ح۱۰۰) از سیوطی هستند.

مفاد روایت

سرانجام حضرت عیسی از آسمان به زمین می آید و دجال را می کشد و سپس همه مسیحیان مسلمان می شوند.

۱- معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ج۷، ص ۱۳۹.

جلسه ۱۲

اشاره

آیا دجال از علائم ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف محسوب می شود؟

آیا علمای ما همان طور که نسبت به «صیحه آسمانی» و «یمانی» و «نفس زکیه» بحث کرده و این موارد را جزء علامات حتمی می دانند؛ از دجال نیز به عنوان یکی از علائم حتمی ظهور سخن گفته اند؟ یا سخن در مورد دجال به عنوان بحثی حاشیه ای در آثار و کلمات علمای ما مطرح بوده است؟ در صورت بیان دوم آیا بحث پیرامون دجال در کلمات علما، به عنوان القای حجت و احتجاج بر مخالفین است؟

دجال از نظر علمای اهل سنت

اشاره

چون عامه، دجال را به عنوان شخصی که از زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا کنون زنده بوده و عمر طولانی دارد، قبول دارند؛ علمای شیعه بحث دجال را مطرح کرده اند، چون عامه باید امکان طولانی بودن عمر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را که از لوازم اعتقاد به زنده بودن دجال است؛ بپذیرند.

معمولا در کتب ما به عنوان القای حجت از دجال صحبت شده و بیشتر از این در غالب کتب ما از دجال سخن به میان نیامده است.

دیدگاه مرحوم مجلسی اول

مرحوم مجلسی اول، دجال را یکی از علائم ظهور دانسته و فاصله بین ظهور دجال و ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را ده روز بیان کرده است و در این

مدت کوتاه، فساد دجال در زمین رخ می دهد.

مرحوم مجلسی اول ضمن بیان فرع فقهی می گوید:

مکروه است نماز خواندن در سه موضع از راه مدینه مشرفه به مکه معظمه.

«و روی أنّه لا یصلّی فی البیداء و لا ذات الصّلاصل و لا فی وادی الشّقره و لا فی وادی ضجنان».

نیز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت آورده شده است که «مکروه است نماز خواندن در سه موضع از راه مدینه مشرفه به مکه معظمه: یکی بیدا است و آن مسمّی است به ذات الجیش که لشکر سفیانی در زمان ظهور حضرت صاحب الامر در آن جا به زمین فرو خواهد رفت و در بعضی از روایات وارد است که قبل از ظهور حضرت، آن لشکر در این جا به زمین فرو می رود و ده روز قبل از ظهور آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف ، دجّال خروج خواهد کرد و اکثر لشکر او یهودیان خواهند بود و حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف که در مکه معظمه ظهور فرماید. جمعیتی که با آن حضرت بیعت خواهند کرد، سیصد و سیزده تن از اولیاء اللّٰه خواهند بود که قوام دنیا، بلکه عالم به ایشان است و دجّال متوجه آن حضرت شود و حضرت عیسی علیه السلام در روز خروج آن حضرت از آسمان به زمین آید و حضرت تکلیف کند عیسی را که پیش بایست تا به تو اقتدا کنیم یا رسول اللّٰه!

حضرت عیسی علیه السلام می گوید: من امت جد توام و تابع شما؛ شما پیش بایستید. پس، حضرت پیش بایستد و عیسی علیه السلام نماز جمعه را به او اقتدا کند و اهل مکه همه بیعت کنند؛ جمعی با میل و جمعی با اکراه و متوجه مدینه مشرفه شوند که در این حالت، دجّال در قرب مدینه مشرفه در ذات الجیش به ایشان برسد و دجال دعوی الوهیت کند. حضرت صاحب

الامر عجل الله تعالی فرجه الشـریف ، حضرت عیسی را که مقدم لشکر حضرت خواهد بود، به دعوت، به نزد دجّال فرستاده، او را به اسـلام بخواند و او قبول نکند. لذا حضـرت عیسی علیه السلام او را بکشد و زمین بیدا که دو فرسخ است دجّال و مرکبش و لشکرش را فرو برد...». (۱)

مرحوم مجلسی خروج دجال را ده روز قبل از ظهور می داند.

در ادامـه، بحث خـواهیم کرد که دجـال به دست حضـرت عیسـی علیه السـلام و یـا به دست امـام زمـان عجـل الله تعـالی فرجه الشریف کشته می شود؟ و یا طبق بیان مرحوم مجلسی اول، دجال و مرکب و لشکرش در زمین فرو خواهند رفت.

نتیجه

مرحوم مجلسـی اول، دجـال را از علاـئم حتمی ظهور امـام زمـان عجل الله تعالی فرجه الشـریف و پیـدایش او را ده روز قبل از ظهور می داند. (۲)

منظور ما از نقل مطلب مذکور، آن است که در بعضـی از کتب شیعی، سخن درباره دجال به عنوان یکی از علائم و نشانه های غیر حتمی ظهور مطرح شـده است؛ هر چنـد تفصـیل مـذکور را فقـط در این کتـاب یافتیم و کتب دیگر از بحث پیرامون دجال خیلی گذرا عبور کرده اند.

دیدگاه شیخ صدوق

در کتب مـا صـحبت از دجـال درمقـام احتجـاج بر عـامه است. در اینجا ما به عنوان نمونه بیان مرحوم صـدوق، از کتاب کمال الـدین و تمـام النعمه را نقـل می کنیم. این کتـاب از قـدیم ترین کتب علمـای شـیعه است که در آن به صـحبت دربـاره دجـال پرداخته است.

۱- مجلسی اول، لوامع صاحبقرانی المشتهر بشرح الفقیه، ج۳، ص ۲۸۵.

۲- در بعضی از منابع عامه، چهل روز قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می داند.

روایت طبق نقل مرحوم صدوق

حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بن عُمَرَ بن عُثْمَانَ بن الْفَضْلِ الْعُقَيلِى الْفَقِيهُ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مَشَايِخِهِ عَنْ أَبِى يعْلَى الْمَوْصِلِى عَنْ عَبْدِ الْأَعلى بن حَمَّادٍ النَّرْسِى عَنْ أَيوبَ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ الله صلى الله عليه و آله و سلم صَلَّى ذَاتَ يوْم بِأَصْحَابِهِ الْفَجْرَ ثُمَّ قَامَ مَعَ أَصْحَابِهِ حَتَّى أَتَى بَابَ دَارٍ بِالْمَدِينَهِ، فَطَرَقَ الْبَابَ فَخَرَجَتْ إِلَيهِ امْرَأَهٌ، فَقَالَتْ: مَا تُرِيدُ يا أَبَا الْقَاسِمِ؟ فَقَالَ رَسُولُ الله صلى الله عليه و آله و سلم يا أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ اسْتَأْذِنِى لِى عَلَى عَبْدِ الله؟ فَقَالَتْ: يا أَبَا الْقَاسِمِ وَ مَا تَصْنَعُ بِعَبْدِ الله؟ فَوَ الله إِنَّهُ لَمَجْهُودٌ فِى عَقْلِهِ يحْدِثُ فِى ثَوْبِهِ وَ إِنَّهُ لَيرَاوِدُنِى عَلَى الْأَمْرِ الْعَظِيمِ، فَقَالَ: اسْتَأْذِنِى عَلَيهِ؟ فَقَالَتْ: أَ عَلَى ذِمَّتِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَتْ: ادْخُلْ فَدَخَلَ فَإِذَا هُوَ فِى قَطِيفَهٍ لَهُ يهَينِمُ فِيهَا فَقَالَتْ أُمُّهُ: اسْكُتْ وَ اجْلِسْ، هَذَا مُحَمَّدٌ قَدْ أَتَاكَ فَسَكَتَ وَ جَلَسَ، فَقَالَ النَّبِى صلى الله عليه و آله و سلم: مَا لَهَا لَعَنَهَا الله لَوْ تَرَكَتْنِى لَأَخْبَرْتُكُمْ أَ هُوَ هُوَ؟ ثُمَّ قَالَ لَهُ النَّبِى صلى الله عليه و آله و سلم: مَا تَرَى؟ قَالَ: أَرَى حَقّاً وَ بَاطِلًا وَ أَرَى عَرْشاً عَلَى الْمَاءِ، فَقَالَ: اشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا الله وَ أَنِّى رَسُولُ الله، فَقَالَ: بَلْ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا الله وَ أَنِّى رَسُولُ الله فَمَا جَعَلَكَ الله بِذَلِكَ أَحَقَّ مِنِّى، فَلَمَّا كَانَ الْيوْمُ الثَّانِى صلى الله عليه و آله و سلم بِأَصْحَابِهِ الْفَجْرَ ثُمَّ نَهَضَ فَنَهَضُوا مَعَهُ حَتَّى طَرَقَ الْبَابَ، فَقَالَتْ أُمُّهُ: ادْخُلْ فَدَخَلَ فَإِذَا هُوَ فِى نَخْلَهٍ يغَرِّدُ فِيهَا، فَقَالَتْ لَهُ أُمُّهُ: اسْكُتْ وَ انْزِلْ هَذَا مُحَمَّدٌ قَدْ أَتَاكَ فَسَكَتَ، فَقَالَ النَّبِى صلى الله عليه و آله و سلم: مَا لَهَا لَعَنَهَا اللَّهُ لَوْ تَرَكَتْنِى لَأَخْبَرْتُكُمْ أَ هُوَ هُوَ؟ فَلَمَّا كَانَ فِى الْيوْمِ الثَّالِثِ صَلَّى النَّبِى صلى الله عليه و آله و سلم بِأَصْحَابِهِ الْفَجْرَ ثُمَّ نَهَضَ وَ نَهَضَ الْقَوْمُ مَعَهُ حَتَّى أَتَى ذَلِكَ الْمَكَانَ، فَإِذَا هُوَ فِى غَنَمٍ لَهُ ينْعِقُ بِهَا، فَقَالَتْ لَهُ أُمُّهُ: اسْكُتْ وَ اجْلِسْ هَذَا مُحَمَّدٌ قَدْ أَتَاكَ فَسَكَتَ وَ جَلَسَ وَ قَدْ كَانَتْ نَزَلَتْ فِى ذَلِكَ الْيوْمِ آياتٌ مِنْ سُورَهِ الدُّخَانِ فَقَرَأَهَا بِهِمُ النَّبِى صلى الله عليه و آله و سلمفِى صَلَاهِ الْغَدَاهِ، ثُمَّ قَالَ: أَتَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا الله وَ أَنِّى رَسُولُ الله، فَقَالَ: بَلْ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا الله وَ أَنِّى رَسُولُ الله فَمَا جَعَلَكَ الله بِذَلِكَ أَحَقَّ مِنِّى، فَقَالَ النَّبِى صلى الله عليه و آله و سلم: إِنِّى قَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئاً فَمَا هُوَ؟ فَقَالَ: الدُّخْ الدُّخْ، فَقَالَ النَّبِى صلى الله عليه و آله و سلم: اخْسَأْ، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ وَ لَنْ تَبْلُغَ أَمَلَكَ وَ لَنْ تَنَالَ إِلَّا مَا قُدِّرَ لَكَ، ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: أَيهَا النَّاسُ مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ

نَبِیاً إِلَّا وَ قَدْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ الدَّجَّالَ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَخَّرَهُ إِلَی یوْمِکُمْ هَذَا، فَمَهْمَا تَشَابَهَ عَلَیکُمْ مِنْ أَمْرِهِ، فَإِنَّ رَبَّکُمْ لَیسَ بِأَعْوَرَ إِنَّهُ یخْرُجُ عَلَی حِمَارٍ عَرْضُ مَا بَینَ أُذُنَیهِ مِیلٌ یخْرُجُ وَ مَعَهُ جَنَّهٌ وَ نَارٌ وَ جَبَلٌ مِنْ خُبْزٍ وَ نَهْرٌ مِنْ مَاءٍ أَکْثَرُ أَتْبَاعِهِ الْیهُودُ وَ النِّسَاءُ وَ الْأَعْرَابُ (۱) یدْخُلُ آفَاقَ الْأَرْضِ کُلَّهَا إِلَّا مَکَّهَ وَ لَابَتَیهَا وَ الْمَدِینَهَ وَ لَابَتَیهَا. (۲)

۱- منظور از اعراب بادیه نشین ها هستند و کسانی که در امور دین تفقه نمی کنند و حدود خدا را بلد نیستند. اعراب کسانی هستند که قرآن در مورد آنها می فرماید:«ألاعراب أشد کفرا ونفاقا»، پس منظور از اعراب، عرب ها نیستند، عرب و اعراب عموم و خصوص من وجه است.

۲- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص۵۲۸ -۵۲۹، باب۴۷ ؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص۱۹۹. ترجمه روایت: ابن عمر می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب خود نماز صبح را به جای آورد؛ برخاست و به اتفاق اصحاب به درب خانه ای در مدینه آمد و در را کوبید، زنی بیرون آمد و گفت:ای ابو القاسم! چه می خواهی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:ای امّ عبد اللَّه! می خواهم مرا نزد عبد اللَّه ببری. آن زن گفت:ای ابو القاسم! با عبد اللَّه چه کار داری؟ به خدا سوگند او عقلش را از دست داده و جامه اش را آلوده می کند و از من امر عظیمی را می خواهد. فرمود: مرا به نزد او ببر! گفت: آیا مسئولیت آن بر عهده خود شماست؟ فرمود: آری، گفت: داخل شو. پیامبر داخل شد و او را دید که در قطیفه است و با خود زمزمه می کند. مادرش گفت: ساکت باش و بنشین که این محمّد است که به نزد تو آمده است و او ساکت شد و نشست، و به پیامبر (ص) گفت: خدا این زن را لعنت کند! اگر مرا به حال خود می گذاشت به شما می گفتم که آیا او همان است؟ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه می بینی؟ گفت: حقّی و باطلی را می بینم و عرشی را می بینم که بر روی آب است. فرمود: شهادت بده که خدایی جز اللَّه نیست و من رسول خدایم. گفت: بلکه تو شهادت بده که خدایی جز اللَّه نیست و من رسول خدایم! خداوند تو را به رسالت سزاوارتر از من قرار نداده است. چون روز دوم فرا رسید پیامبر نماز صبح را با اصحابش خواند. سپس برخاست و همراه اصحاب به درب خانه آن زن آمدند و پیامبر در زد. مادر عبد اللَّه بیرون آمد و گفت: داخل شو و او بر بالای درخت خرمایی بود و آواز می خواند. مادرش گفت: ساکت باش و پایین بیا که این مرد محمّد است که به نزد تو آمده است و او ساکت شد. بعد از آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: خدا این زن را لعنت کند اگر مرا به حال خود می گذاشت، به شما می گفتم که آیا او همان است؟ چون روز سوم فرا رسید پیامبر نماز صبح را با اصحابش خواند. سپس برخاستند و به آن مکان آمدند و دیدند او در میان گوسفندان است و آن ها را می راند. مادرش به او گفت: ساکت باش و بنشین که این محمّد است که نزد تو آمده است و او ساکت شد و نشست و در آن روز آیاتی از سوره دخان نازل شده بود و پیامبر اکرم آن آیات را در نماز صبح خوانده بود. پیامبر فرمود: آیا به یکتایی خداوند و رسالت من شهادت می دهی؟ گفت: بلکه تو باید به یکتایی خداوند و رسالت من شهادت دهی که خداوند تو را به رسالت سزاوارتر از من قرار نداده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من چیزی را برای تو نهان کرده ام. آن چیست؟ او گفت: دود، دود. پیامبر فرمود: دور شو که تو از اجلت در نگذری و به آرزویت نرسی و تو جز به آنچه برایت مقدّر شده است؛ نایل نشوی. سپس به اصحابش فرمود:ای مردم! خداوند هیچ پیامبری را به رسالت مبعوث نکرد، جز آن که قومش را از دجّال ترسانید و خدای تعالی آن را تا به امروز بر شما تأخیر انداخته است و اگر امر بر شما مشتبه شد بدانید که

خداوند یک چشم نیست و دجّال بر حماری که فاصله بین دو گوشش یک میل است، خروج کند. او به همراه بهشت و دوزخ و کوهی از نان و نهری از آب خروج می کنـد و بیش تر پیروان او یهود و زنان و اعرابنـد و به همه کرانه های زمین جز مکّه و دو حومه آن و مدینه و دو حومه آن درآید.

سند روایت

شیخ صدوق، روایت را از نافع از ابن عمر نقل می کند. البته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر کم بودن سنِ ابن عمر حضور در جنگ را به وی اجازه نمی داد. با این حال، عامه روایات زیادی از وی نقل کرده اند.

نافع بن ازرق کیست؟

نافع جزء نواصب و خوارج است و در مورد امیرالمومنین علیه السلام و حسنین علیهم السلام نظر منفی دارد و آشکارا جسارت و تکفیر می کند. برای شناخت بیش تر شخصیت وی به مستدرکات علم رجال الحدیث مرحوم نمازی و مرحوم تستری مراجعه کنید. (۱)

۱- ایشان در مورد نافع می گوید: «نافع بن الأزرق: عده المامقانی مجهولا. وهو مولی عمر بن الخطاب، مذموم من الخوارج. سؤاله عن ابن عباس - کما فی روایه العیاشی -: صف لی إلهک الذی تعبده. فأطرق ابن عباس طویلا، فقال له مولانا الحسین صلوات الله وسلامه علیه: یا بن الأزرق المتورط فی الضلاله، المرتکس فی الجهاله، أجیبک عما سألت عنه. فقال: ما إیاک سألت فتجیبنی. فقال له ابن عباس: مه ! سل ابن رسول الله فإنه من أهل بیت النبوه ومعه من الحکمه. فقال له: صف لی. فقال: أصفه بما وصف به نفسه، وأعرفه بما عرف به نفسه. لایدرک بالحواس، ولا یقاس بالناس، قریب غیر ملزق، وبعید غیر منقص، یوحد ولا یبعض، لا إله إلا هو الکبیر المتعال. فبکی ابن الأزرق بکاءا شدیدا. فقال له الحسین علیه السلام: ما یبکیک ؟ قال: بکیت من حسن وصفک. قال: یا بن الأزرق إنی أخبرت أنک تکفر أبی وأخی وتکفرنی»؛ (نمازی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج۸، ص۵۵ – ۵۶).

مرحوم صدوق پس از نقل روایت - که به دجال در مدینه مربوط است - می فرماید:

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه: إنّ أهل العناد و الجحود یصدقون بمثل هذا الخبر و یروونه فی الدجال و غیبته و طول بقائه المده الطویله و خروجه فی آخر الزمان، و لا یصدِّقون بأمر القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و أنه یغیب مده طویله ثم یظهر فیملأ الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً مع نصّ النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الأئمه علیهم السلام بعده علیه باسمه و غیبته و نسبه و إخبارهم بطول غیبته إراده لإطفاء نور الله عز و جل و إبطالاً لأمر ولیّ الله {وَ یأْبَی الله إِلاَّ أَنْ یتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ} و أکثر ما یحتجون به فی دفعهم لأمر الحجه عجل الله تعالی فرجه الشریف أنهم یقولون: لم نرو هذه الأخبار التی تروونها فی شأنه و لا نعرفها.

و هکذا یقول من یجحد نبوه نبیّنا صلی الله علیه و آله و سلم من الملحدین و البراهمه و الیهود و النصاری و المجوس، أنّه ما صحّ عندنا شی ء مما تروونه من معجزاته و دلائله و لا نعرفها، فنعتقد ببطلان أمره لهذه الجهه، و متی لزمنا ما یقولون لزمهم ما تقوله هذه الطوائف، و هم أکثر عدداً منهم و یقولون أیضاً لیس فی موجب عقولنا أن یعمر أحد فی زماننا هذا عمراً یتجاوز عمر أهل الزمان فقد تجاوز عمر صاحبکم علی زعمکم عمر أهل الزمان.

فنقول لهم: أ تصدقون علی أنّ الدجال فی الغیبه یجوز أن یعمر عمرا یتجاوز عمر أهل

الزمان و کـذلک إبلیس اللعین و لا تصدقون بمثل ذلک لقائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشـریف مع النصوص الوارده فیه بالغیبه و طول العمر و الظهور بعـد ذلک للقیام بأمر الله عز و جل و ما روی فی ذلک من الأخبار التی قـد ذکرتها فی هذا الکتاب و مع ما صحّ عَنِ النَّبِی صلی الله علیه و آله و سلم إِذْ قَالَ: کُلُّ مَا کَانَ فِی الْأُمَمِ السَّالِفَهِ یکُونُ فِی هَذِهِ الْأُمَّهِ مِثْلُهُ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُـذَّهِ بِالْقُـذَّهِ، و قـد کـان فیمن مضـی من أنبیـاء الله عز و جـل و حججه معمرون أمـا نوح علیه السـلام فإنّه عاش ألفی سـنه و خمسمائه سنه و نطق القرآن بأنه لبث فی قومه أَلْفَ سَنَهٍ إِلَّا خَمْسِینَ عاماً.

ترجمه کلام مرحوم صدوق

مصنّف این کتاب رحمه الله می گوید:

اهل عناد و انکار امثال این خبر را (که در صحاح سته آن ها آمده است) تصدیق می کنند و درباره دجّال و غیبت و مدّت عمر طولانـی و ظهورش در آخر الزّمـان آن هـا را روایت می کننـد. امّا اخبار قائم عجل الله تعالی فرجه الشـریف و این که او مـدّتی طولانی غیبت می کنـد و آن گاه ظاهر می شود و زمین را پر از عـدل و داد می کنـد، از آن پس که آکنده از ظلم و جور شده باشد؛ تصدیق نمی کنند؛ با وجود آن که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام به نام و غیبت و نسب او تصـریح کرده انـد و از طولانـی بودن غیبت او خبر داده انـد و مقصود آن هـا خاموش کردن نور خـدای تعالی و باطل ساختن امر ولی اللّه است؛ امّا خـدای تعالی نورش را تمام می سازد، اگر چه مشـرکان را ناخوش آیـد و بیش ترین احتجاج آن ها در امر انکار امر حجّت عجل الله تعالی فرجه الشـریف این است که می گویند اخباری که شما در این باره روایت می کنید، ما روایت نکرده ایم و آن ها را نمی شناسیم.

ملحـدین و براهمه و یهود و نصـارا و گبران، همین را می گوینـد که مـا آنچه را شـما مسـلمانان درباره معجزات و دلایل پیامبر خود روایت می کنید، صحیح نمی دانیم؛ زیرا آن ها را نمی شناسیم و روایت نکرده ایم و

از این جهت به بطلان امر او معتقد شده ایم و اگر دلیل منکران امر غیبت، ما را ملزم سازد؛ دلیل منکران نبوّت هم آن ها را ملزم خواهد ساخت و نیز تعداد آن اقوام از این ها افزون تر است. همچنین می گویند به موجب عقل ما، هیچ کس نمی تواند عمری افزون بر عمر اهل زمانه داشته باشد و عمر صاحب شما، افزون از عمر اهل زمانه است. ما به آن ها می گوییم: آیا شما تصدیق می کنید که دجّال و ابلیس در غیبت، عمری بیش تر از عمر اهل زمانه داشته باشند؛ امّا مثل آن را برای قائم آل محمّد عجل الله تعالی فرجه الشریف روا نمی شمارید؟ با وجود آن که درباره غیبت و طول عمر و ظهور او برای قیام به امر الهی نصوصی وارد شده است و بعضی از آن روایات را در این کتاب ذکر کرده ام و با وجود آن که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: هر آنچه در امّت های پیشین واقع شده است، طابق النّعل بالنّعل و مو به مو در این امّت واقع خواهد شد.

همچنین در میان پیامبران و حجّت های الهی در گذشته، کسانی بوده اند که عمری طولانی داشته اند؛ چنان که نوح علیه السلام دو هزار و پانصد سال عمر کرده است و قرآن کریم می فرماید: تنها در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال درنگ کرد.

نتیجه

هدف مرحوم صدوق از نقل این روایت، قبول این روایت نیست؛ بلکه به انگیزه احتجاج بر مخالفین که طول عمر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را منکر می شوند؛ روایت مذکور را نقل می کند.

دیدگاه شیخ مفید

شیخ مفید در کتاب الفصول العشره در مورد جریان دجال خیلی گذرا عبور کرده و به علامت بودن دجال قبل از ظهور اشاره دارد:

فصل: فإنّا نقول إن الأخبار قد جاءت عن أئمه الهدى من آباء الإمام المنتظر عجل الله تعالى فرجه الشريف بعلامات تدلّ عليه قبل ظهوره و تؤذن بقيامه بالسيف قبل سنته، منها: علامات ظهور إمام الزمان، خروج السفيانی و ظهور الدجال، و قتل رجل من ولد الحسن بن علی علیه السلام یخرج بالمدینه داعیاً إلی إمام الزمان؛ (۱) و خسف بالبیداء.

و قد شارکت العامه و الخاصه فی الحدیث عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم بأکثر هذه العلامات (عامه نیز با ما در نقل اکثر روایات علامات شریکند) و أنها کائنه لا محاله علی القطع بذلک قطعاً این ها اتفاق می افتد و الثبات و هذا بعینه معجز یظهر علی یده یبرهن به عن صحه نسبه و دعواه. (۲)

نتیجه

شیخ مفید، جریان دجال را یکی از علائم غیر حتمی ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می داند.

دیدگاه شیخ طوسی

شیخ طوسی در الغیبه می فرماید:

و روی أصحاب الحدیث أنّ الدجال موجود و أنّه کان فی عصر النبی صلی الله علیه و آله و سلم و أنه باق إلی الوقت الذی یخرج فیه، و هو عدو الله، فإذا جاز فی عدو الله لضرب من المصلحه، فکیف لا یجوز مثله فی ولیّ الله، إن هذا من العناد. (۳)

بنابراین، سر باز زدن عامه در پذیرش اصل قضیه مهدویت به خاطر عدم قبول روایت نیست، بلکه عدم پذیرش آنها در عناد و لجاجت ریشه دارد.

۱- احتمال دارد که نفس زکیه همین شخص باشد.

۲- شیخ مفید، الفصول العشره، ص۱۲۲.

۳- شیخ طوسی، الغیبه، ص۱۱۳، فصل اول.

نتیجه

شیخ طوسی از باب احتجاج و القای حجت بر مخالف، روایت دجال را نقل می کند؛ ولی ظاهراً علامت بودن دجال را به عنوان علائم ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قبول ندارد. پس شیخ صدوق و شیخ طوسی هر دو روایت را به عنوان احتجاج بر خصم ذکر می کنند و علامت بودن دجال را قبول ندارند.

دیدگاه ابن بطریق

ابن بطریق درکتاب العمده (از کتاب های خوب و قابل استفاده) مطلبی را از ثعلبی نقل می کند. ثعلبی از علمای عامه و صاحب تفسیر الکشف و البیان (متوفای۴۲۷ ه-) است. ایشان تقریبا منصف است و حرف هایی را نقل می کند که سایر اهل سنت از گفتن آن إبا دارند. روایات العمده معمولا از اهل سنت در مقام القای حجت است.

بیان ابن بطریق در کتاب العمده

ذکر الثعلبی فی تفسیر قوله تعالی: " و إنه لعلم للساعه " قال: ذلک (ساعه)عیسی بن مریم علیه السلام. و روی ذلک عن جماعه بإسناده و قرأ ابن عباس و أبو هریره و قتاده و مالک بن دینار و ضحاک: " و إنه لعلم للساعه " بفتح العین و اللام ای أماره و علامه و فی الحدیث: إنّ عیسی علیه السلام ینزل فی ثوبین، مهرودین ای مصبوغین؛ بالهرد و هو الزعفران، و فی الحدیث: ینزل عیسی بن مریم علیه السلام علی ثنیه من الأرض المقدسه یقال لها: اثبنی و علیه ممصرتان و شعر رأسه دهین و بیده حربه و هی التی یقتل بها الدجال، فیأتی بیت المقدس و الناس فی صلاه العصر، والإمام یؤم بهم فیتأخّر الإمام فیقدّمه عیسی و یصلی خلفه علی شریعه محمد علیه السلام، ثم یقتل الخنازیر و یکسر الصلیب و یخرب البیع و الکنایس و یقتل النصاری إلا من آمن به. (۱)

۱- العمده، ص ۴۳۰، ح ۹۰۱.

نتیجه

ابن بطریق به علامت بودن دجال اشاره ای ندارد، بلکه قتل دجال و نزول حضرت عیسی علیه السلام را به عنوان علامت قیامت معرفی کرده؛ ضمن این که روایت را از تفسیر ثعلبی نقل می کند. هرچند قتل دجال به وسیله حضرت عیسی علیه السلام روایات متعددی دارد. بر اساس روایات ما و بعضی روایات عامه، حضرت عیسی علیه السلام به مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اقتدا می کند.

بیان مرحوم اربلی در کشف الغمه

همان گونه که مؤلف در مقدمه کتاب خود می گوید، مطالب خود را جهت مطالعه و تلقی به قبول آنان معمولا از اهل سنت نقل می کند.

قال قد تواترت الأخبار و استفاضت بکثره رواتها عن المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فی المهدی و أنّه یملک سبع سنین. (۱)

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هفت سال حکومت می کند:

و یملأ الأرض عدلاً و أنه یخرج مع عیسی بن مریم و یساعده فی قتل الدجال؛ (۲)

حضرت عیسی علیه السلامدر قتل دجال، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را کمک می کند.

نتیجه

مرحوم اربلی فقط مساعدت حضرت عیسی علیه السلام به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در قتل دجال را ذکر کرده و به علامت بودن دجال اشاره ای نمی کند.

۱- کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۲ ؛ الباب الحادی عشر فی الرد علی من زعم أن المهدی هو المسیح عیسی ابن مریم، ص۴۸۳.

۲- همان، ج۳، ص۲۸۶.

جلسه ۱۳

بیان مرحوم مجلسی ذیل روایت

ایشان ابتدا کلامی را از ابوسلیمان نقل می کند:

و قال أبو سلیمان: (۱) و الذی عندی أنّ هذه القصه إنما جرت أیام مهادنه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الیهود و حلفاءهم؛

ابوسلیمان می گوید: این قصه و جریان بعد از قرارداد و آتش بس بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یهود مدینه اتفاق افتاده است.

و کان ابن الصیاد منهم؛ وابن صیاد شخصی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طبق روایت مذکور به دیدار او می رود نیز با آنها بود.

أو دخیلا فی جملتهم؛ و یا جزء حلفای یهود بوده.

و کان یبلغ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خبره و ما یدعیه من الکهانه؛

و خبر ابن صیاد و ادعای او در کهانت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می رسیده است؛

فامتحنه بذلک فلما کلمه علم أنه مبطل و أنه من جمله السحره أو الکهنه؛ پس، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را امتحان کرد و بعد از ملاقات و سخن گفتن با او متوجه ناحق و باطل بودن وی شد و این که او از ساحران یا کاهنان است.

أو ممن یأتیه رَئِی الجن؛ یا از کسانی است که جنیان با او رفت و آمد و ارتباط داشتند.

۱- الخطابی الشافعی العلامه الحافظ صاحب التصانیف، سیر اعلام النبلاء، ج۱۷، ص۲۳.

أو يتعاهده الشيطان؛ يا شيطان با او در رفت و آمد است.

فيلقى على لسانه بعض ما يتكلم به؛ پس بعضى كلماتش بر اثر القائات شيطان است.

فلما سمع منه قوله الدخ زبره و قال اخسأ فلن تعدو قدرك؛

هنگامى كه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم، سخن از دود را از او شنيد، او را نهى كرد و فرمود: دور شو! تو به آرزويت نمى رسى و يا به معناى اينكه از حدود خود فراتر مرو.

يريد أنّ ذلك شى ء ألقاه إليه الشيطان، و ليس ذلك من قبل الوحى؛ پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم مى خواست به او بفهماند كه حرفش از القائات شيطان است، نه از طرف خداوند عزوجل.

علامه مجلسى مى فرمايد:

أقول: إختلف العامه فى أنّ ابن الصياد هل هو الدجال أو غيره؟ فذهب جماعه منهم إلى أنّه غيره؛

جماعتى از عامه گفته اند كه ابن صياد غير از دجال است.

لما روى أنه تاب عن ذلك و مات بالمدينه، و كشفوا عن وجهه حتى رأوه الناس ميتاً؛ چون روايت دارد كه ابن صياد از اعمالش توبه كرده است و در مدينه وفات كرده است؛ در حالى كه طبق اعتقادات آن ها دجال زنده است.

و رووا عن أبى سعيد الخدرى أيضا ما يدل على أنّه ليس بدجال؛

روايتى از ابى سعيد خدرى هم وارد شده است كه ابن صياد غير از دجال است.

و ذهب جماعه إلى أنه هو الدجال رووه عن ابن عمر و جابر الأنصارى؛ و جماعتى به دليل روايت ابن عمر و جابر انصارى معتقدند كه ابن صياد همان دجال است.

نکته

علامه مجلسی فقط نظر علمای عامه را نقل کرده و این به معنای قبول مطالب نزد ایشان نیست.

علامه مجلسی اختلاف عامه در دجال بودن ابن صیاد و یا دجال نبودن وی را بر اساس روایات می داند، مثلا طبق روایت ابوسعید خدری، دجال غیر از ابن صیاد است و اما طبق روایت ابن عمر و جابر انصاری ابن صیاد همان دجال است.

اکنون به این روایات – که علامه مجلسی فقط به ذکر آخرین نفر از سلسله سند بسنده کرده است – می پردازیم:

روایت مصابیح السنه

روایتی را هم مصابیح السنه بغوی از ابوسعید خدری بیان می کند. ابوسعید خدری از نظر ما اعتبار دارد. در هجوم لشکریان شام به دستور یزید به مدینه در واقعه حره هزاران مسلمان و هزار صحابی کشته شدند. اعمال منافی عفت و تجاوز به نوامیس مسلمین توسط لشکر یزید صورت گرفت و بعضی از صحابه را مورد ضرب و جرح قرار داده و حتی ریش برخی را کندند که ابو سعید خدری جزء همین افراد بود.

متن روایت:

عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِی، قَالَ: صَحِبْتُ ابْنَ الصَّیادِ إِلَی مَكَّهَ، فَقَالَ لِی: قَدْ لَقِیتُ مِنَ النَّاسِ یزْعُمُونَ أَنِّی الدَّجَّالُ؛ أَلَسْتَ سَمِعْتَ رَسُولَ الله صلی الله علیه و آله و سلم یقُولُ: إِنَّهُ لا یولَدُ لَهُ؟ قَالَ: قُلْتُ: بَلَی. قَالَ: فَقَدْ وُلِدَ لِی، أَوَلَیسَ سَمِعْتَ رَسُولَ الله صلی الله علیه و آله و سلم یقُولُ: لا یدْخُلُ الْمَدِینَهَ وَ لا مَكَّهَ، قُلْتُ: بَلَی. قَالَ: فَقَدْ وُلِدْتُ بِالْمَدِینَهِ وَهَا أَنَا أُرِیدُ مَكَّهَ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِی فِی آخِرِ قَوْلِهِ: أَمَا وَالله إِنِّی لأَعْلَمُ مَوْلِدَهُ، وَمَكَانَهُ وَأَینَ هُوَ، فَلَبَّسَنِی؛ (۱)

۱- مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشیری النیسابوری، صحیح مسلم، ج۱۴، ص ۱۴۷، ح ۵۲۰۹.

ابوسعید خدری می گوید: در مسیرم به مکه با ابن صیاد همسفر بودم. وی گفت من از مردم خسته شدم؛ آن ها گمان می کنند من دجال هستم! آیا از رسول خدا نشنیده ای که فرمود: دجال نسل و فرزند ندارد؟! گفتم: بله. گفت: در حالی که من فرزند دارم. آیا از رسول خدا نشنیده ای که فرمود: دجال وارد مدینه و مکه نمی شود؟ گفتم: آری.

گفت: من در مدینه متولد شدم و اکنون اراده رفتن به مکه را دارم.

نتیجه گیری از روایت

طبق روایت ابوسعید خدری، دجال غیر از ابن صیاد است.

روایت نافع

و قال نافع: کان عبد الله یقول: لا والله ما أشکّ أنّ المسیح الدجال ابن الصیاد؛

نافع از ابن عمر نقل می کند: به خدا قسم شک ندارم که مسیح دجال همان ابن صیاد است.

نتیجه: طبق بیان ابن عمر دجال همان ابن صیاد است.

بیان برخی از معاصرین در مورد دجال

اشاره

با این که بیش تر احادیث دجال را عامه نقل کردیم و نیز روال قدمای ما بی اعتنایی به بحث دجال و عبور گذرا از آن بوده است، در متون بعضی از کتب معاصرین نسبت به دجال صحبت فراوان و اهمیت خاصی داده شده است.

فاضل معاصر می گوید:

الدجال الأعور؛ دجال یک چشمی است.

أحادیثه فی مصادر السنه کثیره جداً و فی مصادر الشیعه قلیله؛

احادیث دجال در منابع اهل سنت بسیار، ولی در منابع شیعه کم است.

و تتفق تقریباً علی أنّه من علائم الساعه و أنّه مولود و موجود منذ عهد

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؛

روایات شیعه و عامه و اتفاق هر دو این است که دجال از علائم قیامت و از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا کنون زنده است.

- آیا بر اساس بیان فاضل معاصر، واقعا همین گونه است که دجال در روایات شیعه جزء علائم قیامت است؟! آیا در روایات خاصه آمده که دجال از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زنده است یا این که چنین بحثی در کتب عامه نقل شده است؟

و أنه یستعمل عجائب السحر فیغری أتباعه و یضلّهم و یدعی الربوبیه؛ دجال شگرد جادوگری دارد و پیروان خودش را فریب می دهد و گمراهشان می کند و ادعای ربوبیت می کند.

و أنّ المهدی و المسیح علیه السلام یقاتلانه؛

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و حضرت مسیح علیه السلام با او می جنگند.

و تتضمن أحادیثه غرائب غیر مألوفه تحیط بشخصیته و حرکته و أفعاله؛

احادیث دجال مطالبی دارد که عقل سلیم آن ها را قبول نمی کند.

احتمالات در خصوص شخص دجال

احتمال اول: دجال شخص حقیقی است و وجود خارجی دارد.

و أقوی الإحتمالات أن یکون شخصا حقیقیا؛

احتمال قوی تر این است که دجال شخص حقیقی است.

- ما إن شاء الله بحث خواهیم کرد که دجال شخص است یا جریان.

یستغل التطورالذی تصل إلیه العلوم الطبیعیه فی ظلّ الدوله الإسلامیه بقیاده المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فی أسالیب من السحر؛

دجال از پیشرفت علم و تکنولوژی در زمان دولت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سوء استفاده کرده و سحر و جادوگری را به کار می گیرد.

كما يستغل رده الفعل السلبيه للرفاهيه العامه التى يعيشها الناس.

گـاهی مسائـل رفـاهی نـتیجه معکـوس دارد. منظور این که دجـال و همراهـان او از امکانـات دوران ظهور برای گمراهی مردم استفاده می کنند، مثل معروفی است که حیوان، وقت گرسنگی، درنده می شود و انسان وقت سیری درنده خو می گردد.

- از این بیان می توان فهمیـد که منظور مولف، وجود دجال بعـد از ظهور است. در حالی که در بعض روایات، وجود دجال را قبل از ظهور معرفی کرده و ما این معنا را در کلمات خود آورده ایم.

فیغری أتبـاعه بالمحرمات و الإباحیه و یلبس علیهم السـحر و الشـعوذه؛ پس پیروانش را به وسـیله محرمات و اباحی گری گمراه کرده و برایشان مخفی کاری و سحر و شعبده انجام می دهد.

و علی هذا فإن الطابع الاسطوری الذی تتصف به أحادیثه یکون له أساس من الصحه؛

افسانه هایی که برای دجال ذکر می کنند، دور از واقعیت نیست.

- در حـالی که ایشـان ابتـدا می گویـد حرف هـا در مورد دجـال اسـطوره است؛ ولی دوباره می گویـد صـحیح است؛ ولی (به نظرما) خیلی از آن ها مورد بحث است.

و إن أضاف علیه بعض الرواهٔ؛

اگر چه برخی راویان، چیزهایی به آن اضافه کرده اند.

احتمال دوم: دجال همان شیطان است.

و یلیه فی القـوه أن یکون الـدجال هو الشـیطان أبلیس الـذی طلب من الله أن ینظره إلی یوم یبعثون فأجـابه عز و جـل فإنّـک من المنظرین إلی یوم الوقت المعلوم، و قد ورد إن قتله فی یوم الوقت المعلوم یکون علی ید المهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف ؛

و احتمال دارد دجال همان شـیطان باشـد که از خداونـد تا روز قیامت مهلت خواست و خداوند در جوابش فرمود: تا روز وقت معلوم از مهلت داده

شـدگان هستی و در روایت آمـده که قتـل دجـال به دست حضـرت مهـدی عجـل الله تعالی فرجه الشـریف در روز وقت معلوم است.

منظور این که روز وقت معلوم، همان دوران ظهور است.

احتمال سوم: دجال همان سفیانی است.

و یوجـد احتمال آخر أن یکون الـدجال نفس السـفیانی و قـد وقع التضـخیم فی أوصافه و أحادیثه؛ قضـیه را از حـد گذرانـده و بزرگ کرده اند.

طریق تطبیق دجال بر سفیانی

و قد ذکرت بعض الروایات أنّ السـفیانی یبدو أعور و لیس بأعور... ؛ در بعضی روایات آمده است که به نظر می رسد سفیانی یک چشمی است؛ ولی یک چشمی نیست.

در برخی روایات از یک چشمی بودن دجال سخن به میان آمده است. پس این دو گروه روایات بر هم تطبیق می کنند.

و لکن یبقی هذا الإحتمال ضـعیفاً، لأن أکثر الصـفات الوارده فی الدجال لا تنطبق علی السـفیانی و منها إدعاء الربوبیه و عجائب السحر؛

ولکن این احتمال ضعیف است؛ چون بیش تر روایات دجال مثل ادعای ربوبیت و جادوگری وی بر سفیانی قابل تطبیق نیست.

سفیانی و دجال دو شخص متفاوتند

- ما در کتاب "تا ظهور" بیان کردیم که سـفیانی با جریان دجال فرق دارد. محدوده حرکت سـفیانی به شام و عراق و حجاز و بخشی از جنوب ایران منحصر می شود و سرلوحه برنامه او، دشمنی با اهل بیت و تشیع

است؛ ولی دجال ادعای ربوبیت می کند و حدود حرکت او در سطح وسیع و همه دنیا جز یکی دو مکان است. (۱)

اگرچه می بینیم در روایات ما از دجال زیاد صحبت نشده، بدان دلیل است که دجال عنوانی برای سفیانی است. بنده این معنا را در کلمات مرحوم آقای ملاصالح مازندرانی دیدم؛ البته ایشان هم به قطع و یقین معنای مذکور را اراده نکرده است.

احتمال چهارم: دجال یک جریان است

و إحتمال آخر أن یکون الدجال أو الدجال تعبیرا مجازیا عن أغراء الحضاره المادیه (تمدن غربی ها) الکاذبه المزیفه أواغراء الدنیا و رفاهیتها الکاذبه... و هو أیضا ضعیف، لصراحه الأحادیث بأنّه شخص حقیقی من نوع خاص یقود حرکه عسکریه و اضلالیه فی آخر الزمان.

- دجال یک جریان است. نظر حضرات آیات مرحوم صدر و مکارم شیرازی (استاد ما) همین است.

و ینبغی التحرز فی بحث أحادیث الدجال من أمرین؛

و شایسته است در بحث دجال از دو امر دوری گردد:

أحدهما: أن غالبیه أحادیثه تقریبا عن کعب الأحبار؛

اول این که اغلب احادیث دجال از کعب الاحبار است.

- ما بار ها بیان کرده ایم که کعب و کتابش (مولِفا و مولَفا) نزد ما مشکل دارد.

والثاني: أن من عقائد الیهود أن المسیح المنتظر عندهم یقتل الدجال؛ (۲)

از عقاید یهود این است که مسیح منتظر، دجال را به قتل می رساند.

۱- ر.ک : تا ظهور، ج۲، ص۶۳۷.

۲- دراسه أولیه لعلامات الظهور، ص ۲۰.

جلسه ۱۴

اشاره

در سیر بحث دجال به این نکته رسیدیم که سخن علمای ما در کتاب هایشان راجع به دجال، معمولا به عنوان القای حجت است و از باب من فمک ادینک؛ به کارگیری و استفاده علما از چیزی که آن ها قبول دارند؛ یعنی در مقام احتجاج بر اهل سنت برآمده اند؛ اهل سنتی که غالبا منکر وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند؛ هر چند اصل امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را قبول دارند.

احتجاج به وجود دجال برای اثبات عمر طولانی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

سخن اهل سنت این است که چگونه ممکن است امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف این مقدار عمر کند؟ اهل سنت این اشکال را وارد می کنند در حالی که خودشان اذعان دارند به دجالی که از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زنده است و حتی قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و تا امروز در قید حیات است. پس علمای ما معمولا بحث از دجال را برای احتجاج با اهل سنت در کتب شان ذکر می کنند و این که اهل سنت با پذیرش حیات طولانی دجال، به طریق اولی باید وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را قبول کنند.

روایات دجال در کتاب های اهل سنت

اشاره

اکنون به بررسی روایات دجال در کتب اهل سنت می پردازیم؛ اگر چه در منابع ما در مورد دجال بحثی گذرا مطرح شده و در کتب اربعه ما هم

اشاره چنـدانی به دجال نشده است، اما در کتاب های اهل سـنت (در منابع دست اولشان) به قضـیه دجال پرداخته شده و علتش نیز برای بنده نامعلوم است.

روایت اول: روایت ابو سعید خدری

اشاره

فَمَا رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِی صَحِیحِهِ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِی قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله و سلم حَدِیثاً طَوِیلًا عَنِ الدَّجَّالِ.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک روایت مفصل راجع به دجال فرمودند. خود ابو سعید تمام روایت را نقل نمی کند.

«قَالَ یأْتِی» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن صحبت هایشان فرمودند: دجال می آید.

وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیهِ أَنْ یدْخُلَ نِقَابَ الْمَدِینَهِ فَینْتَهِی إِلَی بَعْضِ السِّبَاخِ الَّتِی تَلِی الْمَدِینَهَ؛ و در حالی که ورود به مدینه بر دجال از هر طریقی حرام است و او به نزدیکی مدینه می رسد.

فَیخْرُجُ إِلَیهِ یوْمَئِذٍ رَجُلٌ هُوَ خَیرُ النَّاسِ أَوْ مِنْ خَیرِ النَّاسِ؛

پس مردی که بهترین مردم و یا از بهترین مردم است، به سوی دجال خارج می شود.

فَیقُولُ أَشْهَدُ أَنَّکَ الدَّجَّالُ الَّذِی حَدَّثَنَا رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله و سلم دِیثَهُ؛

پس می گوید: شهادت می دهم تو دجالی هستی که پیامبر برای ما تعریف می کرد.

فَیقُولُ الدَّجَّالُ: أَ رَأَیتُمْ إِنْ قَتَلْتُ هَذَا ثُمَّ أَحْییتُهُ أَ تَشُکُّونَ فِی الْأَمْرِ؛

پس دجـال به طرفـدارنش می گویـد: اگر من این شـخص را بکشم و سـپس او را زنـده کنم، آیـا در امر من شـک می کنیـد؟ (دجال گاهی مـدعی الوهیت و گاهی مـدعی نبوت می شود. او مسـیح دجال است؛ یعنی مسـیح کـذاب است؛ زیرا او ادعا می کند من مسیح هستم و کارهای خدایی

انجام می دهم! مسیحی که آقایان ادعا می کنند ابن الله و یا هوالله (نعوذ بالله) است).

فَيقُولُونَ: لا؛ پس می گویند: نه.

قَالَ: فَيقْتُلُهُ ثُمَّ يحْييهِ؛ دجال آن مرد را می کشد و سپس او را زنده می کند. فَيقُولُ: حِينَ يحْييهِ وَ الله مَا كُنْتُ فِيكَ قَطُّ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الْآنَ؛ مقتول وقتی زنده شد، می گوید: من به کذاب بودن تو شناخت و بصیرت داشتم؛ هرچند اکنون بصیرتم مبنی براین که تو همان مسیح دجال هستی، افزوده شد.

قَالَ: فَيرِيدُ الدَّجَّالُ أَنْ يقْتُلَهُ فلا يسَلَّطُ عَلَيهِ؛ پس، دجال دوباره کشتن مرد را اراده می کند، ولی براو مسلط نمی شود.

و بلغنی أنه يجعل علی حلقه صفيحه من نحاس؛ خضر يعنی ورقی از مس برابر گلو و سينه اش به عنوان سپر گذاشته و مانع ضربت دجال به خودش می شود.

و بلغنی أنه الخضر الذی يقتله الدجال ثم يحييه. (۱)

معمر که از زهری نقل می کند، بیانی دارد مبنی بر این که شخص درگیر شونده با دجال، حضرت خضر است. طرز قتل او و از سوی خضر این گونه است که دجال را خفه می کند.

نکته

این روایت راجع به آخر عمر دجال است که به مدینه نزدیک شده و حضرت خضر مقابل او می ایستد. دجال مطرح شده در روایت اهل سنت، وجود دارد و خضر هم زنده است. این روایت در منابع دست اول اهل سنت است.

۱- معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ج۳، ص۱۸۳.

مصادر روایت

راویان شیعه، مرحوم اربلی در کشف الغمه (ج۳، ص۲۹۱) و زهره المقول ابن شدقم (م ۱۰۳۳) و علامه مجلسی در بحارالانوار (ج۵۱، ص۹۸) روایت را نقل کرده اند، و هرسه منبع ذکر می کنند که روایت را از صحیح مسلم نقل می کنند، و این بدان معناست که روایت مذکور در کتب و طرق شیعه نیامده است.

روایت در کتب اهل سنت در صحیح بخاری (ج۹، ص۷۶) و بعد او صحیح مسلم (ج۴، ص۲۰۲۵۶) آمده؛ ولی هردوروایت را با همان عبارت و نص عبدالرزاق نقل می کنند. عبدالرزاق (م۲۱۱) صاحب مصنف و از بزرگان اسلام است و نزد اهل سنت جایگاه بسیار والایی دارد (البته خودش، نه کتاب وی).

ذهبی می گوید: بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کسی مثل عبدالرزاق درسش شلوغ نبود. بعضی مدعی هستند که وی شیعه بوده؛ عقیده بنده نیز این است که عبدالرزاق از ولایت مدارها است و به ولایت اهل بیت معتقد بوده است. کسی که کتاب نجاشی (۱) را مطالعه کند، به این مطلب اذعان می کند. ایشان شخصیتی است که مورد قبول مسلمین است. روایت را ایشان در مصنف خودش (ج۱۱، ص۳۹۳) نقل می کند. ما نسبت به عبدالرزاق ایرادی نداریم. اگر نسبت به معمر هم اغماض کنیم؛ ولی راجع به زهری خیلی حرف داریم. اهل سنت این متن را تلقی به قبول و به آن اعتماد کرده؛ به همین دلیل در کتب دست اول خودشان نقل کرده اند. کتاب السنه شیبانی (ص۱۱۷)، سنن الکبری بیهقی تا مسند ابی

۱- رجال نجاشی، ص ۳۸۰.

یعلی (ج۲، ص۵۳۴)، معجم الکبیر (ج۷، ص۴۰) و حاکم در مستدرک (ج۴، ص۵۳۷) و... روایت را نقل کرده اند؛ چون این روایت را اهل سنت تلقی به قبول کرده اند بنابراین از نقل سایر مصادر مستغنی هستیم.

بیانی در مورد حضرت خضر علیه السلام

به مناسبت وجود نام حضرت خضر علیه السلام در روایت، مقداری پیرامون خضر علیه السلام صحبت می کنیم.

خضر کیست؟ آیا در روایات ما از خضر سخنی به میان آمده است؟ آیا حیات دارد یا وفات کرده است؟

دیدگاه علامه مجلسی در مورد حضرت خضر علیه السلام

مرحوم مجلسی در مرآه العقول ذیل روایت، بیانی دارد؛ ایشان می فرماید:

المشهور بیننا أنه علیه السلام کان نبیا و الآن من أمه نبیّنا صلی الله علیه و آله و سلم؛

مشهور بین ما این است که خضر پیامبر بوده و اکنون نیز از امت پیامبر ما است. منظور این که خضر زنده است.

و یبقی إلی نفخ الصور، لأنه شرب الماء الحیاه؛

و تا زمان دمیدن صور زنده است؛ چون آب حیات نوشیده است.

و هو مونس للقائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ؛

و او در این دوران مونس حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

و قال عیاض من علماء العامه: قد اضطرب العلماء فی الخضر علیه السلام هل هو نبی أو ولی؛

عیاض، یکی از علمای عامه گفته است: کلام علمای عامه در مورد حضرت خضر علیه السلام مضطرب است که آیا او پیامبر است و یا نبی؟

و احتج من قال بنبوته، بکونه أعلم من موسی علیه السلام إذ یبعد أن یکون الولی أعلم من النبی صلی الله علیه و آله و سلم؛

کسی که قائل به نبوت حضرت خضر است؛ دلیلش این است که خضر از موسی اعلم بود و بعید است که ولی از نبی اعلم باشد.

و بقوله تعالی: {ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی} لأنه إذا لم یفعله بأمره فقد فعله بالوحی، فهذه هی النبوه؛

و دلیل دیگر این که خداوند از زبان حضرت خضر علیه السلام فرمود: این کارها را از پیش خودم انجام ندادم. اگر کارها را به امر خودش انجام نداده باشد، کارها را با وحی انجام داده و این همان نبوت است.

و أجیب بأنه لیس فی الآیه تعیین من بلغه ذلک عن الله تعالی، فیحتمل أن یکون نبی غیره أمره بذلک؛ (۱)

بعضی به این دلیل اشکال وارد کرده اند که در آیه تعیین نشده که ابلاغ به او از طرف خداوند تعالی بوده، چه بسا پیامبر دیگری او را به آن امور امر کرده است.

و قال المازری: القائل بأنه ولی، هو القشیری و کثیر؛

۱- «...عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِیَّ بْنَ مُوسَی الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ: إِنَّ الْخَضِر علیه السلام شَرِبَ مِنْ مَاءِ الْحَیَاهِ فَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوتُ حَتَّی یُنْفَخَ فِی الصُّورِ وَ إِنَّهُ لَیَأْتِینَا فَیُسَلِّمُ فَنَسْمَعُ صَوْتَهُ وَ لَا نَرَی شَخْصَهُ وَ إِنَّهُ لَیَحْضُرُ حَیْثُ مَا ذُکِرَ فَمَنْ ذَکَرَهُ مِنْکُمْ فَلْیُسَلِّمْ عَلَیْهِ وَ إِنَّهُ لَیَحْضُرُ الْمَوْسِمَ کُلَّ سَنَهٍ فَیَقْضِی جَمِیعَ الْمَنَاسِکِ وَ یَقِفُ بِعَرَفَهَ فَیُؤَمِّنُ عَلَی دُعَاءِ الْمُؤْمِنِینَ وَ سَیُؤْنِسُ اللَّهُ بِهِ وَحْشَهَ قَائِمِنَا فِی غَیْبَتِهِ وَ یَصِلُ بِهِ وَحْدَتَهُ. حسن بن علی بن فضال گوید از امام هشتم شنیدم، فرمود: به راستی خضر از آب حیات نوشید و زنده است و نمیرد تا دمیدن در صور، او نزد ما می آید و بر ما سلام می دهد و آوازش را بشنویم و خودش را نبینیم و او هرجا نامبرده شود حاضر گردد و هر کدام از شما نام او را برد بر او سلام دهد. او هر سال در موسم حج حاضر گردد و همه مناسک را بجا آرد و در عرفه وقوف کند و بر دعای مؤمنان آمین گوید و خدا بدو وحشت قائم ما را در حال غیبت بزداید و تنهائی او را مبدل به وصلت کند»؛ (کمال الدین و تمام النعمه؛ ج ۲، باب ۳۸، ح۴، ص ۳۹۰).

مازری می گوید: قشیری و بسیاری از علما از قائلین به ولی بودن حضرت خضر علیه السلام هستند.

و قال الشعبی! هو نبی معمر محجوب عن أکثر الناس؛

شعبی می گوید: حضرت خضر پیامبری است که عمر طولانی دارد و از نظر بیش تر مردم پنهان است.

و حکی الماوردی فیه قولا ثالثا أنه ملک؛ ماوردی می گوید: حضرت خضر پادشاه ملک است. و القائلون بأنه نبی إختلفوا فی کونه مرسلا؛

قائلین به نبوت خضر در مرسل بودن وی اختلاف کرده اند.

فإن قلت: یضعف القول بنبوته لحدیث: لا نبی بعدی؛

اگر گفته شود، قول به نبوت خضر به خاطر حدیث پیامبر مبتنی بر این که «بعد از من پیامبری نیست» ضعیف است.

قلت: المعنی لا نبوه منشأها بعدی، و إلا لزم فی عیسی حین ینزل فإنه بعده أیضا؛

جواب داده می شود منظور از حدیث لا ـ نبی بعدی؛ آن است که ممکن نیست پیامبری بعد از پیامبر خاتم مبعوث شود و اگر غیر از این باشد، اشکال مذکور راجع به حضرت عیسی علیه السلام نیز پیش می آید؛ زیرا حضرت عیسی علیه السلام، هنگام ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با منصب نبوت می آید. پس اگر پیامبری قبل از پیامبر ما حیات داشته و الان هم موجود باشد، روایت «لا نبی بعدی» چنین پیامبری را نفی نمی کند. منظور روایت، پیامبری است که منشأش بعد از نبوت پیامبر ما باشد.

و قال الثعلبی: (۱) قد إختلف فقیل: کان فی زمن إبراهیم علیه السلام؛

۱- صاحب تفسیر الکشف و البیان عن تفسیر القرآن؛ تفسیر روایی، قرن پنجم، م ۴۲۷، از قدیمی ترین تفاسیر اهل سنت است.

حضرت خضر زمان حضرت ابراهیم بوده است.

و قیل: بعده بقلیل؛ بعد ابراهیم مدت کوتاهی بوده.

و قیل: بعده بکثیر؛ بعد ابراهیم مدت زیادی بوده است.

اما بیان علامه مجلسی

و حکایات إجتماعهم به فی مواضع الخیر و أخذهم منه و سؤالهم له و جوابه لهم لا تحصی کثره؛ (۱)

ملاقات هایی که با حضرت خضر در امکنه شریف اتفاق افتاده و گرفتن مسائل و سوال و جواب از او به جهت کثرت، قابل شمارش نیست.

و شذ بعض المحدثین فأنکر حیاته؛

و بعضی از محدثین عامه، منکر حیات او شده اند.

کتاب فردوس الأخبار از کتاب های ارزشمند اهل سنت

ضمن این که روایتی از اهل سنت به همین مضمون وارد شده است. روایتی از ابن شیرویه، ابن شهردار دیلمی صاحب کتاب فردوس الاخبار نقل شده است. این کتاب از کتاب های بسیار قدیمی و خوب اهل سنت است؛ تقریبا هزار سال قبل، مولف آن وفات کرده؛ این کتاب پنج جلدی از مصادر بحارالانوار است. ده هزار حدیث دارد. در چاپ اول، هزار حدیث از این کتاب را حذف کرده اند (کمیته ای از اهل سنت زیر نظر سلفیان سعودی، مربوط به حذف روایاتی که صلاح نمی بینند، این کار را انجام داده است). در چاپ دوم نیز ۱۰۰۰ حدیث را حذف کرده اند. البته یادشان نبوده که در مقدمه کتاب نوشته اند: یحتوی علی عشره آلاف حدیث؛ در حالی که کتاب اکنون ثمانیه آلاف (۸۰۰۰) حدیث دارد! لذا ممکن است

۱- مجلسی، مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۶، ص۲۰۷.

در چاپ سوم این جمله را از مقدمه حذف کنند!

این کتاب از مصادر بحارالانوار است. حدیث فردوس الاخبار (ج۲، ص۲۰۲) از انس، خادم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

ما در شخصیت انس تامل داریم. انس جز کسانی است که امام صادق علیه السلام نسبت به وی نظر مثبتی نداشتند و می فرمودند: سه نفرند که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دروغ می بستند. با این حال، ایشان حدیث مذکور را نقل می کند و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استناد نمی دهد.

خضر و الیاس، دو پیامبر جاودان

الخضر فی البحر و إلیاس فی البر، یجتمعان کل لیله عند الردم الذی بناه ذو القرنین بین الناس و بین یأجوج و مأجوج و یحجان کل سنه، و یشربان من زمزم شربه تکفیهما إلی قابل، طعامهما ذلک؛ (۱)

خضر در دریا و الیاس در خشکی است. هر شب کنار سدی که ذوالقرنین بین مردم و یاجوج و ماجوج بنا کرد، اجتماع دارند. هر سال حج می روند و از زمزم، مقداری آب می نوشند که آن ها را تا سال آینده از نوشیدن بی نیاز می کند، غذایشان همین است.

روایت مذکور در مصادر ما نیامده است.

۱- ابن شیرویه، ابن شهردار دیلمی، الفردوس شهردار، ج۲، ص۲۰۲، ح۳۰۰۰ مرسلا، عن أنس بن مالك؛ کنز العمال، ج۱۲، ص۷۱؛ عن الحارث.

جلسه ۱۵

اشاره

سخن در مورد روایـات دجال در کتب اهل سـنت بود که بحث درگیری حضـرت خضـر علیه السـلام با دجال در کتب عامه به میـان آمـد. البته در منابع خودمان درگیری حضـرت خضـر علیه السـلام با دجال را نیافتیم. به همین مناسـبت ما فصـلی راجع به خضـر از نگاه روایات شـیعه، شروع کرده و ضمن اشاره به چند روایت در این زمینه، شخصیت خضر علیه السلام و نقش ایشان را در دوران غیبت از کتب خاصه بیان کردیم. حال روایات باقی مانده را مرور می کنیم.

طول عمر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و استدلال به عمر خضر علیه السلام

معمولاًـ ائمه علیهم السـلام هنگام سـخن گفتن از حضـرت خضـر علیه السـلام؛ مسـئله طول عمر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف و غیبت آن بزرگوار را مطرح می کردند. گویا قضـیه حیات و طولانی بودن عمر حضـرت خضـر و غایب بودن ایشان جزء فرهنـگ و مسائـل مورد قبول و از مسـلمات بوده است. همچنین افراد وقتی از طولاـنی بودن عمر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف و غیبت ایشان از ائمه سوال می کردند، ائمه به زنده بودن و طولانی بودن عمر حضـرت خضر علیه السلام اشاره می کردند.

روایتی که از عامه نقل کردیم، گویای این مطلب بود که عمر خضـر بر اساس روایت خود اهل سـنت، طولانی و تا زمان ظهور دجال خواهد

بود؛ هرچند در این که دجال قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و یا بعد از ظهور باشد، اختلاف است.

بعضی از اهل سنت با توجه به آیه ۵۷ سوره مریم:

{وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيا. وَ رَفَعْناهُ مَكاناً عَلِيا}،

قائلند که حضرت ادریس زنده است؛ ولی غالب علمای ما این بیان را قبول ندارند.

کلامی از امام حسن مجتبی علیه السلامدر پاسخ به فرد سائل

اشاره

روایتی از کتاب محاسن برقی نقل شده است؛ محاسن از قدیمی ترین کتبی است که قمی ها نوشتند:

عنه عن أبيه عن أبى هاشم الجعفرى رفع الحديث قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: دخل أمير المؤمنين عليه السلام المسجد ومعه الحسن عليه السلام فدخل رجل، فسلّم عليه، فرد عليه شبيها بسلامه فقال: يا أمير المؤمنين جئت أسألك. فقال: سل. قال: أخبرنى عن الرجل إذا نام أين تكون روحه؟ و عن المولود الذى يشبه أباه كيف يكون؟ و عن الذكر و النسيان كيف يكونان؟ قال: فنظر أمير المؤمنين عليه السلام الى الحسن عليه السلام فقال أجبه. فقال الحسن: إن الرجل إذا نام فإن روحه متعلقه بالريح، و الريح متعلقه بالهواء، فإذا أراد الله أن يقبض روحه جذب الهواء الريح و جذبت الريح الروح، و إذا أراد الله أن يردها فى مكانها جذبت الروح الريح، و جذبت الريح الهواء، فعادت إلى مكانها، و أما المولود الذى يشبه أباه، فإن الرجل إذا واقع أهله بقلب ساكن و بدن غير مضطرب وقعت النطفه فى الرحم، فيشبه الولد أباه، و إذا واقعها بقلب شاغل و بدن مضطرب، فوقعت النطفه فى الرحم، فإن وقعت على عرق من عروق أعمامه يشبه الولد أعمامه، و إن وقعت على عرق من عروق أخواله يشبه الولد أخواله، و أما الذكر و النسيان، فإن القلب فى حق و الحق مطبق عليه، فإذا أراد الله أن يذكر القلب سقط الطبق، فذكر، فقال الرجل: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، و أشهد أنّ أباك أمير المؤمنين وصى محمد حقا

حقاً، و لم أزل أقوله، و أشهد أنك وصيه، و أشهد أنّ الحسين وصيك، حتى أتى على آخرهم، فقال: قلت لأبی عبد الله علیه السلام : فمن کان الرجل؟ قال: الخضر علیه السلام؛ (۱)

امیرمؤمنان علیه السلام وارد مسجد شد و همراه او امام حسن علیه السلام بود. سپس مردی داخل مسجد شد و سلام کرد. حضرت امیر همان گونه که آن مرد سلام کرده بود، جواب فرمودند. پس آن مرد گفت: آمده ام سوال کنم یا امیرمومنان! مرا آگاه کن از انسان که وقت خوابیدن روحش کجا می رود؟ واین که چرا فرزند شبیه پدرش است؟ و به یاد آمدن و فراموشی چگونه است؟ حضرت أمیر المؤمنین به امام مجتبی علیه السلام فرمود: ای أبا محمّد! پاسخش را بده.

امام مجتبی علیه السلام فرمود: همانا انسان وقتی می خوابد، روح آدمی مرتبط به بادها است. اگر خداوند بازگشت روح را به بدن صاحبش اجازه ندهد، هوا ریح را جذب می کند و ریح نیز روح را به سمت خود می کشد. اگر خدای تعالی اجازه فرماید که آن روح به صاحبش برگردد، همان روح، ریح را جذب نموده و آن ریح هوا را، و روح مراجعت نموده و در بدن صاحبش جای می گیرد. علت شباهت برخی از فرزندان به عموها و دایی ها این است که هر گاه انسان با دلی آسوده و بدنی غیر مضطرب با همسر خود نزدیکی کند، نطفه در کیسه رحم ساکن شده و فرزند به پدر خود شبیه می شود و چنانچه عمل نزدیکی با دلی ملتهب و جسمی مضطرب انجام شود در این صورت نطفه در رحم ساکن شده (پس نطفه بر یکی از رگ ها قرار می گیرد) که اگر آن رگ های عموها باشد شبیه عموها شده و اگر بر رگ های دایی ها قرار بگیرد شبیه ایشان می شود.

ذکر و فراموشی: قلب انسان در جعبه و حقّه کوچکی قرار دارد، و بر آن حقّه سرپوشی نهاده شده است. هرگاه خداوند اراده کند که قلب به خاطر آورد، آن سرپوش کنار رود؛ پس قلب فراموش شده را به یاد آورد.

آن فرد سائل گفت: شهادت می دهم که هیچ معبودی جز اللّه نیست و شریکی

۱- برقی، محاسن، ج۲، ص۳۳۲ – ۳۳۳، ح ۹۹.

نـدارد و این که محمّـد رسول خـدا و بنـده او است و شـهادت می دهم که پـدرت، امیرالمومنین جانشـین بر حق پیـامبر است و پیوسـته نیز بدان معترف بودم و شـهادت می دهم که تو وصـی پدرت و جانشـین اویی! و شـهادت می دهم که حسـین بن علی وصـی و جانشین پدرش پس از تو است. سپس تا به آخر ائمه را نام برد. راوی از امام صادق علیه السلام سوال می کند که آن سائل که بود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: خضر.

این روایت در کافی شـریف هم آمـده، ضـمن این که حضـرت خضـر علیه السـلام پس از نام بردن دوازده امام، به امیر مومنان سلام می کند.

روایت، طبق نقل اصول کافی

وَ السَّلَامُ عَلَیـکَ یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ رَحْمَهُ الله وَ بَرَکَاتُهُ، ثُمَّ قَامَ فَمَضَـی، فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ :یا أَبَا مُحَمَّدٍ! اتْبَعْهُ فَانْظُرْ أَینَ یقْصِـدُ؟ فَخَرَجَ الْحَسَنُ بن عَلِی علیه السـلام فَقَالَ :مَا کَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجاً مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَا دَرَیتُ أَینَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ الله فَرَجَعْتُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَأَعْلَمْتُهُ .فَقَالَ: یا أَبَا مُحَمَّدٍ! أَ تَعْرِفُهُ؟ قُلْتُ: الله وَ رَسُولُهُ وَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ أَعْلَمُ. قَالَ :هُوَ الْخضِرُ؛ (۱)

حضـرت أمیر علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود:ای أبا محمّد! برو دنبالش ببین کجا می رود؟ او به دنبالش رفت؛ ولی اثری از او نیافته و گفت: همین که پایش را از مسـجد بیرون گذاشت، متوجّه نشدم به کجا رفت. خدمت پدر رسـیدم و جریان را باز گفتم. آن حضـرت فرمود:ای ابا محمّـد! آیا دریافتی او که بود؟ گفتم: خـدا و رسول و أمیر المؤمنین داناترنـد. فرمود: او خضر علیه السلام بود.

زنده بودن خضر علیه السلام در عصر ائمه اطهار علیهم السلام

اشاره

نکته: از این روایت استفاده می شود که حضرت خضر درآن زمان در

۱- کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص۵۲۶، بَابُ مَا جَاءَ فِی الِاثْنَیْ عَشَرَ وَ النَّصِّ عَلَیْهِم؛ ح ۱.

قیـد حیـات بوده است. روایت مـذکور از روایاتی است که فقط شـیعه آن را نقل می کنـد و حتی یک منبع از منابع عامه آن را نیاورده است.

مصادر روایت

روایـت را محـاسن برقی (ج۲، ص۳۳۲–۳۳۳)، اصول کـافی (ج ۱، ص۵۲۶)، اثبات الوصـیه (ص ۱۳۶)، کمال الـدین و تمام النعمه، (ج ۱، ص۳۱۵)، علل الشـرائع (ج ۱، ص۹۸)، تفسـیر قمی (ج۲، ص۴۴) و... نقل کرده انـد. مـدارک مذکور از قوّت بسیار محکمی برخوردار است. بنابراین، مدارک قائلین به حیات خضر همین هاست.

روایتی دیگر: امام عسکری علیه السلام و معرفی جانشین خود

حدثنا علی بن عبد الله الوراق قال: حدثنا سـعد بن عبد الله، عن أحمد بن إسـحاق بن سعد الأشعری قال: دخلت علی أبی محمد الحسن بن علی و أنا أرید أن أسأله عن الخلف [من] بعده، فقال لی مبتدئا: یا أحمد بن إسـحاق إن الله تبارک و تعالی لم یخل الأـرض منـذ خلق آدم علیه السـلام و لاـ یخلیها إلی أن تقوم الساعه من حجه لله علی خلقه، به یـدفع البلاء عن أهل الأرض و به ینزل الغیث و به یخرج برکات الأرض. قال: فقلت له: یا ابن رسول الله! فمن الإمام و الخلیفه بعدک؟ فنهض علیه السـلام مسـرعا فـدخل البیت، ثم خرج و علی عـاتقه غلاـم کـأن وجهه القمر لیله البـدر من أبناء الثلاث سـنین. فقال: یا أحمـد بن إسـحاق! لولا کرامتـک علی الله عز و جـل وعلی حججه ما عرضت علیک ابنی هـذا، إنه سـمی رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم و کنیه، الذی یملأ الأرض قسـطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً. یا أحمد بن إسـحاق! مثله فی هذه الأمه مثل الخضر علیه السلام، و مثله مثل ذی القرنین، والله لیغیبن غیبه لا ینجوا فیها من الهلکه إلا من ثبته الله عز و جل علی القول بإمامته و وفقه [فیها] للدعاء

بتعجیل فرجه (۱) فقال أحمد بن إسحاق: فقلت له: یا مولای فهل من علامه یطمئن إلیها

۱- تبلیغات شدید و زرق و برق و مسائل مادی، بسیاری از مردم را در آن دوران غیبت متزلزل می کند،... قَالَ: یا زُرَارَهُ إِذَا أَدْرَکْتَ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِیکَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَکَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی»؛ (کافی، ج ۱، ص۳۳۷). در چنین موقعیتی باید از خداوند عزوجل بخواهیم که جزء گمراهان نباشیم، یا اللَّهُ یا رَحْمَانُ یا رَحِیمُ یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلَی دِینِک (بحار الأنوار، ج ۹۲، ص۳۲۶) خیلی ها سال ها سرسفره ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بودند؛ نمک خوردند، ولی نمکدان شکستند و دینشان را به دنیای دیگران فروختند. دوران غیبت دوران سختی است، دوران مرحوم صدوق (م۳۸۱) با این که ۱۲۱ سال از زمان غیبت(۲۶۰) می گذرد؛ بنا به فرموده ایشان دوران شک و تردید در امر غیبت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است. شیخ صدوق در مقدمه کمال الدین می گوید: انگیزه من در تألیف این کتاب آن بود که چون آرزویم در زیارت علی بن موسی الرّضا علیه السلام برآورده شد، به نیشابور برگشتم و در آن جا اقامت گزیدم، و دیدم بیش تر شیعیانی که به نزد من آمد و شد می کردند، در امر غیبت حیرانند و درباره امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف شبهه دارند و از راه راست منحرف گشته و به رأی و قیاس روی آورده اند. پس با استمداد از اخبار وارده از پیامبر اکرم و ائمّه اطهار: تلاش خود را در ارشاد ایشان به کار بستم تا آن ها را به حقّ و صواب دلالت کنم. تا این که شیخی از اهل فضل و علم و شرف که از دانشمندان قم بود، از بخارا بر ما وارد شد. من به جهت آن که وی دیندار و خوش فکر و راست کردار بود، از دیر زمان آرزوی ملاقات او را داشتم و مشتاق دیدار او بودم و او شیخ نجم الدّین، محمّد بن حسن بن محمّد بن احمد بن علی بن صلت؛ بود و پدرم از جدّ او، محمّد بن احمد بن علی بن صلت روایت می کرد و علم و عمل و زهد و فضلش را می ستود و احمد بن محمّد بن عیسی با آن فضل و جلالتی که داشت، از ابو طالب عبد اللَّه بن صلت قمّی روایت می کرد و باقی بود تا آن که محمّد بن حسن صفّار او را دیدار و از او روایت کرد. پس چون خدای تعالی مرا به این شیخ که از این خاندان رفیع بود، رسانید، او را سپاس گفتم که دیدارش را نصیبم ساخت و به برادریش گرامی ام داشت و دوستی و صفایش را به من ارزانی فرمود. یک روز که برایم سخن می گفت، کلامی از یکی از فلاسفه و منطقیان بزرگ بخارا نقل کرد که آن کلام او را در مورد قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف حیران ساخته بود و به واسطه طول غیبتش و انقطاع اخبارش او را به شکّ و تردید انداخته بود. پس من فصولی در اثبات وجود آن حضرت(بیان کرده و اخباری از پیامبر اکرم و ائمّه اطهار: در غیبت آن امام، روایت کردم و او بدان اخبار آرامش یافت و شکّ و تردید و شبهه را از قلب او زایل ساخت و احادیث صحیحی را که از من فرا گرفت به سمع و طاعت و قبول و تسلیم پذیرفت و از من درخواست کرد که در این موضوع کتابی برایش تألیف کنم. من نیز درخواست او را پذیرفتم و به او وعده دادم که هر گاه خداوند وسایل مراجعتم را به محلّ استقرار و وطنم- شهری- فراهم کند به گردآوری آنچه خواسته است، اقدام کنم. (کمال الدین، شیخ صدوق، ج۱، ص۲- ۳).

قلبی؟ فنطق الغلام علیه السلام بلسان عربی فصیح فقال: أنا بقیه الله فی أرضه، و المنتقم من أعدائه، فلا تطلب أثرا بعد عین یا أحمد بن إسحاق. فقال أحمد بن إسحاق: فخرجت مسروراً فرحاً، فلمّا کان من الغد عدت إلیه، فقلت له: یا ابن رسول الله! لقد عظم سروری بما مننت [به] علی فما السنه الجاریه فیه من الخضر و ذی القرنین؟ (۱) فقال: طول الغیبه یا أحمد. قلت: یا ابن رسول الله و إن غیبته لتطول؟ قال:ای و ربی حتی یرجع عن هذا الأمر أکثر القائلین به (۲) و لا یبقی إلا من أخذ الله عز و جل عهده لولایتنا و کتب فی قلبه الإیمان و أیّده بروح منه (۳) یا أحمد بن إسحاق: هذا أمر من أمر الله، و سرّ من سرّ الله، و غیب من

۱- البته بین ذوالقرنین و حضرت خضر فرق است. حضرت خضر اکنون حیات دارند و مونس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند؛ ولی ذوالقرنین وفات کرده است. دو دفعه غیبت کرد که هر دفعه ۵۰۰ سال طول کشید و سپس ظاهر شد. ممکن است وجه شبه دیگری هم بتوان برای آن ذکرکرد وآن سلطه حضرت بر شرق و غرب و همه جهان است، مانند ذوالقرنین که برهمه عالم سلطه پیدا کرد.

۲- به خدا پناه می بریم در دوران غیبت از این که ایمانمان مستودع باشد و مستقر نباشد و یا این که هنگام مرگ به ما گفته شود: لست علی دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم مت یهودیا او نصرانیا!

۳- به قول شاعر: لو فتشوا قلبی رأوا وسطه سطرین قدخطا بلا کاتب / العدل و التوحید فی جانب و حب اهل البیت فی جانبی اگر کسی قلب مرا بشکافد، درون قلب من دو سطر نوشته شده را می بیند که از ازل نقش بسته شده اند، نه این که کسی آن ها را نوشته باشد: یک طرف قلبم نوشته است که من خداشناسم و طرف دیگر آن نوشته شده، حب اهل بیت.

غیب الله، فخذ ما آتیتک و اکتمه وکن من الشاکرین تکن معنا غدا فی علیین؛ (۱)

شیخ صدوق از احمد بن اسحاق بن سعد اشعری چنین روایت می کند: خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و می خواستم راجع به جانشین آن حضرت از ایشان سؤالاتی بکنم. قبل از این که سؤال خود را مطرح سازم، فرمود:ای احمد! خداوند هرگز زمین را خالی از حجت نخواهد گذاشت و از آغاز آفرینش آدم تا روز قیامت این روش جاری خواهد بود. پروردگار به وسیله آن حجت، بلاها را از زمین دفع می کند و برکات خود را بر اهل زمین نازل می کند.

راوی می گوید: عرض کردم: یابن رسول اللّٰه! خلیفه و امام بعد از شما کیست؟ امام پس از این سؤال من، از جای خود با سرعت حرکت کرد و داخل اتاقی شد و بار دیگر در حالی که کودکی را بر روی شانه خود گذاشته بود، وارد شد. صورت کودک مانند ماه تمام می درخشید و در حدود سه سال از عمرش می گذشت. سپس فرمود:ای احمد! اگر نه این بود که نزد خداوند آبرو و شرافت داری و نزد حجت های پروردگار دارای مقام و منزلت هستی، هرگز این کودک را به تو نشان نمی دادم. این کودک با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم همنام و کنیه است و او زمین را پس از ظلم و جور، از عدل و داد پر می کند.

ای احمد! مثل این کودک در میان این امت، مانند خضر و ذی القرنین است. به پروردگار سوگند، این کودک غیبتی خواهد داشت که جز گروهی از معتقدین به امامت ائمه، بقیه هلاک خواهند شد. احمد می گوید: عرض کردم:ای مولای من! او علامتی دارد که قلبم اطمینان پیدا کند؟ در این هنگام کودک شروع به سخن گفتن کرد و با زبان عربی فصیحی گفت: أنا بقیه اللّٰه فی أرضه و المنتقم من أعدائه فلا تطلب أثرا بعد عین یا احمد بن اسحاق؛ یعنی من ذخیره الهی در زمین او هستم و نیز از دشمنانش انتقام می گیرم. پس بعد از این دیگر اثری از آن نخواهی یافت، ای احمدبن اسحاق!

۱- شیخ صدوق، کمال الدین، ج۲، ص۳۸۴، ب۳۸، ح۱؛ معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ج۶، ص۸۹.

احمد می گوید: من پس از این جریان خوشحال از منزل امام علیه السلام بیرون شدم و روز بعد، بار دیگر خدمت امام رسیدم و عرض کردم: یابن رسول اللَّه! من دیروز بسیار مسرور شدم و از منتی که بر من نهادی ممنون هستم. اینک بفرمایید سنت های خضر و ذو القرنین در مورد او چیست؟ فرمود: برای این که وی مدت زیادی در غیبت خواهد ماند. عرض کردم: مگر غیبت او بسیار طول می کشد؟

فرمود: آری؛ به خداوند سوگند او به اندازه ای در پشت پرده غیبت بماند تا آن که گروهی از معتقدین امامت از عقیده خود برگردند و جز افرادی که خداوند میثاق ولایت ما را از آنان گرفته و روح ایمان را در آنان تقویت فرموده، ثابت نخواهد ماند.ای احمد! این از اسرار خداوند است. اکنون این سِر را نگهدار و به کسی اطلاع نده و سپاسگزار باش تا فردای قیامت با ما باشی.

بیان علامه طباطبایی در مورد حضرت خضر و ذوالقرنین

علامه طباطبایی در جلد ۱۳ تفسیر شریف المیزان ذیل آیه {وَ یسئَلُونَکَ عَنِ ذِی الْقَرْنَینِ قُلْ سَأَتْلُواْ عَلَیکُم مِّنْهُ ذِکْرًا}؛ (کهف:۸۳)، بحث مبسوطی راجع به ذوالقرنین دارند؛ ضمن این که می فرمایند: مطالب نقل شده در مورد ذوالقرنین مشتمل بر مطالب شگفت آوری است که هر ذوق سلیمی از آن وحشت نموده و بلکه عقل سالم آن را محال می داند و عالم وجود هم منکر آن است. (۱) ایشان بیانی نیز در مورد حضرت خضر علیه السلام دارند:

لم یرد ذکره فی القرآن إلا ما فی قصه رحله موسی إلی مجمع البحرین، و لا ذکر شی ء من جوامع أوصافه إلا ما فی قوله تعالی: {فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَیْناهُ رَحْمَهً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً}؛ (کهف:۶۵) و الذی یتحصل من الروایات النبویه أو الوارده من طرق أئمه أهل البیت فی قصته، ففی روایه محمد بن عماره عن الصادق علیه السلام: أنّ الخضر

۱- ترجمه المیزان، ج ۱۳، ص ۵۱۰.

کـان نبیّاً مرسـلا - بعثه الله تبارک و تعالی إلی قومه، فـدعاهم إلی توحیـده - و الإقرار بأنبیائه و رسـله و کتبه، و کان آیته أنه لا یجلس علی خشبه یابسه - و لا أرض بیضاء إلا أزهرت خضراء - و إنما سمی خضرا لذلک، و کان اسمه تالیا بن مالک بن عابر بن أرفخشـد بن سام بن نوح الحـدیث، و یؤیـد ما ذکر من وجه تسـمیته ما فی الدر المنثور، عن عده من أرباب الجوامع عن ابن عبـاس و أبی هریره عن النبی صـلی الله علیه و آله و سـلم قال: إنما سـمی الخضـر خضـراً، لأنّه صـلی علی فروه بیضاء - فاهتزت خضراء؛ (۱)

قرآن کریم درباره حضـرت خضـر علیه السـلام فقط همین داسـتان رفتن موسـی به مجمع البحرین را ذکر کرده است و از جمیع اوصافش مطلبی ذکر نکرده است، تنها مطلب همین است که می فرمایـد: «فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَیناهُ رَحْمَهً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً». آنچه از روایات نبوی و روایات وارد شده از اهل بیت علیهم السـلام در داسـتان خضر رسیده است، چه می توان فهمیـد؟ از روایت محمـد بن عماره که از امام صادق علیه السـلام نقل شـده و در بحث روایتی آینـده خواهد آمد؛ چنین برمی آیـد که آن جنـاب پیغمـبری مرسـل بوده که خـدا او را به سوی قومش مبعوث فرموده بود و او مردم خود را به سوی توحیـد و اقرار به انبیا و فرسـتادگان خـدا و کتب انبیای پیشـین دعوت می کرده و معجزه اش این بوده که روی هیچ چوب خشـکی نمی نشسـته، مگر آن که سبز می شده و بر هیچ زمین بی علفی عبور نمی کرده مگر آن که سبز و خرم می گشـته و اگر او را خضر نامیدند به همین جهت بوده است و این کلمه با اختلاف مختصـری در اعراب آن در عربی به معنای سبزی است، و در صورتی که اسم اصلی وی تالی بن ملکان بن عابربن ارفخشد بن سام بن نوح است... مؤید این حدیث در وجه نامیدن او به

۱- طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص۳۵۲.

خضـر مطلبی است که در الدر المنثور از عده ای از ارباب جوامع حدیث از ابن عباس و ابی هریره از رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم نقل شده که فرمود: خضـر را بدین جهت خضر نامیدند که وقتی روی پوستی سفید رنگ نماز گزارد، آن پوست سبز شـد و در بعضـی از اخبار مانند روایت عیاشـی از برید منسوب به امام باقر علیه السـلام یا امام صادق علیه السـلام آمده که خضـر و ذو القرنین دو مرد عالِم (دانشـمند) بودنـد نه پیغمبر؛ و لیکن آیات نازل شـده در داسـتان خضـر و موسـی خالی از این ظهور نیست که وی نبی بوده، و چطور ممکن است بگوییم نبی نبوده، درحالی که در آن آیات آمده که حکم بر او نازل شده است. (۱)

۱- ترجمه المیزان، ج ۱۳، ص۴۸۸.

جلسه ۱۶

ادامه بحث علامه طباطبایی در خصوص زندگی و حیات خضر علیه السلام

ادامه بحث علامه طباطبایی در خصوص زندگی و حیات خضر علیه السلام(۱)

از اخبار متفرقه ای که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده، برمی آید که خضر تا کنون زنده است و هنوز از دنیا نرفته است. و از قدرت خدای سبحان

۱- «و یظهر من أخبار متفرقه عن أئمه أهل البیت :أنه حی لم یمت بعد و لیس بعزیز علی الله سبحانه أن یعمر بعض عباده عمرا طویلا- إلی أمد بعید و لا أن هناک برهانا عقلیا یدل علی استحاله ذلک. و قد ورد فی سبب ذلک فی بعض الروایات (الدر المنثور عن الدار قطنی و ابن عساکر عن ابن عباس من طرق العامه (احتمال اول) أنه ابن آدم لصلبه و نسی ء له فی أجله حتی یکذب الدجال و فی بعضها (احتمال دوم) أن آدم علیه السلام دعا له بالبقاء إلی یوم القیامه، و فی عده روایات من طرق الفریقین (احتمال سوم) أنه شرب من عین الحیاه التی هی فی الظلمات حین دخلها ذو القرنین فی طلبها و کان الخضر فی مقدمته فرزقه الخضر و لم یرزقه ذو القرنین، و هذه و أمثالها آحاد غیر قطعیه من الأخبار لا سبیل إلی تصحیحها بکتاب أو سنه قطعیه أو عقل. و قد کثرت القصص و الحکایات و کذا الروایات فی الخضر بما لا یعول علیها ذو لب کروایه خصیف أربعه من الأنبیاء أحیاء اثنان فی السماء: عیسی و إدریس، و اثنان فی الأرض الخضر و إلیاس- فأما الخضر فإنه فی البحر و أما صاحبه فإنه فی البر. و روایه العقیلی عن کعب قال: الخضر علی منبر بین البحر الأعلی و البحر الأسفل، و قد أمرت دواب البحر أن تسمع له و تطیع، و تعرض علیه الأرواح غدوه و عشیه. و روایه کعب الأحبار: أن الخضر بن عامیل رکب فی نفر من أصحابه- حتی بلغ بحر الهند و هو بحر الصین فقال لأصحابه: یا أصحابی ادلونی فدلوه فی البحر أیاما و لیالی- ثم صعد فقالوا: یا خضر ما رأیت؟ فلقد أکرمک الله و حفظ لک نفسک فی لجه هذا البحر- فقال استقبلنی ملک من الملائکه فقال لی: أیها الآدمی الخطّاء إلی أین؟ و من أین؟ فقلت: إنی أردت أن أنظر عمق هذا البحر. فقال لی: کیف؟ و قد أهوی رجل من زمان داود علیه السلام لم یبلغ ثلث قعره حتی الساعه و ذلک منذ ثلاث مائه سنه، إلی غیر ذلک من الروایات المشتمله علی نوادر القصص»؛ (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص۳۵۳).

دور نیست که بعضـی از بندگان خود را عمری طولانی دهد و تا زمانی طولانی زنده نگه دارد. برهانی عقلی هم بر محال بودن طول عمر نداریم و به همین جهت نمی توانیم عمر طولانی را انکار کنیم. علاوه بر این که در بعضی روایات (در المنثور از دار قطنی و ابن عساکر از ابن عباس) از طرق عامه (احتمال اول) سبب این طول عمر هم ذکر شـده است. در روایتی که در المنثور از دارقطنی و ابن عساکر از ابن عباس نقل کرده انـد چنین آمـده که او فرزنـد بلا فصل آدم است و خـدا بدین جهت زنده اش نگه داشـته تا دجال را تکذیب کند و در بعضـی دیگر (احتمال دوم) که در درالمنثور از ابن عساکر از ابن اسحاق روایت شده، نقل شده که آدم برای بقای او تا روز قیامت دعا کرده است. (۱)

در تعـدادی از روایات (احتمال سوم) که از طرق شـیعه و سـنی رسیده،آمـده است که خضـر از آب حیات که واقع در ظلمات است، نوشیده؛ چون وی در پیشاپیش لشکر ذو القرنین که در طلب آب حیات بود، قرار داشت. خضر به آن رسید و ذو القرنین نرسـید. این روایـات و امثـال آن روایـات آحادی است که به صـدورش قطع نـداریم و از قرآن کریم و سـنت قطعی و عقل هم دلیلی بر توجیه و تصحیح این روایات نداریم.

قصـه هـا و حکایـات و همچنیـن روایـات دربـاره حضـرت خضـر علیـه السـلام بسـیار است؛ لیکن صـحبت هـایی است که هیچ خردمندی به آن اعتماد نمی کند؛ (۲) مانند این روایت که در الدرالمنثور از ابن شاهین از خصیف

۱- آیا اگر آحاد باشد و سند آن مشکل نداشته باشد لازم است که قطع پیدا کنیم؟

۲- بنـده نمی دانم چرا جنـاب علامـه فرموده که هیـچ خردمنـدی به آن اعتمـاد نمی کنـد؟ آیا روایت مشـکل عقلی دارد؟ اگر مشکل سندی این روایت حل شود، در پذیرفتن روایت چه محذوری داریم؟

نقل شده که چهار نفر از انبیا تاکنون زنده هستند: دو نفر آن ها، یعنی عیسی و ادریس در آسمان هستند و دو نفر دیگر، یعنی خضر و الیاس در زمین هستند؛ خضر در دریا و الیاس در خشکی است.

نیز مانند روایت الدرالمنثور از عقیلی از کعب (۱) که گفته است: خضر در میان دریای بالا و دریای پایین بر روی منبری قرار دارد، و جنبندگان دریا مأمورند اطاعتش کنند و همه روزه، صبح و شام ارواح بر او عرضه می شوند.

یا مانند روایت الدرالمنثور از ابی الشیخ در کتاب العظمه و ابی نعیم در حلیه الاولیاء از کعب الاحبار که گفته است: خضر، فرزند عامیل با چند نفر از رفقای خود سوار شدند و به دریای هند رسیدند و دریای هند همان دریای چین است. در آن جا به دوستانش گفت: مرا به دریا آویزان کنید! چند روز و شب آویزان بود, آن گاه صعود کرد. گفتند:ای خضر! چه دیدی؟ خدا عجب اکرامی از تو کرد که در این مدت در اعماق دریا محفوظ ماندی! گفت: یکی از ملائکه به استقبالم آمد و گفت:ای آدمی زاده خطاکار! از کجا می آیی و به کجا می روی؟ گفتم: می خواهم ته این دریا را ببینم. گفت: چگونه می توانی به ته آن برسی در حالی که از زمان داوود علیه السلام مردی به طرف قعر آن می رود و تا به امروز نرسیده است با این که از آن روز تا امروز سیصد سال می گذرد و روایاتی دیگر از این قبیل روایات که مشتمل بر نوادر داستان ها است. (۲)

۱- عبارت مذکور روایت نیست، بلکه حرف خود کعب است. کعب هم خودش و هم روایاتش (مولِفا و مولَفا) مشکل دارد، هرچند بعضی از معاصرین به وثاقت او تمایل دارند؛ ولی ازنظر ما مردود است.

۲- ترجمه المیزان، ج ۱۳، ص۴۸۹.

نتیجه

خضر زنده است و حیات دارد؛ هر چند در مورد علت حیات او روایات متفاوت است.

ذو القرنین

خصوصیت اول: حضرت خضر علیه السلام جزء نیروهای ذی القرنین بود. علامه طباطبایی در این زمینه در تفسیر المیزان، ج۱۳، ص۳۷۹ بحث مفصلی دارد که شایسته مطالعه است. ایشان می فرماید: (۱)

۱- «لم یعترض لاسمه و لا لتأریخ زمان ولادته و حیاته و لا لنسبه و سائر مشخصاته علی ما هو دأبه فی ذکر قصص الماضین بل اکتفی علی ذکر ثلاث رحلات منه فرحله أولی إلی المغرب حتی إذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئه (أو حامیه) و وجد عندها قوما، و رحله ثانیه إلی المشرق حتی إذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع علی قوم لم یجعل الله لهم من دونها سترا، و رحله ثالثه حتی إذا بلغ بین السدّین وجد من دونهما قوما لا یکادون یفقهون قولا... و الخصوصیات و الجهات الجوهریه التی تستفاد من القصه هی أولا... و ثانیا: أنه کان مؤمنا بالله و الیوم الآخر و متدینا بدین الحق کما یظهر من قوله: «هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکّاءَ وَ کانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا» و قوله: «أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یرَدُّ إِلی رَبِّهِ فَیعَذِّبُهُ عَذاباً نُکْراً وَ أَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً» إلخ و یزید فی کرامته الدینیه أن قوله تعالی: «قُلْنا یا ذَا الْقَرْنَینِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسْناً» یدل علی تأییده بوحی أو إلهام أو نبی من أنبیاء الله کان عنده یسدده بتبلیغ الوحی. و ثالثا: أنه کان ممن جمع الله له خیر الدنیا و الآخره، أما خیر الدنیا فالملک العظیم الذی بلغ به مغرب الشمس و مطلعها فلم یقم له شی ء و قد ذلت له الأسباب، و أما خیر الآخره فبسط العدل و إقامه الحق و الصفح و العفو و الرفق و کرامه النفس و بث الخیر و دفع الشر، و هذا کله مما یدل علیه قوله تعالی: «إِنَّا مَکَّنَّا لَهُ فِی الْأَرْضِ وَ آتَیناهُ مِنْ کُلِّ شَی ءٍ سَبَباً» مضافا إلی ما یستفاد من سیاق القصه من سیطرته الجسمانیه و الروحانیه. و رابعا: أنه صادف قوما ظالمین بالمغرب فعذبهم. و خامسا: أن الردم الذی بناه هو فی غیر مغرب الشمس و مطلعها فإنه بعد ما بلغ مطلع الشمس أتبع سببا حتی إذا بلغ بین السدین. و من مشخصات ردمه مضافا إلی کونه واقعا فی غیر المغرب و المشرق أنه واقع بین جبلین کالحائطین، و أنه ساوی بین صدفیهما و أنه استعمل فی بنائه زبر الحدید و القطر، و لا محاله هو فی مضیق هو الرابط بین ناحیتین من نواحی الأرض المسکونه»؛ (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص۳۷۸ – ۳۷۹).

قرآن کریم متعرض اسم و تاریخ زندگی و ولادت و نسب و سایر مشخصاتش نشده است. البته این رسم قرآن کریم در همه موارد است که در هیچ یک از قصص گذشتگان به جزئیات نمی پردازد. در خصوص ذو القرنین هم به ذکر سفرهای سه گانه او بسنده کرده است: اولین سفرش به مغرب تا آن جا که به محل فرو رفتن خورشید رسیده و دیده است که آفتاب در" عَینٍ حَمِئَهٍ" و یا "حامیه" فرو می رود، و در آن محل با قومی مواجه شد. سفر دومش از مغرب به طرف مشرق بوده، تا آن جا که به محل طلوع خورشید رسیده و در آن جا با قومی مواجه شد که خداوند میان آنان و آفتاب ساتر و حاجبی قرار نداده و سفر سومش تا موضع بین السدین بوده و در آن جا با مردمی مواجه شد که به هیچ وجه حرف و کلام نمی فهمیدند... این چیزی است که قرآن کریم از این داستان آورده و از آنچه آورده چند خصوصیت و جهت جوهری داستان استفاده می شود... .

خصوصیت دوم : او مردی مؤمن به خدا و روز جزا و متدین به دین حق بوده که بنا بر نقل قرآن کریم گفته است: {هذا رَحْمَهٌ مِنْ رَبِّی فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکَّاءَ وَ کانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا} و نیز گفته: { أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یرَدُّ إِلی رَبِّهِ فَیعَذِّبُهُ عَذاباً نُکْراً وَ أَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً}؛ گذشته از این که آیه {قُلْنا یا ذَا الْقَرْنَینِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسْناً} که خداوند اختیار تام به او می دهد؛ خود شاهد بر مزید کرامت و مقام دینی اوست و می فهماند که او به وحی و یا الهام و یا به وسیله پیغمبری از پیغمبران تایید می شده

است، و او را کمک می کرده است.

خصوصیت سوم : او جزء افرادی بوده که خداوند خیر دنیا و آخرت را برای وی جمع کرده بود. خیر دنیا، برای این که سلطنتی به او داده بود که توانست با آن به مغرب و مشرق آفتاب برود، و هیچ چیز جلوگیرش نشود؛ بلکه تمامی اسباب مسخر او باشند و اما آخرت، برای این که او بسط عدالت و اقامه حق در بشر، با صلح و عفو و رفق و کرامت نفس و گستردن خیر و دفع شر در میان بشر سلوک کرد. همه این ها از آیه {إِنَّا مَکَّنَّا لَهُ فِی الْأَرْضِ وَ آتَیناهُ مِنْ کُلِّ شَیءٍ سَبَبا} استفاده می شود؛ علاوه بر آنچه از سیاق داستان بر می آید که چگونه خداوند نیروی جسمانی و روحانی به او ارزانی داشته است.

خصوصیت چهارم : با جماعتی ستمکار در مغرب مواجه شد و آنان را عذاب کرد.

خصوصیت پنجم : سدی بنا کرده که در غیر مغرب و مشرق آفتاب بوده است؛ چون بعد از آن که به مشرق آفتاب رسیده از امری پیروی کرده تا به میان دو کوه رسیده است و از مشخصات سد او علاوه بر این که گفتیم در مشرق و مغرب عالم نبوده، این است که میان دو کوه ساخته شده و این دو کوه را که مانند دو دیوار بوده اند، به صورت یک دیوار ممتد در آورده و در سدی که ساخته پاره های آهن و مس گداخته به کار رفته و قطعا در تنگنایی بوده که آن تنگنا رابط میان دو قسمت مسکونی زمین بوده است.

این گوشه ای از شخصیت خضر و ذی القرنین بود که به مناسبت درگیری خضر و دجال براساس روایت عامه بیان کردیم.

روایت دوم: روایت نواس بن سمعان

روایت دوم: روایت نواس بن سمعان (۱)

نواس روایت مفصلی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد دجال نقل می کند. این روایت در هیچ منبعی از منابع شیعی نیامده و عدم نقل علما دلیل بر ندیدن روایت نبوده، بلکه از این گونه روایات اعراض کرده اند. فقط ابن شدقم (م. ۱۰۳۳) در زهره المقول این روایت را از صحیح مسلم نقل می کند. اهل سنت روایت را در عمده صحاح و مسانیدشان نقل کرده اند و این یکی از مفصل ترین روایات عامه است. این روایت تفاصیل و جزییات دجال را بیان می کند.

مصادر روایت

عبد الرزاق: (ج۱۱، ص۳۹۲، ح۲۰۸۲۲)، ابن أبی شیبه: (ج۱۵، ص۱۳۲، ح۱۹۳۱۳)، أحمد: (ج۶، ص۴۵۴، عن عبد الرزاق)، مسلم: (ج۴، ص۲۲۵۰، ب۲۰، ح۲۹۳۷). ابن ماجه: (ج۲، ص۱۳۵۶، ب۳۳، ح۴۰۷ ۵ همانند مسلم به تفاوت یسیر، بسند آخر، عن النواس بن سمعان الکلابی)، أبو داود: (ج۴، ص۱۱۷، ح۴۳۲۱ همانند روایت مسلم الأولی، مختصرا، به سند آخر، عن النواس بن سمعان البزار: علی ما فی کشف الهیثمی)، الترمذی: (ج۴، ص۵۱۰، ب۵۹، ح۲۲۴۰ همانند روایت مسلم الأولی بتفاوت) و... .

بیان روایت

ما روایت را از صحیح مسلم نقل می کنیم: (۲)

عن نواس بن سمعان قال: ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الدجال ذات غداه فخفض فیه و رفع؛ یک روز صبح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلماز دجال سخن گفت و جزییات و

۱- ایشان را جزء صحابه می دانند، شامی است و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، اسلام آورد و خواهرش را به عقد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آورد؛ ولی این عقد به ازدواج منجر نشد.

۲- مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشیری النیسابوری، صحیح مسلم، ج۴، ص۲۲۵، ح ۵۲۲۸.

تفصیلات او را شرح داد.

حتی ظنناه فی طائفه النخل فلما رحنا إلیه عرف ذلک فینا؛

تا این که گمان کردیم در نزدیکی ما در نخلستان است. پس هنگامی که ما به سوی او رفتیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کاری دارید؟

قلنا: یا رسول الله ذکرت الدجال غداه، فخفضت فیه و رفعت، حتی ظنناه فی طائفه النخل؛

گفتیم: یا رسول الله! صبح از دجال سخن گفتی و جزییات او را شرح دادی، طوری که ما گمان کردیم در نزدیکی ما درنخلستان است!

فقال: غیر الدجال أخوفنی علیکم؛

پیامبر فرمود: از غیر دجال برشما بیش تر می ترسم.

إن یخرج و أنا فیکم فأنا حجیجه دونکم، و إن یخرج و لست فیکم فامرؤ حجیج نفسه، والله خلیفتی علی کل مسلم، إنه شاب قطط؛

جوان و موی فرفری دارد؛ عینه طافئه؛ یک چشمی است.

کأنی أشبّهه، بعبد العزی بن قطن؛ گویا او را شبیه عبد عزی بن قطن می بینم.

فمن أدرکه منکم فلیقرأ علیه فواتیح سوره الکهف؛ پس هرکه او را درک کرد، اوائل سوره کهف را بخواند.

إنه خارج من خله بین الشام و العراق، فعاث یمینا و عاث شمالا؛

دجال از مرز بین شام و عراق خارج می شود؛ فسادی که سریع فراگیر می شود، مثل آتشی که در هیزم افتد؛ شرق و غرب را فرا می گیرد.

یا عباد الله! فاثبتوا؛ای بندگان! ثابت قدم باشید.

قلنا: یا رسول الله و ما لبثه فی الأرض؟ گفتیم: یا رسول الله! مدت توقفش در زمین چقدر است؟

قال: أربعون یوما، یوم کسنه و یوم کشهر و یوم کجمعه و سائر أیامه کأیامکم؛ فرمود: ۴۰ روز که یک روز آن برابر یک سال و یک روز آن برابر یک ماه و یک روز آن برابر یک هفته، و مابقی ایامش مثل ایام شما؛ یعنی

همه حکومتش تقریبا دو سال طول می کشد.

اگر علمای ما به این روایت عمل کنند و محور را این روایت قرار دهند (هرچند به این روایت عمل نکرده اند) چطور قائلند که دجال ظهور کرده و آن را بر مادی گری غربی تطبیق می دهنـد و چگونه قضـیه دجال را یک جریان می داننـد. این تطبیقات با روایت مذکور قابل جمع نیست!

قلنا: یا رسول الله! فذلک الیوم الذی کسنه أتکفینا فیه صلاه یوم؟

گفتیم: یا رسول الله! روزی که در زمان دجال به اندازه یک سال است، آیا نماز یک روز ما را کفایت می کند؟

قال: لا، اقدروا له قدره؛ فرمود: نه، اندازه گیری کنید.

این جاست که برخی از اهل سـنت، بـدعت ها را به جای اجتهادات جایگزین می کنند و این را دلیل براجتهاد می دانند.روایت در کتب ما نیامده است. به شرح روایت مراجعه کنید. (۱)

۱- امـا طریق خوانـدن نماز: شـما درآن روزصـبح تا ظهر را حساب کنیـد (مثلا ۷ ساعت) بعـد از گـذشت این زمان، نماز ظهر بخوانید و سـپس گذشت زمان برای نماز عصـر و مغرب و عشا را حساب کرده و بعد از طی زمان هرکدام، نماز آن نوبت را به جا آورید. پس در یک روز که وسعت یک سال است، این گونه نماز بخوانید.

جلسه ۱۷

چرا در کتاب های عامه از دجال، به مسیح دجال تعبیر می شود؟

معمولاً در کتاب های عامه از دجال به مسیح دجال تعبیر می کنند. چرا؟

مُعلِق در بحارالانوار ج۸۸، ص۹۲، ذیل دعای مفصلی که مرحوم مجلسی در عید اضحی آورده است، عبارت قابل توجهی در توضیح حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم: «وأعوذ بک من فتنه المسیح الدجال» دارد، ایشان می فرماید:

عندی أنّ المراد بالمسیح الدجال فی حدیث النبی صلی الله علیه و آله و سلم: و أعوذ بک من فتنه المسیح الدجال هو المسیح الکذاب، یخرج قُبَیل ظهور المسیح الصادق علیه الصلاه و السلام؛ مراد از مسیح دجال در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، همان مسیح کذاب است که زمان کوتاهی قبل از ظهور مسیح صادق، خروج می کند.

پس قید، قید احترازی می شود.

و ذلک لأن المسیح إنما یکون بمعناه المعروف، و الدجال هو الکذاب المدعی؛

دجال مدعی مسیح صادق است و برای این ادعا باید با مسیح صادق شباهت هایی داشته باشد تا بتواند مردم را فریب دهد.

فلابد و أن یکون رجلا یولد من غیر أب؛ لذا باید مثل حضرت مسیح علیه السلام، بدون پدر به دنیا آید. و یفعل بعض أفعال المسیح عیسی بن مریم؛

توانایی بعضی از امور را که مسیح صادق انجام می دهد؛ مثل زنده کردن مردگان و شفا دادن بیماران را دارا باشد.

جریان کشتن حضرت خضر علیه السلام و احیای دوباره او که در احادیث اهل

سنت آمده، در جهت همین تمویه و تردستی اوست.

فیؤمن به الیهود قاطبه؛ همه یهود به او ایمان می آورند؛ و یدعون أنّه هو المسیح الموعود فی توراتهم، فإنّهم لعنهم الله منتظرون لظهوره بعد. و إنّما قال المصنف (علامه مجلسی)رضوان الله علیه - تبعاً لسائر المحدثین -: ذلک أنّ المراد بالمسیح الدجال هو الدجال الذی إحدی عینیه ممسوحه، لما روی عن النبی فی الصحیح؛ أنّ المسیح الدجال أعور عین الیمنی، کان عینه عنبه طافیه ولیس بصحیح. تطبیق مرحوم مجلسی صحیح نیست، لأنّ الدجال إنّما هو صفه للمسیح لا ـ بالعکس، و إنّما قیل له المسیح الدجال، لأنّه مدع أنه روح الله و کلمته و ابنه الذی تولّد من غیر أب، فینزل المسیح الصادق عیسی بن مریم علیه السلام و یقتله؛ (۱) مسیح صادق نازل می شود و مسیح دجال را می کشد.

از این مطالب معلوم می شود که مسیح دجال یک شخص است، نه یک جریان و شخص بودن دجال، منافاتی ندارد که جریانی پشت سر او باشد.

محل خروج دجال

مکانی که دجال قبل از ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و یا بعد از ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و یا کمی قبل از ظهور مسیح صادق خروج می کند، چه ناحیه ای است؟

در خصوص محل خروج دجال، چند قول مستند به روایت (که عمدتا این روایات در کتب عامه است) وجود دارد. بعضی روایات (طبق نقل ابن ابی شیبه) محل خروج دجال را "خراسان" می دانند. روایتی هم علامه مجلسی در بحارالانوار (ج ۵۲، ص ۱۹۰) به نقل از بصائرالدرجات

۱- مجلسی، بحار الأنوار، ج۸۸، پاورقی ص۹۲.

از امام باقر علیه السلام دارد که خروج دجال را "بلخ" عنوان کرده است. بعضی روایات خروج دجال را سرزمین "مرو" و از میان قوم یهود آن سرزمین می داند و بعضی روایات (مصنف ابن عبدالرزاق، ج۱۱، ص۳۹۶ به نقل از کعب الاحبار) خروج دجال را "عراق" می داند؛ هر چند ابن حماد در نظر ما مولَفا و مولِفا دارای مشکل است.

برخی روایات، خروج دجال را نقطه ای به نام "خله" بین شام و عراق و بعضی دیگر، خروج را "سجستان (سیستان)" و بعضی، از روستایی یهودی نشین در اصفهان می دانند.

آیا دجال از ناحیه اصفهان است؟

اشاره

خروج دجال از اصفهان

ما روایاتی که دجال را از اصفهان می داند، از نظر متن و نقل و طریق مورد بررسی قرار می دهیم:

اولا: روایات را چه کسی نقل کرده؟ و ثانیا: آیا روایات مذکور در کتب ما و به طرق ما رسیده است یا نه؟ هرچند خواهیم دید که چنین متونی (خروج دجال از اصفهان و یا از قریه یهودیه اصفهان) در روایات ما نیامده و در کتب ما و به طرق اهل بیت علیهم السلام وارد نشده است و اگر کتاب شریف کمال الدین مرحوم صدوق در روایت مفصلی از امیرالمومنین علیه السلام به این مسئله اشاره کرده، طریق روایت عامه و راوی آن مهمل است.

اما روایات

روایت اول (خروج دجال از اصفهان)

اشاره

یخرج الدجال من یهودیه أصبهان؛ روستایی که از روستاهای اصفهان است،

«معه سبعون ألفا؛ که این عدد یا کنایه از کثرت است و یا واقعاً همین تعداد است، من الیهود علیهم التیجان. (۱)

این روایت هیچ منبع شیعی ندارد. روایت را انس بن مالك از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند.

ما در صدد بیان جایگاه انس بن مالك در نزد شیعه و عامه نیستیم. از اهل سنت اولین کسی که این روایت رانقل می کند، احمدبن حنبل در مسند خود (ج۳، ص ۲۲۴) است. ابن حماد هم (ابن حماد، متوفای۲۲۹ با احمد در یک زندان بودند۲۴۱) در فتن (ج۲، ص۵۳۳، ح۱۵۰۹) روایت را نقل می کند و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استناد نمی دهد. ابن حماد از یحیی بن سعید العطار از سلمان بن عیسی نقل می کند که قال بلغنی أن الدجال یخرج من جزیره إصبهان فی البحر یقال لها ماطوله.

آیا اصفهان دریا دارد که جزیره داشته باشد؟ ما مکررا گفته ایم که کتاب ابن حماد هم از نظر ما و هم از نظر اهل سنت مشکل دارد؛ علاوه بر این که در نظرما خود ابن حماد هم دارای مشکل است.

منبع دیگر روایت، مسند ابی یعلی (ج۶، ص۳۱۷ - ۳۱۸، ح۳۶۳۹) است که همان متن احمد را نقل می کند.

طبرانی (۲) در معجم اوسط (ج۵، ص ۴۸۹، ح ۴۹۲۷) روایت را از اوزاعی از ربیعه از انس نقل کرده است. اوزاعی کسی است که می گوید: حقوقمان را ازبیت المال نگرفتیم، حتی شهدنا علی علی بن ابیطالب

۱- معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ج۲، ص۹۶.

۲- طبرانی ۳ معجم دارد: معجم کبیر که ۲۰ جلد آن موجود و مابقی آن مفقود است؛ معجم اوسط در ۱۰ جلد چاپ شده، و معجم صغیر یک جلد است. طبرانی متولد۲۶۰ و متوفای ۳۶۰ است که ۶۱ سال از عمرش را در اصفهان گذرانده و آن جا فوت شده است.

بالنفاق! این شخص چقدر اعتبار دارد؟ (۱)

مستدرک حاکم هم (ج۴، ص۵۲۸) روایت را نقل می کند. تاریخ مدینه دمشق (ج۳۸، ص۱۰) روایت را از ابن عمر نقل می کند. فتن ابن کثیر هم (ج۱، ص۱۲۲) روایت را نقل می کند و می گوید: «تفرد به احمد» یعنی روایت را فقط احمد آورده و از متفردات احمد است که خود نشانه ضعف این روایت است.

بعضی دیگر از اهل سنت هم این روایت را در منابع خودشان آورده اند؛ ولی هیچ منبعی از منابع شیعی روایت را ذکر نکرده است.

وصف قریه یهودیه اصفهان در معجم البلدان

حموی در معجم البلدان، دو صفحه در مورد ریشه و سابقه اصفهان بحث کرده و سپس علت به وجود آمدن قریه یهودیه در اصفهان را ذکر می کند:

و هی إصفهان، مدینه عظیمه مشهوره من أعلام المدن و أعیانها، و یسرفون فی وصف عظمها حتی یتجاوزوا حد الإقتصاد إلی غایه الإسراف، و أصبهان: إسم للإقلیم بأسره؛ شهرهای متعددی جزء اصفهان است و توابع زیادی دارد. و کانت مدینتها أولاً جیا ثم صارت الیهودیه؛ اول مرکز شهرجی بود و پس از کوچ دادن یهودیان بیت المقدس به منطقه یهودیه، آن جا مرکز شهر شد. وکانت مدینه أصبهان بالموضع المعروف بجی وهو الآن یعرف بشهرستان و بالمدینه، فلما سار بخت النصر وأخذ بیت المقدس؛ هنگامی که بخت النصر بیت المقدس را فتح کرد و سبی أهلها؛ اهل بیت المقدس را اسیر کرد. حمل معه یهودها و أنزلهم أصبهان؛ یهودِ بیت المقدس را با خود به اصفهان برد. فبنوا لهم فی طرف مدینه جی محله و نزلوها؛ در کنار شهر جی، اردوگاهی برای یهود ساختند. سمیت

۱- ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج۷، ص ۱۳۰–۱۳۱.

الیهودیه که این محل ساخته شده برای یهود بیت المقدس را "یهودیه" نامیدند.

حال بر فرض این که دجال از اصفهان باشد، قضیه اش این است و قریه یهودیه، منطقه ای است که بخت نصر برای یهود بنا کرد. یاقوت حموی (م. متوفای ۶۲۶) این مطالب را ۸۰۰ سال قبل نوشته است؛ ضمن این که حموی مشکل نصب دارد. (ناصبی است).

و مضت علی ذلک الأیام و الأعوام فخربت جی و ما بقی منها إلا القلیل و عمرت الیهودیه؛ (۱) مرکز شهر که جی بود، ویران و یهودیه آباد شد.

شاهد در این کلمه است که اطراف اصفهان، محله ای برای آوارگان یهود ساخته شد که نامش «یهودیه» بود. لذا اگر در روایات عامه «یهودیه» اصفهان آمده است، ناظر به این مطلب است؛ ضمن این که روایت در هیچ منبعی از منابع شیعی نیامده است.

۱- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج۱، ص۲۰۶.

جلسه ۱۸

روایت دوم

اشاره

روایتی است که شیخ صدوق در کتاب خویش آورده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِیَ الله عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ بِالْبَصْرَهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُعَاذٍ قَالَ: حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ أَرْقَمَ عَنْ أَبِی سَيَّارٍ الشَّيْبَانِيِّ عَنِ الضَّحَاكِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنِ النَّزَّالِ بْنِ سَبْرَهَ قَال: ...يخرج من بلده يقال لها إصفهان، من قريه تعرف باليهوديه. (۱)

سئوال

چگونه مدعی هستید که مضمون چنین روایتی در منابع شیعی نیامده، با این که مرحوم صدوق در کمال الدین روایت مفصل مذکور را از امیرالمومنین علیه السلام نقل می کند که در آن روایت، به خروج دجال از قریه یهودیه اصفهان اشاره شده است؟

جواب

طریق این روایت عامی است؛ به خصوص نزال بن سبره که در کتب رجالی ما از وی نامی برده نشده و مهمل است؛ هرچند در کتاب های عامه از ایشان ستایش شده است.

۱- شیخ صدوق، کمال الدین وتمام النعمه، ص۵۲۶–۵۲۷، باب ۴۷، حدیث الدجال و ما یتصل به من أمر القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ح۱.

نزال بن سبره در طرق روایات شیعه و اهل سنت

نزال بن سبره در طریق شیخ طوسی در کتاب امالی شیخ (ج۲، ص۲۳۱) آمده است. روایتی را شیخ طوسی از امیرالمومنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که در سند این روایت که در مورد فضیلت طلب علم است، نزال بن سبره وجود دارد. نزال بن سبره در طریق روایت شیخ صدوق در کمال الدین که راجع به دجال است هم وجود دارد. مرحوم صدوق در کتاب توحید (ص۷۷) مطلبی را از امیرالمومنین علیه السلام در جواب یک یهودی ذکر می کند که راوی آن نزال بن سبره است. بنابراین در کتب رجالی ما نامی از نزال بن سبره برده نشده است و در کتاب های حدیث علمای ما در سه جا در طریق روایت قرار گرفته است. اما کتب عامه (طبق بیان تهذیب الکمال) مثل بخاری، ابو داوود، در کتب شمائل و نسایی و ابن ماجه از روایات نزال بن سبره آورده اند. صحابی بودن او مورد اختلاف است. رجالیون اهل سنت، مثل عجلی ایشان را توثیق کرده (کوفی، تابعی، ثقه من کبار التابعین) و ابن حبان نیز در کتاب الثقات نام ایشان را آورده که ذکر نام ایشان در الثقات دلیل برثقه بودن وی است.

بنابراین روایتی که خروج دجال را از یهودیه اصفهان می داند، از نزال بن سبره نقل شده است و ما ایشان را نمی شناسیم و نام ایشان در کتب رجالی ما نیامده است؛ ضمن این که بر اساس نقل حموی گفتیم که سابقه منطقه این بوده که عده ای از یهود مهاجر در آن جا زندگی می کردند.

روایت سوم

خرج المهدی إلی بلاد الروم، و جیشه مائه ألف فیدعوا ملک الروم إلی الإیمان فیأبی فیقتتلان شهرین فینصر الله تعالی المهدی... .

صاحب القول المختصر (ابن حجر هیتمی قرن ۱۰) تتمه روایت را ذکر می کند که مورد بحث ماست.

«یفتح رومیه بأربع تکبیرات ویقتل بها ستمائه ألف؛ لشکرحضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ۶۰۰۰۰۰ نفر را در اروپا می کشد».

این ها برای خشن جلوه دادن چهره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و توجیه کارهای خودشان است. این سنخ روایات در منابع ما نیامده است. «و یستخرج منها حلی بیت المقدس و التابوت الذی فیه السکینه و مائده بنی إسرائیل و رضاضه الألواح و حله آدم و عصی موسی و منبر سلیمان و قفیزین من المن الذی أنزل الله عز و جل علی بنی إسرائیل أشد بیاضا من اللبن، ثم یأتی بالمدینه (کذا) یقال لها القاطع طولها ألف میل و عرضها خمسمائه میل و لها ستون و ثلاث مائه باب یخرج من کل باب مائه ألف مقاتل، فیکبرون علیها أربع تکبیرات فیسقط حائطها فیغنمون ما فیها، ثم یقیمون فیها سبع سنین ثم ینتقلون منها إلی بیت المقدس، فیبلغهم أن الدجال قد خرج فی یهود أصبهان.» (۱) به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خبر می دهند که دجال در یهود اصفهان خروج کرده است. طبق این نقل، دجال از علائم ظهور نیست؛ چون بعد از ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج می کند.

مصادر روایت

«الهدیه الندیه: علی ما فی العطر الوردی؛ (العطر الوردی: ص۶۸) عن الهدیه الندیه، کما فی القول المختصر بتفاوت، إلی قوله ویردونه إلی بیت المقدس وفیه المهدی یفتح رومیه».

این روایت در هیچ منبع از منابع شیعی نیامده است.

۱- ابن حجر هیتمی، القول المختصر، ص۱۴؛ معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ج۲، ص۱۴۱.

روایت چهارم

یخرج الدجال من قبل أصبهان. (۱)

مصادر روایت

طبرانی، الکبیر، ج۱۸، ص۱۵۵، ح۳۳۸ و۳۳۹: حدثنا محمد بن حیاه الجوهری الأهوازی، حدثنا محمد بن منصور النحوی الأهوازی، حدثنا أبو همام محمد بن الزبرقان، ثنا یونس بن عبید عن الحسن (حسن بصری) عن عمران بن حصین قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم)؛

طبرانی، الأوسط، علی ما فی مجمع الزوائد. (مجمع الزوائد، ج۷، ص۳۳۹ عن الطبرانی فی الأوسط)؛

کنز العمال، ج۱۴، ص۳۲۷، ح۳۸۸۲۳ عن الطبرانی فی الکبیر.

سند این روایت از نظر خود اهل سنت دارای مشکل است. افرادی در سند روایت وجود دارند که مجهول هستند؛ ضمن این که روایت مذکور در کتب ما نیامده است.

روایت پنجم

اشاره

مسند احمد (م. ۲۴۱) روایتی را در موضوع خروج دجال از اصفهان نقل کرده است؛ هر چند متن را ابن ابی شیبه (م. ۲۳۵) می آورد که در متن وی خروج دجال ازاصفهان نیست؛ در حالی که همین متن را احمد نقل می کند و عبارت خروج دجال از اصفهان را ذکر می کند.

روایت طبق نقل ابن ابی شیبه

حدثنا الحسن بن موسی قال: حدثنا شیبان عن یحیی عن الحضرمی بن لاحق عن أبی صالح عن عائشه قالت: دخل علی النبی صلی الله علیه و آله و سلمو أنا أبکی فقال: ما یبکیک؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برمن وارد شد در حالی که گریان بودم. حضرت سوال کرد: چرا

۱- معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ج۲، ص۶۱.

گریانی؟

فقلت: یا رسول الله ذکرت الدجال؛ گفتم: یا رسول الله! از دجال سخن به میان آوردی.

قال: فلا تبکی، فإن یخرج و أنا حی أکفیکموه؛ فرمود: گریه مکن؛ اگر دجال خروج کند و من زنده باشم شما را کفایت می کنم.

و إن أمت فإن ربکم لیس بأعور؛ و اگر قبل از خروج دجال از دنیا بروم، پروردگارتان یک چشمی نیست.

و إنه یخرج معه یهود أصبهان؛ همانا با دجال یهود اصفهان خارج می شوند.

(قبلاً گفتیم یهود اصفهان از بیت المقدس به سوی اصفهان مهاجرت کردند).

فیسیر حتی ینزل بضاحیه المدینه...؛ (۱) پس دجال حرکت می کند تا به اطراف مدینه می رسد.

در متن ابن ابی شیبه خروج دجال از اصفهان ذکر نشده، بلکه خروج طرفداران دجال از اصفهان است؛ هرچند همین متن با سند یکسان در مسند احمد آمده و عبارت خروج دجال از اصفهان را ذکر کرده است.

روایت ششم

روایت طبق نقل مسند احمد

حدثنی أبی ثنا سلیمان بن داود قال: ثنا حرب بن شداد عن یحیی بن أبی کثیر قال: حدثنی الحضرمی بن لاحق ان ذکوان أبا صالح أخبره إنّ عائشه أخبرته قالت: دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أنا أبکی فقال لی: ما یبکیک، قلت یا رسول الله: ذکرت الدجال فبکیت، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أن یخرج الدجال و أنا حیّ کفیتکموه و ان یخرج الدجال بعدی فإنّ

۱- ابن أبی شیبه، ج۵، ص۱۳۴، ح ۱۹۳۲۰؛ معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ج۳، ص۱۶۴.

ربکم عز وجل لیس بأعور أنه یخرج فی یهودیه أصبهان؛

دجال از یهودیه اصفهان خارج می شود؛ هرچند این عبارت هم ظهور در خروج دجال از اصفهان نیست؛ چون در عبارت یخرج فی یهودیه أصبهان آمده، دجال خروج می کند در حالی که اطرافیان وی اهل یهودیه اصفهان هستند. اگر عبارت: «یخرج مِن یهودیه أصبهان» بود، ظهور در خروج دجال از اصفهان داشت. «حتی یأتی المدینه فینزل ناحیتها... .» (۱)

بررسی سند روایت

این روایت هیچ مدرک شیعی ندارد و عدم نقل علما در کتاب هایشان به دلیل اعراض آنها از این سنخ روایات ضعیف بوده است.

بررسی شخصیت ذکوان اباصالح

در سند روایت، شخصی به نام ذکوان اباصالح وجود دارد. اگر ذکوان مولی بنی امیه باشد، نامی از او در کتب رجالی ما برده نشده است، فقط مرحوم مامقانی اسم او را می آورد؛ هر چند فرزند مرحوم مامقانی در مورد ایشان می گوید: «لم یتضح لی من خلال کلمات المترجمین له حاله فهو غیر متضح الحال بل إلی الضعف أقرب». (۲) حال وی برای من مشخص نیست، بلکه نزدیک به ضعف است.

اگر مراد از ذکوان مولی رسول الله باشد، مرحوم مامقانی می گوید: «عدهما مولی بنی أمیه و مولی رسول الله؛ جمع من الصحابه»؛ (۳) جمعی این دو را از صحابه شمرده اند و بر اساس مبنای خودشان که صحابی را عادل می دانند، این ها مورد قبول هستند؛ ولی فرزند مامقانی می گوید: «لم یذکر

۱- مسند احمد، ج۶، ص۷ ۵.

۲- پاورقی تنقیح المقال، ج۲۶، ص ۳۸۰.

۳- تنقیح المقال، ج۲۶، ص ۳۸۰.

المعنون له ما يوضح حاله فهو ممن لم يبين حاله». (۱)

مرحوم تستری در قاموس الرجال، سخنی را ازابن عبدالبر ذکر می کند که منظور از ذکوانی که روایت خروج دجال از اصفهان را نقل می کند؛ ذکوان، مولی بنی امیه است. ایشان با توجه به عبارت ابن عبدالبر می فرماید: «ظاهر فی أنه مولی بنی أمیه المعروفین بالمنکر فإنهم المتبادرون من إطلاقه». (۲)

تضعیف روایت به واسطه وجود ذکوان

وضعیت ذکوان مشخص نیست و به ضعف نزدیک است. (یا مهمل و یا ضعیف است) هر چند متن روایت نیز برای ما ظهور در خروج دجال از اصفهان ندارد.

تجلیل اهل سنت از ذکوان

اهل سنت از ذکوان بسیار تجلیل می کنند و در وصف وی عباراتی مثل القدوه، الحافظ و من کبار علماء المدینه ذکر می کنند. ایشان تاجر روغن بود. احمد حنبل در مورد وی می گوید: «ثقه، ثقه من أجل الناس و أوثقهم.»

سوال: چرا ذکوان نزد اهل سنت به بزرگی یاد می شود و این قدر از او تجلیل می کنند؟ جواب را می توان از این عبارت ذهبی فهمید؛ ذهبی در مورد وی می گوید:

«کانت لأبی صالح لحیه طویله، فإذا ذکر عثمان بکی فارتجت لحیته و قال: هاه هاه؛ (۳) ذکوان ریش بلندی داشت و هر وقت در جلسه ای از عثمان یاد می شد،

۱- پاورقی تنقیح المقال، ج۲۶، ص۳۸۱.

۲- تستری، قاموس الرجال، ج۴، ص۳۰۸.

۳- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج۵، ص۳۷.

او بلند بلند گریه می کرد؛ به طوری که محاسنش تکان می خورد».

ذکوان سال ۱۰۱ فوت شده پس حادثه کربلا را درک کرده است، اما نسبت به فاجعه کربلا هیچ احساسی نشان نداده است، ولی برای خلیفه سوم گریه می کند! اگر کسی برای امام حسین علیه السلام گریه کند، کار او را بدعت می دانند؛ ولی برای خلیفه گریه کردن اشکالی ندارد! بنده کسی را از عامه ندیدم که به این مطلب حاشیه ای بزنند و گریه بر عثمان را بدعت بداند.

بررسی شخصیت حرب بن شداد

در سند روایت شخص دیگری به نام حرب بن شداد است. ذهبی در مورد او می گوید:

«کان یحیی بن سعید لا یحدث عنه (حرب)». (۱)

یحیی بن سعید قطان؛ پدر علم رجال اهل سنت

یحیی بن سعید قطان، پدر علم رجال اهل سنت است؛ هرچند قبل از او، استادش، شعبه بن حجاج، پدر علم رجال اهل سنت بوده است. یحیی بن سعید در مورد امام صادق علیه السلام گفته است: «فی نفسی منه شیءَ» بنابراین، ابن تیمیه روش بخاری را مبنی بر نیاوردن روایت از امام صادق علیه السلام توجیه می کند و می گوید: بخاری به خاطر این جمله یحیی بن سعید، جانب احتیاط را رعایت کرده و روایتی از امام صادق علیه السلام نقل نکرده است. اگر قضیه این گونه است که ابن تیمیه می گوید؛ چرا یحیی بن سعید در مورد چندین نفر همین جمله را گفته، در عین حال، بخاری از آن ها نقل کرده است؟! بنابراین، توجیه ابن تیمیه مردود است. ذهبی در مورد یحیی بن سعید می گوید:

۱- همان، ج۷، ص۱۹۴.

«هـذا من تعنت یحیی فی الرجـال و له إجتهاده فلقـد کان حجه فی نقـد الرواه»؛ (۱) یحیی در رجال سـختگیر است و مجتهـد و صاحب نظر در نقد روات است. پس ذهبی یحیی را قبول می کند و با این حال، یحیی از حرب بن شداد روایت نقل نمی کند.

نتیجه

روایتی که خروج دجال را از اصـفهان می داند و احمد در مسند خود نقل می کند، از نظر خود اهل سنت دارای اشکال سندی است و از نظر ما هم مشکل دارد.

۱- همان.

جلسه ۱۹

احتمال خروج دجال از مناطق دیگر (مرو، بلخ، سجستان و...)

اشاره

بلـخ و مرو و سجستان کجـاست و بین این شـهرها و خروج دجـال چه ارتبـاط و تنـاسبی وجود دارد؟ حموی در معجم البلـدان بحث مفصلی راجع به بلخ دارد. ایشان می گوید:

«و بلخ من أجلِّ مدن خراسان»؛ بلخ از مهم ترین شـهرهای خراسان است. و أذکرها و أکثرها خیرا و أوسـعها غله؛ بلخ از بهترین شهرهـای خراسـان و از لحـاظ غلاـت بیش ترین غلاـت را دارا است. تُحمل غلتها إلی جمیع خراسان و إلی خوارزم، و قیل: إن أول من بناها لهراسف الملك لما خرب صاحبه بخت نصر بیت المقـدس؛ وقتی بخت النصـر بیت المقـدس را خراب و یهود را آواره کرد؛ لهراسف، بلـخ را برای آن ها بنا کرد. پس می توانـد تناسب بلخ با دجال این باشد که لهراسف، یهودیان را پس از ساختن بلخ در آن جا اسکان داده و از طرفی خروج دجال از بلخ باشد، چون پیروان دجال بر اساس روایات از یهودیان هستند. «وقیل: بل الإسکندر بناها، و کانت تسمی الإسکندریه قدیما بینها و بین ترمذ اثنا عشر فرسخا». (۱)

۱- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج۱، ص۴۷۹-۴۸۰.

سجستان (سیستان)

حموی (متوفای۶۲۶ق) در معجم البلدان بعد از این که ضبط سجستان را بیان می کند، می گوید:

و بسجستان کثیراً من الخوارج؛ تعدادی از خوارج به آن جا مهاجرت کرده بودند.

یظهرون مذهبهم؛ به دشمنی با امیرالمومنین علیه السلام تظاهر داشته اند.

ولا یتحاشون منه؛ آنان از اظهار دشمنی خود نیز ابایی نداشتند.

و یفتخرون به عند المعامله... وهم یتزیون بغیر زی الجمهور؛ فرم لباس هایشان هم با دیگران فرق داشته است.

فهم معروفون مشهورون، و بها بلیده (بلیده مصغر بلده که همان شهرک کوچک است)؛ یقال لها کرکویه کلّهم خوارج، و فیهم الصوم و الصلاه و العباده الزائده. آنان به حسب ظاهر اهل نماز و عبادت بودند؛ ولهم فقهاء و علماء علی حده ؛ و برای خودشان عالمان مخصوصی داشتند. (۱)

اگر در روایات آمده که دجال از سجستان است، این خروج دجال با خوارجی که به آن منطقه مهاجرت کرده بودند، بی ارتباط نیست. والاّ وضع اکثر مردم سجستان این گونه نیست؛ چون خود حموی در مورد سجستان می گوید:

ولا ـ تخرج لهم إمرأه من منزل أبدا و إن أرادت زیاره أهلها فبالليل؛ زن ها اگر می خواستند به دیدار خانواده خود بروند، در شب می رفتند و در روز از منزل خارج نمی شدند.

۱- همان، ج۳، ص ۱۹۰.

ارادت مردم سجستان به امیر المؤمنین علیه السلام

ولایت مداری و اعتقادات مردم سیستان به اهل بیت و امیرالمومنین علیه السلام زبانزد بوده و سابقه دیرینه داشته است. صاحب معجم البلدان پس از تعریف و تمجید از مردم سجستان، بیانی را در باب ارادت مردم سیستان به امیرالمومنین علیه السلام دارد (بنده از کلام ایشان با وجود ناصبی بودنش تعجب می کنم) ایشان در معجم خود می گوید:

و أجلّ من هذا کلّه؛ أنه لعن علی بن أبی طالب، رضی الله عنه، علی منابر الشرق و الغرب و لم یلعن علی منبرها إلا مره؛ با این که لعن و سب امیرمومنان علیه السلام بر تریبون ها و منبرهای شرق و غرب، با توجه به تبلیغات مسموم بنی امیه، مرسوم شده بود - در منابر سیستان لعن صورت نگرفت، مگر یک بار. و امتنعوا علی بنی أمیه حتی زادوا فی عهدهم أن لا یلعن علی منبرهم أحد؛ سیستانی ها با بنی امیه مخالفت کردند تا در زمان حکومت ننگین بنی امیه احدی حق لعن و سب امیرالمومنین علیه السلام را بر منبرش در سیستان نداشته باشد؛ و لا یصطادوا فی بلدهم قنفذا و لا سلحفاه؛ ... .

و ای شرف أعظم من إمتناعهم من لعن أخی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی منبرهم و هو یلعن علی منابر الحرمین مکه و المدینه؟؛ (۱) و کدامین شرافت از امتناع سیستانی ها از لعن برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر منابرشان والاتر است؟ و این امتناع در زمانی بود که آن حضرت بر همه منابر حتی مکه و مدینه لعن می شد.

پس اگر در روایاتی آمده که دجال از سیستان است، بعید نیست که ارتباط با خوارج مهاجری که وارد سیستان شدند، داشته باشد.

۱- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج۳، ص۱۹۱.

روایت خروج دجال از سجستان

... و أما سجستان فإنه یکون قوم یقرؤن القرآن لا یجاوز تراقیهم یمرقون من دین الإسلام کما یمرق السهم من الرمیه؛ (۱)

گروهی در سجستان هستند که قرآن قرائت می کنند؛ ولی قرآن از ترقوه های دهانشان بالاتر نمی رود، از دین اسلام خارج می شوند همان گونه که تیر از کمان خارج می شود.

قبلًا گفتیم که بر اساس بیان معجم البلدان: (۲) «و بها بلیده یقال لها کرکویه کلهم خوارج» شهرکی به نام کرکویه در سیستان است که همه اهالی آن از خوارج هستند. بنابراین، خروج دجال از سیستان با خوارجی که به آن جا مهاجرت کرده اند؛ بی ارتباط نیست.

خروج دجال از سیستان طبق نقل شیخ صدوق

حدثنا الحسین بن أحمد بن إدریس رضی الله عنه قال: حدثنا أبی قال: حدثنا أبو سعید سهل بن زیاد الآدمی الرازی قال: حدثنا محمد بن آدم الشیبانی عن أبیه آدم بن أبی أیاس قال: حدثنا المبارک بن فضاله عن وهب بن منبه رفعه عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی حدیث طویل جاء فیه. وخروج رجل من ولد الحسین بن علی، و

۱- معجم أحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج۴، ص۱۱۴؛ الفتوح، ج۲، ص۸۷ - ۸۱- مرسلا عن أمیر المؤمنین علیه السلام؛ بیان الشافعی، ص۴۹۱، ب ۵ - عن الفتوح؛ عقد الدرر، ص۱۲۲، ب۵- کما فی بیان الشافعی؛ جمع الجوامع، ج۲، ص۱۰۴- کما فی بیان الشافعی، عن أبی غنم الکوفی فی کتاب الفتن؛ عرف السیوطی، الحاوی، ج۲، ص۸۲ - ۸۳ - کما فی بیان الشافعی؛ کنز العمال، ج۱۴، ص۵۹۱، ح۳۹۶۷۷ - کما فی جمع الجوامع... ؛ البحار، ج۵۱، ص۸۷، ب۱- عن کشف الغمه؛ وفی، ج۶۰، ص۲۲۹، ب۳۶، ح۵۶ عن کشف الغمه؛ منتخب الأثر، ص۴۸۴، ف۸، ب۱، ح۲- عن منتخب کنز العمال، وأشار إلیه عن بیان الشافعی، وعن غایه المرام.

۲- معجم البلدان، ج۳، ص ۱۹۰.

ظهور الدجال يخرج بالمشرق من سجستان، و ظهور السفیانی. (۱)

این روایت را مرحوم صـدوق نقل می کنـد، ولی در طرق روایت شخصـی به نام وهب بن منبه وجود دارد که ایشان را أکـذب البریه؛ دروغگوترین مردم روی زمین می گوینـد. ایشان روایت را مرسـلاً از ابن عباس نقل می کنـد و به اصـطلاح اهل حدیث رفعه می رسانـد. اصـطلاح رفع اگر در کتب ما باشد، روایت مرسـله می شود و اگر در طرق اهل سـنت باشد، روایت معتبر می شود. ابن عباس از نظرما مشکلی ندارد، هرچند در این روایت افراد قبل از ابن عباس هم مشکل دارند.

دیدگاه مؤلف کتاب "عقیده المسیح الدجال فی الادیان"

کتاب عقیده المسـیح الدجال فی الادیان از سعید ایوب (یکی از علمای معاصر قاهره) در مورد دجال نوشته شده است. البته در این کتاب از هیچ مدرک شیعی نام برده نشده است.

مولف کتاب در ص ۲۸۱ راجع به محل خروج دجال حرف جدیدی دارد و اصرار دارد روایت خروج دجال از "خله" بین شام و عراق را تقویت کند؛ ضمن این که خله را بر "اسراییل" تطبیق می دهد:

«و بهذا تکون الخله التی أشار الیها النبی صلی الله علیه و آله و سلم تشیر إلی إسراییل آخرالزمان...». (۲)

ایشان، علاوه بر بحث مفصل در این باره، به روایت نواس بن سمعان از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استناد می کند.

۱- کمال الدین، ج۱، ص ۲۵۰، ۲۵۱، ب۲۳، ح۱؛ معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ج۳، ص۲۶۷ ؛ بصائر الدرجات، ص۱۴۱، ب۱۱، ح۷ ؛ بحارالانوار، ج۲۶، ص۱۸۹، ب۱۳، ح۲۷، عن بصائر الدرجات.

۲- عقیده المسیح الدجال فی الادیان، ص۲۸۱.

روایت نواس بن سمعان

اشاره

نواس روایت مفصلی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد دجال نقل می کند. این روایت در هیچ منبعی از منابع شیعی نیامده است. این که علما روایت مذکور را در کتاب های خودش نیاورده اند، به دلیل ندیدن این روایت نبوده، بلکه بر اثر بی اعتنایی و اعراضشان نسبت به این گونه روایات ضعیف بوده است. اهل سنت روایت را در عمده صحاح و مسانید خود نقل کرده اند (۱) و این، یکی از مفصل ترین روایات عامه است. این روایت تفاصیل و جزییات دجال را بیان می کند.

این روایت محوریت آخر الزمان را با حضرت عیسی علیه السلام می داند و هیچ صحبتی از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نمی کند و شاید یکی از جهات عدم توجه علما به این گونه روایات، آشکار بودن آثار عدم صحت در این روایت است؛ چون همه می دانند که حتی نماز جماعت را عیسی علیه السلام به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اقتدا می کند. هر چند ما شک نداریم که عیسی علیه السلام در زمان ظهور چندین منصب خواهد داشت و این را نیز می دانیم که این مناصب را امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به ایشان واگذار می کند. بنابراین، محوریت در زمان ظهور با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

...فمن أدرکه منکم فلیقرأ علیه فواتیح سوره الکهف؛

۱- معجم أحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج۳، ص۱۳۵؛ عبد الرزاق، ج۱۱، ص۳۹۲، ح۲۰۸۲۲؛ ابن أبی شیبه، ج۱۵، ص۱۳۲، ح۱۹۳۱۳؛ أحمد، ج۶، ص۴۵۴ عن عبد الرزاق؛ مسلم، ج۴، ص۲۲۵۰، ب۲۰، ح۲۹۳۷ ؛ ابن ماجه، ج۲، ص۱۳۵۶، ب۳۳، ح۴۰۷ ۵ کما فی مسلم بتفاوت یسیر، بسند آخر، عن النواس بن سمعان الکلابی؛ أبو داود، ج۴، ص۱۱۷، ح۴۳۲۱، کما فی روایه مسلم الأولی، مختصرا، بسند آخر، عن النواس بن سمعان البزار: علی ما فی کشف الهیثمی؛ الترمذی، ج۴، ص۵۱۰، ب۵۹، ح ۲۲۴۰ کما فی روایه مسلم الأولی بتفاوت.

پس هرکه زمان دجال را درک کرد، اوائل سوره کهف را بخواند. دجال از مرز بین شام و عراق خارج می شود. (خله بر اساس بیان مجمع البحرین همان زمین های سخت و سنگلاخی است).

فعاث یمینا وعاث شمالا؛ پس فسادی که با سرعت فراگیر می شود، مثل آتشی که در هیزم افتد، شرق و غرب را فرا می گیرد.

تحلیل سعید ایوب از روایت

اولا: در روایت آمده که انه خارج خله (۱) بین الشام و العراق و این بدان معناست که دجال از خله خارج نمی شود؛ بلکه از خارج خله می آید و در این جا مستقر می شود.

ثانیا: أطلق إسم الشام فی فتره من الفترات علی سوریا ثم تم تقسیمه إدراکا؛ در یک دوره به سوریه، شام می گفتند، ولی بعد به خاطر تقسیمات تغییر کرد.

کما قال ابن الفقیه الهمذانی أحیاء الشام أربعه: حمص و دمشق و فلسطین و الأردن.

همان طور که ابن فقیه (صاحب کتاب البلدان، از قدیمی ترین کتاب های جغرافیایی، متوفای قرن سوم هجری) گفته است شام چهار بخش است: حمص، دمشق، فلسطین و اردن. ایشان در ادامه می گوید: بعد از اشغال دمشق توسط فرانسه و معاهدات سایکس بیکو در بلاد شام، آن را به دو قسمت سوریه و لبنان تقسیم کرد و انگلیس نیز جنوب شام را به دو بخش اردن و فلسطین تقسیم کرد.

۱- معانی خله: یک. سرزمین پر از سنگلاخ و سخت، (موضع حزْن و هوما غلط من الارض و هو خلاف السهل) مجمع البحرین. دو. ما بین دو شهر را می گویند. سه. راه بین دو شهر را می گویند.

با توجه به روایات، با نظر به دولت های سوریه و لبنان و اردن معلوم می شود که هر یک از این دولت ها در آخرالزمان نقشی دارند. اما فلسطین، بخشی از آن به نام قدس تحت اشراف رهبری اسلامی در زمان خروج مسیح دجال است؛ ولی قسمت دیگر آن اسراییل است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آن می فرماید:

«...یقاتل بقیتکم المسیح الدجال علی نهر الأردن أنتم شرقیه و هم غربیه... ». (۱)

مولف تلاش دارد خروج دجال را از این قسمت بداند که همان اسراییل است.

بیان مصنف عبدالرزاق در مورد خروج دجال

مصنف عبدالرزاق (م. ۲۱۱) از قدیمی ترین کتب پذیرفته شده بین اهل سنت است. جلد یازدهم این کتاب، مباحث مفصل و روایات متعددی راجع به دجال و محل خروج وی دارد. ایشان نصی را مبنی بر خروج دجال از عراق و نص دیگری مبنی بر خروج دجال از کوفه می آورد. این دو نص قابل جمع است؛ ولی نصی که خروج دجال را از عراق می داند، از معاویه نقل شده است. آیا احتمال داده نمی شود که این نقل، از جعلیات خود معاویه و به عنوان تعریض از جانب وی باشد؟

بیان نقل مصنف عبدالرزاق

«أخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن محمد بن شبیب عن العریان بن الهیثم قال: وفدت علی معاویه؛ برمعاویه وارد شدم. فبینا أنا عنده إذ دخل رجل

۱- عقیده المسیح الدجال فی الادیان، ص۲۷۹-۲۸۰.

علیه طمران (۱) فرحّب به معاویه، و أجلسه علی السریر؛ در این هنگام مردی با لباس مخصوص(لباس مندرس) وارد شد. معاویه به او خوشامد گفت و او را بر تخت نشاند. فقلت: من هذا یا أمیر المؤمنین ؟ فقال: أما تعرف هذا؟ هذا عبد الله بن عمرو بن العاص...؛گفتم: این مرد چه کسی است؟ معاویه گفت: او را نمی شناسی؟ اوعبدالله، پسر عمرو عاص است. (در مورد ایشان معروف است که هنگام فتح شام کتاب هایی از یهود و نصارا با خودش آورد و وارد احادیث کرد). قال: ثم قال لی: ممن أنت؟ پسر عمروعاص به من گفت: تو از کجایی؟ قال: قلت: من أهل العراق؛ أو قال: من أهل الکوفه. قال: تعرف کوثا؟ قال: قلت: نعم؛ گفتم: از کوفه یا گفته از عراق. به من گفت کوثا را می شناسی (در جای دیگر کوفا) گفتم: بله. قال: منها یخرج الدجال؛ (۲) گفت: دجال از آن جا خارج می شود».

این متن روایت نیست؛ بلکه حرف های معاویه، یا یزید بن معاویه یا عبدالله عمروعاص است که معتبر نیست.

بیان دیگری از مصنف عبدالرزاق در مورد خروج دجال

«أخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن ابن طاووس عن أبیه عن کعب قال: یخرج الدجال من العراق». (۳)

راوی این متن، کعب الاحبار است که هم خودش و هم کتابش از نظر ما مشکل دارد. در نظر اهل سنت هم، کتاب وی دارای مشکل است.

۱- الصحاح، ج۲، ص۷۲۶، والطمر : الثوب الخلق. والجمع الأطمار.........والأمور المطمرات : المهلکات.

۲- المصنف، ج۱۱، ص۳۹۵ – ۳۹۶.

۳- همان.

آیا دجال شخص است یا جریان؟

اشاره

بعضـی از معاصـرین بر این باورنـد که دجـال یـک جریـان است؛ دجال همان جریان مادیگری و فرهنگ غرب، است.اسـتاد ما آیت الله مکارم در کتاب حکومت جهانی حضـرت مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف این نظریه را مطرح می کننـد. بنده با ایشان در این مورد صـحبت کردم. قبلاً ایشان این نظر را به عنوان احتمال مطرح می کردند؛ ولی الان به عنوان قطع، نظرشان بر جریـان بـودن دجـال است. مرحـوم صـدر هم به عنـوان احتمـال این نظر را مطرح کرده و خودشـان هم از طرفـداران این نظریه هستند.

ما فرمایش دو بزرگوار را نقل می کنیم و بعد خواهیم دید که دجال یک شـخص است، نه یک جریان. قرائن و مسائلی از قبیل مبـدأ ظهور و پایان کار دجال، مـدت حیات او، طریق کشـته شـدن دجال؛ با جریان بودن دجال تناسبی نـدارد؛ هرچند شـخص بودن دجال تنافی ندارد که جریانی پشت سر او باشد.

دیدگاه اول: دجال جریان است، نه یک شخص

آیت الله العظمی مکارم شیرازی دام ظله می فرماید:

هنگـامی که سـخن از دجـال به میان می آیـد، معمولاً - بر اساس سابقه ذهنی عامیانه - فقط ذهن ها متوجه شـخص معین یک چشـمی بـا جثه ای افسـانه ای، مرکبی افسانه ای ترو با برنامه ای مخصوص خود (این ها جزییاتی است که در روایات عامه نقل شـده و مـاهم قبول نـداریم؛ ولی سـخن از دجـال در ذهنیت عامیانه نیست) که پیش از انقلابِ حضـرتِ مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ظاهر می شود. زمان خروج دجال هم مورد بحث است که آیا دجال قبل از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف ظاهر خواهد شد یا بعد از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف . روایاتی در این زمینه وجود دارد؛ ولی همان گونه که از ریشه لغت دجـال از یـک سو و از منابع حـدیث از سوی دیگر اسـتفاده می شود، دجال به یک فرد منحصـر نیست. مکررا گفته شد

که از طریق اهل بیت و در کتب ما کم تر به تفاصیل و جزییات دجال پرداخته شده و فقط اصل دجال آمده و تفصیلات بیش تر در کتاب های عامه آمده؛ هر چند روایت است و سابقه ذهنی نیست؛ بلکه عنوانی است کلی برای افراد پرتزویر و حیله گر و پرمکر و فریب کار و حقه باز که برای کشیدن توده های مردم به دنبال خود از هر وسیله ای استفاده می کنند (شکی نیست که دجال پرمکر و تزویر و حیله گر است و این با شخص بودن دجال منافات ندارد) و بر سر انقلاب سازنده ای که در ابعاد مختلف صورت می گیرد، ظاهر می شود. (۱)

مرحوم صدر نیز در دو جلد از کتاب خود (الغیبه الکبری و تاریخ ما بعد الظهور) این بحث را به طور مفصل دنبال می کنند و به این نتیجه می رسند:

«إنّ الدجال عباره عن مستوی حضاری ایدئولوجی معیّن معاد للإسلام؛ دجال عبارت است از ایدئولوژی و فرهنگ خاصی که با اسلام عدوات دارد و ما با برهان ثابت کردیم که دجال شخص نیست».

(گرچه مرحوم صدر تلاش دارد روایات اهل سنت را در مورد تفصیلات دجال بر فرهنگ مادیگری غرب تطبیق دهد)

دیدگاه دوم: دجال شخص است، نه جریان

در مقابل نظریه سابق، افرادی هستند که دجال را فرد می دانند و ما طرفدار این نظریه هستیم. مرحوم آقای دوانی در مهدی موعود (ترجمه بحارالانوار که ظاهرا ترجمه را در جوانی، به اشاره مرحوم بروجردی نوشته است) می فرماید:

آنچه مسلم است موضوع دجال و مبارزه او با دولت حقه در پایان جهان، در ادبیات ایران و جهان و عرب آمده است با این تفاوت که بعضی رهبر جبهه

۱- مکارم شیرازی، حکومت جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ص۱۱۷؛این بحث در کتاب تا ظهور نگارنده، ص۳۷۲ نیز آمده است.

مخالف او را حضـرت عیسـی و برخی دیگر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می دانند. بعضی روایات تعمد دارند که محوریت را با حضـرت عیسی علیه السلام دانسته و از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سخنی به میان نیاورند و عیسـی علیه السـلام را مقابل دجال بداننـد؛ در حالی که حضـرت عیسـی علیه السـلام تحت امر حضـرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف است و محوریت بـا حضـرت مهـدی عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف است. (بر اساس روایات) به هرحال تطبیق دجال و ویژگی ها و نشانه های او و مرکبش با بعضـی از اختراعات کنونی و آینده جهان یا رییس دولتی مادی گرای صرف و دارای دستگاه تبلیغاتی قدرتمند و غیره موضوعی نیست که بتوان برآن اعتماد کرد. (۱)

نتیجه

اگر ما جزییات سخن آقای دوانی را هم نپذیریم، باز نیز نظریه اول (جریان بودن دجال) را نمی پذیریم.

چون روایات متعددی محل خروج دجال (مرو، سیستان، عراق، خله بین شام و عراق، اصفهان) را بیان می کند؛ گرچه می توان در سـند این روایات خـدشه وارد کرد. روایات در این زمینه متعـدد است و تا حـد اسـتفاضه می رسـد و بر اساس مبنای مرحوم خویی در روایـات مسـتفیض بررسـی سـندی نیاز نیست و همچنین از جریان قتل دجال و درگیری دجال با حضـرت خضـر علیه السلام (درگیری در روایات عامه است) تواتر معنوی (نه تواترلفظی) به دست می آید که دجال یک شخصی است که شروع و پایان دارد.

۱- دوانی، مهدی موعود، ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار، ص۹۶۹؛ تاظهور، ج۲، ص۳۷۳.

جلسه ۲۰

خروج دجال، قبل از ظهور یا بعد از آن؟

اشاره

دجال چه وقت خروج می کند؛ قبل از ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، یا بعد از آن؟

از روایت مناقب ابن شهر آشوب استفاده می شود که دجال بعد از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج می کند.

این روایت از ابن عباس است. اگر سند قبل از ابن عباس مشکلی نداشته باشد، روایت صحیح است. چون ابن عباس توثیق شده است. بر اساس بیان سید بن طاووس روایاتی که از ابن عباس رسیده، بیش تر از امیرالمومنین علیه السلام است. بنابراین، اگر سند روایت تا ابن عباس صحیح باشد، روایت صحیح است.

دیدگاه سید بن طاووس در مورد روایات ابن عباس

سیدبن طاووس در سعد السعود می فرماید:

و اعلم أن عبد الله ابن عباس کان تلمیذ مولانا علی بن أبی طالب علیه السلام ولعلّ أکثر الأحادیث التی رواها عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم کانت عن مولانا علی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم؛

بدان که ابن عباس شاگرد مولای ما، علی بن أبی طالب علیه السلام است و چه بسا اکثر روایاتی که ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند از امیرالمومنین علیه السلام باشد.

فلم یذکر ابن عباس مولانا علیا علیه السـلام لأجل ما رأی من الحسد له و الحیف علیه فخاف أن لا تنقل الأخبار عنه إذا أسـندها إلیه؛

ابن عباس در نقل روایت، نام امیرالمومنین علیه السلام را نبرده است به جهت حسد و ظلم جامعه وقت بر علی علیه السلام. پس ابن عباس خوف این را داشته که در صورت انتساب روایت به امیرالمومنین علیه السلام، مردم روایت را نقل نکنند. (۱)

و إنما إحتمل الحال مثل هذا التأویل؛ و این احتمال است که بیش تر روایات ابن عباس از امیرالمومنین علیه السلام است.

لأنّ مصنف کتاب الإستیعاب ذکر ما کنا أشرنا إلیه أنّ عبد الله ابن عباس قال توفی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أنا ابن عشـر سـنین، و قد قرأت المحکم یعنی المفصل وهو أعرف بعمره و روی عن غیره أنّه کان له عند وفاه النبی صلی الله علیه و آله و سلم ثلاث عشره سنه؛

چون مولف کتاب استیعاب ابن عبـدالبر از قول ابن عباس نقل کرده که هنگام وفات رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم ده ساله بوده است و روایتی دیگر نقل شده که ابن عباس هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۱۳ ساله بوده است.

فهل تری ابن عشر سنین و ابن ثلاث عشره سنه ممن یدرک کلما أسنده عبد الله ابن

۱- مطلبی را عالم سـنی مصـری می گویـد:ای علی! با شـما به انصاف رعایت نکردند؛ چرا کلمات و قضاوت های تو در کتاب های ما کم است (بالاخره او ۵ سال حاکم جامعه اسـلامی بود.) ایشان می گوید: سیاست بنی امیه برجسارت و گستاخی نسبت به امیر المومنین بود. علنـا علی علیه السـلام را سب و لعن می کردنـد. این حکومت اجـازه نمی داد که کلمات و حکایات علی علیه السـلام در جـامعه و حوزه هـا نقـل شود و به همین دلیل بود که سال ها قبر علی علیه السـلام مخفی بود تا زمان صادق آل محمـد، که ایشـان هنگـام تشـرفشان به نجف اشـرف مکـان شـریف قبر را نشـان دادنـد. علت مخفی بودن قبر این بود که چون حکومتی که زبـانش را از جسـارت به مولاـ نگه نمی داشت در صورت معلوم بودن قبر، دسـتش از جسـارت به قبر کوتـاه نمی ماند. در دوران امام صادق علیه السلام چون دوران ضعف بنی امیه بود، حضرت قبر را نشان دادند.

عباس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم؛ یحفظ ألفاظه و تفاصیله بغیر واسطه ممن یجری قوله مجری قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؛

پس آیا یک پسر ۱۰ یا ۱۳ ساله می تواند بیش از دو روایت را با الفاظ و تفاصیلش بدون واسطه از پیامبر نقل کند؟

أقول: و أمّا ابن عباس کان تلمیذ مولانا أمیر المؤمنین علی علیه السلام، فهو من الأمور المشهوره بین الإسلام و قد ذکر محمد بن عمر الرازی فی کتاب الأربعین ما هذا لفظه: و منها علم التفسیر و ابن عباس رئیس المفسرین، و هو کان تلمیذ علی بن أبی طالب. (۱)

روایت خروج دجال بر اساس نقل ابن شهر آشوب

تکون أمورکریحه شده عظیمه ثم یخرج المهدی من ولدی یصلح الله أمره فی لیله؛

اراده خداوند عزوجل بر این تعلق می گیرد که یک شبه امر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سامان گیرد و آن حضرت ظهور کند؛ یعنی بدون علامات، امرظهور آن حضرت اتفاق می افتد.

و یملا الأرض عدلاً کما ملئت جوراً و یمکث فی الأرض ما شاء الله؛ هر مقدار که خدا بخواهد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمین درنگ می کند.

ثم یخرج الدجال؛ (۲) سپس دجال خروج می کند.

ازاین عبارت استفاده می شود که دجال بعد از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج می کند؛ هر چند روایات دیگری وجود دارد که خروج دجال را قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می دانند؛ مثل روایت منتخب الانوارالمضیئه از سید بهاء الدین نجفی (م. ۸۰۳).

۱- سید بن طاوس، سعد السعود، ص۲۶۶.

۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج۱، ص۲۹۲.

روایت خروج دجال طبق نقل منتخب الانوار المضیئه

أما ما ورد عن الله تعالی: فمن ذلک ما جاز لی روایته عن الشیخ محمد بن بابویه (رحمه الله)، یرفعه إلی ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لما عرج بی إلی ربی أتانی النداء یا محمد! قلت: لبیک لک العظمه لبیک. فأوحی إلی: یا محمد! فیم اختصم الملأ الأعلی؟ قلت: إلهی لا أعلم! فقال: یا محمد! هل اتخذت من الآدمیین وزیرا وأخا ووصیا؟ فقلت: إلهی و من أتخذ؟ تخیر أنت لی. فأوحی الله إلی: یا محمد! قد اخترت لک من الآدمیین علی بن أبی طالب. فقلت إلهی ابن عمی؟ فأوحی الله إلی: یا محمد! إن علیا وارثک و وارث العلم من بعدک، و صاحب لوائک لواء الحمد یوم القیامه، و صاحب حوضک، یسقی من ورد علیه من مؤمنی أمتک...

و جعلته وزیرک و خلیفتک من بعدک علی أهلک و أمتک. عزیمه منی، لا یدخل الجنه من عاداه و أبغضه و أنکر ولایته بعدک، فمن أبغضه أبغضک، و من أبغضک فقد أبغضنی، و من عاداه فقد عاداک، و من عاداک فقد عادانی، و من أحبه فقد أحبک، و من أحبک فقد أحبنی... و أعطیتک أن أخرج من صلبه أحد عشر مهدیا من ذریتک من البکر البتول، و آخر رجل منهم یصلی خلفه عیسی بن مریم، یملأ الأرض عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً، أنجی به من الهلکه، وأهدی به من الضلاله، و أبرئ به الأعمی و أشفی به المریض. فقلت: إلهی و متی یکون ذلک؟ فأوحی الله عز و جل إلی: یکون ذلک إذا رفع العلم و ظهر الجهل وکثر القراء و قلّ العمل و کثر القتل و قلّ الفقهاء الهادون و کثر فقهاء الضلاله الخونه و کثر الشعراء و اتخذ أمتک قبورهم مساجد و حلیت المصاحف و زخرفت المساجد و کثر الجور و الفساد و ظهر المنکر و أقر أمتک به و نهی عن المعروف و قنع الرجال بالرجال و النساء بالنساء و صارت الأمراء کفره و أولیاؤهم فجره و أعوانهم ظلمه و ذوو الرأی فیهم فسقه و عند ثلاث خسوف: خسف بالمشرق، و خسف بالمغرب، وخسف بجزیره العرب، و خراب البصره علی ید رجل من ذریتک یتبعه الزنوج.

بعد از علائمی که ذکر می کند؛ خروج امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اتفاق می افتد، شاهد در جمله ذیل

است:

و خروج رجل من ولد الحسین بن علی، و ظهور الدجال یخرج بالمشرق من سجستان، و ظهور السفیانی.

فقلت: إلهی و ما یکون بعدی من الفتن؟ فأوحی الله إلی و أخبرنی ببلاء بنی أمیه، و فتنه ولد عمی، و ما هو کائن إلی یوم القیامه... . (۱)

۱- سید بهاء الدین نجفی، منتخب الأنوار المضیئه، ص۴۵-۵۰. ترجمه روایت: از ابن عباس حدیث کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون مرا نزد پروردگارم بردند، ندا آمد:ای محمد! گفتم: لبیک ای پروردگار با عظمت، لبیک! پس خداوند به من وحی فرمود:ای محمد! برای چه در ملأ اعلا مخصوص گردیدی؟ عرض کردم: پروردگارا! نمی دانم. فرمود:ای محمد! آیا از آدمیان برادر و وزیر و وصیی پس از خودت گرفته ای؟ عرض کردم: بار پروردگارا! چه کسی را بگیرم؟ خدایا! تو برایم انتخاب فرما! پس خداوند به من وحی فرمود:ای محمد! من برایت از آدمیان علی بن ابی طالب را برگزیدم. عرض کردم: پروردگارا! پسر عمم را می فرمایی؟ خدا به من وحی فرمود:ای محمد! به راستی علی وارث تو و وارث علمت، پس از تو و پرچمدارت، پرچم حمد، در روز قیامت است، و او صاحب حوض تو است که هر مؤمنی از امتت که بر آن وارد شود سیرابش کند، سپس به من وحی فرمود:ای محمد من بر خود قسم یاد کرده ام، قسمی درست، که نیاشامد از این حوض دشمن تو و دشمن اهل بیت و نژاد پاکیزه ات. به درستی و به حق گویم ای محمد! که هر آینه همه امتت را به بهشت برم، جز آن که نخواهد. عرض کردم: پروردگارا! آیا کسی هست که نخواهد به بهشت رود؟! خداوند به من وحی فرمود: آری. عرض کردم: چگونه نخواهد؟ خداوند به من وحی فرمود:ای محمد! تو را از خلق خود انتخاب کردم و برایت وصیی پس از تو برگزیدم، و او را به منزله هارون از موسی قرار دادم، جز اینکه پیغمبری پس از تو نیست، و محبت او را در دل تو نهادم، و او را پدر فرزندانت کردم. پس حق او بر امتت پس از تو چون حق تو بر ایشان است در زمان زندگانی ات. هر که حقش را انکار کند، حق تو را انکار کرده و هر که از دوستی او سرباز زند از ورود به بهشت سرباز زده است. پس حمد خدای را سجده کنان به شکرانه این نعمت به جای آوردم. در این هنگام، منادی ندا کرد:ای محمد! سر بردار و بخواه از من تا به تو بدهم. عرض کردم: خداوندا! همه امّت مرا به ولایت علی بن ابی طالب مجتمع نما تا در قیامت همگی نزد حوض بر من وارد شوند. خداوند به من وحی فرمود:ای محمد! من پیش از آن که بندگانم را بیافرینم درباره آن ها حکم کرده ام و قضاوت و حکم من درباره آن ها گذرا است، تا هر که را خواهم بدان هلاک کنم و هر که را خواهم بدان هدایت کنم، و من علم تو را به وی دادم و او را وزیر و جانشین پس از تو بر خاندان و امّتت قرار دادم، و این امری حتمی است از جانب من، این که داخل بهشت نکنم هر کس که او را مبغوض داشته و دشمن دارد و پس از تو منکر ولایتش گردد. پس هر که او را مبغوض دارد تو را مبغوض داشته، و هر که تو را مبغوض دارد، مرا مبغوض داشته است، هر که او را دوست بدارد، تو را دوست داشته و هر که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است، و من این فضیلت را برای او قرار دادم، و به تو عطا کردم که از صلبش یازده مهدی باشند که همه شان از نژاد تو از (دخترت فاطمه) بکر بتول هستند، و آخرین مرد ایشان کسی است که عیسی بن مریم پشت سرش نماز کند، و زمین را از عدل و داد پر کند؛ چنان که از ظلم و جور پر شده باشد، به وسیله او (گمراهان را) از

هلاکت برهانم؛ و از گمراهی هدایت کنم، و به وسیله او (کوران را) از کوری بهبود بخشم، و (مریضان را) از مرض شفا عنایت کنم. عرض کردم: پروردگارا! این در چه زمان است؟ خدای عز و جل به من وحی فرمود: این آن زمان است که دانش و علم برداشته شود؛ و نادانی و جهل ظاهر گردد، خوانندگان (قرآن) بسیار، ولی عمل بدان کم گردد و کشتار بسیار شود، فقیهان راهنما و هادی کم شوند؛ ولی فقیهان گمراهی و خیانتکار بسیار شوند، شعراء زیاد گردند؛ امّت گورستان ها را مسجد گیرند، قرآن ها زینت شود، و مساجد به زیور آراسته گردد، ظلم و فساد زیاد شود، و منکر آشکار گردد و امت بدان امر کنند و از کار نیک نهی کنند، مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کنند، امیران (و فرماندهان) کافر گردند، و دوستانشان از نابکاران و یاورانشان از ستمکاران و صاحبان رأی از فاسقان باشند؛ در این هنگام سه خسف (و فرو رفتن) در زمین واقع شود: یکی به مشرق و یکی به مغرب و یکی به جزیره العرب، و بصره به دست یکی از ذریه تو که زنجیان پیروی اش کنند، خراب گردد، و مردی از فرزندان حسین بن علی خروج کند، و دجال از مشرق سجستان خروج کند، و سفیانی ظاهر گردد، عرض کردم: پروردگارا! چه زمانی بعد از من فتنه ها بر پا شود؟ خداوند به من وحی فرموده و مرا از سلطنت بنی امیه و فتنه فرزندان عمویم عباس آگاه فرمود و از آنچه باشد و تا روز قیامت خواهد بود به من خبر داد، و من هم همین که به زمین فرود آمدم به پسر عمویم سفارش کردم، و ادای رسالت کردم، و ستایش برای خداوند سزاوار است؛ چنان که پیغمبران او را ستایش کردند، و چنانچه هر چیزی پیش از من و هر چه او آفریده است تا روز قیامت ستایشش کنند (ترجمه از رسولی محلاتی).

ابهام در زمان خروج دجال، قبل یا بعد از ظهور

اشاره

بنـابر این زمان آمـدن دجال کاملا روشن نیست که آیا بعـد از ظهور و یا قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف خروج می کند.

نقد توجیهات شهید صدر در مورد روایت صحیح مسلم

مرحوم صـدر جهت تثبیت نظریه خویش به روایـاتی از اهـل سـنت اسـتناد کرده (مثل روایت صـحیح مسـلم به نقل از نواس بن سمعان از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم) که در این موارد به توجیهات و تاویلات خلاف ظاهر روی آورده است، در حـالی که ظواهر حجت است و رفع یـد از ظواهر به دلیـل نیـاز دارد. اگر روایت را قبول نداریـد، توجیه نکنیـد و اگر روایت را قبول دارید و به هر دلیلی، (تواتر معنوی یا اسـتفاضه و یا تسامح در ادله سـنن) (۱) روایت را پذیرفته اید؛ این توجیهات خلاف ظاهر است. لذا یا باید دلیل محکم داشته باشید برای رفع ید از ظواهر روایت و یا همین ظاهر روایت را بپذیرید.

سخن در این مورد است که آیا دجال شـخص است یا جریان؟ هردو نظریه طرفدارانی دارد، بعضـی از معاصـرین مدعی هستند که دجال یک جریان است و به تمدن مادیگرای اروپا اشاره می کنند.

بررسی دیدگاه مرحوم صدر در مورد جریان بودن دجال

از جمله طرفداران این نظریه مرحوم آقای صدر است که در دو جلد از

۱- هر چند تسامح شامل احکام و تشـریع است و این موارد شامل احکام نیست، مگر این که به توسعه در تسامح ادله سنن قائل شویم و بگوییم تسامـح در ادله سـنن قصـص، مواعظ، تهدیـد، ترغیب و این سـنخ قضایـا و جریانات و حتی مصائب اهل بیت، خصوصا مصائب کربلا را شامل می شود. (الرعایه، ص۹۴؛ رسائل فقهیه، ص۹۴؛ الموسوعه الفقهیه المیسره، ج۹، ص ۵۵۲).

موسوعه که راجع به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است، بحث را مطرح و ظاهرا به استناد روایتی از روایات مفصل اهل سنت نظریه خویش را تثبیت می کند. برای ما جای سوال است که چرا ایشان می گوید مراد از دجال، فرهنگ و تمدن مادیگرای اروپایی است که چشمگیر است و مردم تحت تاثیر آن قرار می گیرند. این نکته با روایاتی که می فرماید: خروج دجال از سجستان و مرو و خله بین شام و عراق و... است، چگونه سازگاری و تطبیق برقرار می کند؟

کجای سجستان چنین تمدنی دارد؟ آیا منشأ تمدنی که همه را مبهوت خود می کند، سجستان، یا روستایی از اصفهان ویا مرو، بر اساس نقل خود اهل سنت است؟! چه کسی فرهنگ غرب را به سجستان و یا اصفهان و... ربط داده است. اتفاقا در روایتی که مورد استناد ایشان است، عنوان شده است که خروج دجال از سجستان و... است.

بیان مرحوم صدر

و أن أهم و أعم ما یواجهنا فی هذا الصدد مفهوم الدجال الذی یمثل الحرکه أو الحرکات المعادیه للإسلام فی عصر الغیبه عصر الفتن و الإنحراف...؛

آنچه برای ما در این زمینه مهم است، مفهوم دجالی است که نماد حرکت یا حرکات دشمنی با اسلام در عصر غیبت است که عصر فتنه ها و انحرافات است.

بادئا بالأسباب الرییسیه و هی الحضاره الأوربیه بما فیها من بهارج و هیبه و هیمنه علی الرای العام العالمی و مخططات واسعه...؛

دجال همان تمدن اروپایی است که دارای زرق و برق ها و هیبت و هیمنه ای است که مردم را تحت تاثیر خود قرار داده و برنامه های فراگیری دارد.

و منتهیا إلی النتائج و هو خروج عدد من المسلمین عن الإسلام و إعتناقهم المذاهب المنحرفه؛ (۱)

که نتیجه این فرهنگ، خروج تعدادی از مسلمین از اسلام و گرایش به مذاهب منحرفه است.

و ما یعم الإفراد و المجتمعات من ظلم و فساد؛ فلیس هناک ما بین خلق آدم إلی یوم القیامه خلق منحرف أکبر من الدجال؛

از زمان خلقت آدم تا روز قیامت مخلوقی منحرف تر از دجال نیست که دجال همان فرهنگ غرب است.

بإعتبار هیبه الحضاره الأوربیه و عظمتها المادیه و مخترعاتها و أسلحتها الفتاکه و تطرفها الکبیر نحو سیطره الإنسان و الإلحاد بالقدره الإلهیه...؛

چون فرهنگ غرب هیبت و ابهت و بزرگنمایی مادی و اختراعات و اسلحه های مدرنی دارد که بدین طریق بر انسان مسلط می شود و او را به سوی کفر و شرک می کشاند.

۱- هنگامی که می خواستم برای دهه محرم به سوئد بروم، برای خداحافظی خدمت استادمان که یکی از مراجع است، رفتم. ایشان فرمودند: سلام مرا به شیعیان اروپا برسانید و به آن ها بگویید که مثال شما مثال ماه شب چهارده ای است که در ظلمات می درخشد. آن جا ظلمات است و حفظ دیانت درآن مناطق واقعا مشکل است. وآن چه بنده از شیعیان در آن مناطق دیدم، این است که آن ها در امر دینشان کوتاهی نکردند. گاهی برف تا زانو نشسته و راه رفتن مشکل و مسیر بعضی برای رسیدن به جلسه عزاداری طولانی بود؛ با این حال با هر زحمتی خود را به جلسات می رساندند. شخصی به من می گفت برای حضور در جلسه ۴ ساعت مسیر را می پیمایم. گاهی ده مجلس همزمان برپا می شد. در مجلس گاهی ۳۰۰۰ نفر شرکت می کردند و همه این ها به خاطر عشقشان به اهل بیت علیهم السلام است. در آن مناطق همه چیز هست، جز ۲ چیز: ۱.عیب، ۲. حرام (نه چیزی عیب و نه چیزی حرام). با این اوضاع باز مجالس تا پاسی از شب را به عزاداری می گذراندند؛ خصوصا این که اکثر شرکت کننده ها جوانان بودند و شب عاشورا را تا پاسی از شب عزاداری می کردند.

بشکل لم یعهد له مثیل فی التاریخ و لن یکون له مثیل فی المستقبل أیضا؛

مسیر فرهنگ غرب به سوی کفر و شرک به گونه ای است که نمونه ای برای آن در تاریخ وجود ندارد؛ حتی در آینده نمونه و نظیری نخواهد داشت.

خدا را شاکر هستیم که خداوند به برکت انقلاب اسلامی، هیبت و ابهت غرب را شکست و ان شاء الله به زودی بساط این تمدن مادی برچیده شود! ما هم با مرحوم صدر در انحراف و خطرناک بودن فرهنگ غرب هم عقیده ایم، ولی آن چه مهم و مورد بحث ماست، تطبیق دجال بر این واقعیات است.

لأن المستقبل سیکون فی مصلحه نصره الحق و العدل؛

چون آینده به حکومت حق و عدل امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متصل می شود.

و یوید هذا الفهم قوله فی الخبر الآخر: لیس ما بین خلق آدم إلی یوم القیامه أمر أکبر من الدجال و التعبیر بالأمر واضح فی أن الدجال لیس رجلاً بعینه و إنما هو اتجاه حضاری معاد للإسلام؛

و آنچه تایید می کند برداشت ما را که دجال یک جریان است، خبر دیگری است که می فرماید: مابین خلقت آدم علیه السلام تا روز قیامت، امری از دجال بزرگ تر نیست و از آن جا که در روایت به «امر» تعبیر شده، معلوم می شود دجال یک شخص نیست، بلکه یک جریان و فرهنگی است که با اسلام دشمن است.

و إن من فتنته أن یأمر السماء أن تمطر فتمطر و أن یأمر الأرض أن تنبت فتنبت؛

و از فتنه دجال این است که به آسمان امر برای باریدن می کند؛ پس

باران می بارد و به زمین امر برای روییدن می کند؛ پس زمین می روید. (۱)

و کلّ هذا و غیره مما هو أهم منه من أنحاء السیطره علی المرافق الطبیعیه مما أنتجته الحضاره الأوربیه؛

و همه این موارد و غیر این ها از انواع سیطره و غلبه بر مراکز طبیعت، از نتایج فرهنگ و تمدن اروپایی است.

و لایخفی ما فی ذلک من الفتنه، فان أعدادا مهمه من أبناء الإسلام حین یجدون جمال المدنیه الأوربیه، فإنهم سوف یتخیلون صدق عقائدها و أفکارها و تکوینها الحضاری بشکل عام؛

و مخفی نیست که آن چه در این تمدن و فرهنگ است، مایه آزمایش و امتحان است. عده ای از فرزندان اسلام، هنگامی که زیبایی فرهنگ اروپایی را می بینند، گمان بر درستی عقاید و افکار اروپایی در آنها رخنه می کند و فکر می کنند دین مانع پیشرفت است و باید دین را کنار گذاشت.

و هذا من أعظم الفتن و الأوهام التی یعیشها الأفراد فی العصور الحاضره... ؛

و این از بزرگ ترین فتنه ها و اوهامی است که انسان ها در عصر حاضر با آن مواجه هستند. (۲)

و أن من فتنته أن یمر بالحی فیکذبونه فلا تبقی لهم سائمه إلا هلکت؛

۱- الان هم ابر را بارور می کنند و باران می بارد و این مسئله به اروپا اختصاصی ندارد؛ هرچندکم و زیاد دارد. همچنین در مورد زمین، یکی از مسئولین می گوید در یکی از کشور های بزرگ بودم آن ها برای تولید سبزیجات، از لحظه بارور تا لحظه تولید بیش تر از نیم ساعت طول نمی کشد، آیا احتمال نمی دهید که امر همین امور باشد؟ در حالی که موارد مذکور در همه جا هست و به اروپا اختصاص ندارد.

۲- ولی بنده به شما بشارت می دهم که به رغم زرق و برق این فرهنگ و تمدن مادی، اسلام در اروپا در حال پیشرفت و توسعه است، الان کشورهایی که مسلمانان در آنجا هستند در ماه مبارک رمضان یک ساعت به افطار بازار آن جا تعطیل است و در عید هم تعطیل است.

و از فتنه های دجال این است که به محله ای گـذر می کنـد؛ پس او را تکـذیب می کنند. وی با اشاره به گله ای از گوسـفند، همه را هلاک می کند. و إن من فتنته أن یمر بالحی فیصدقونه فیأمر السماء أن تمطر فتمطر و یأمر الأرض أن تنبت فتنبت؛

و از فتنه دیگر او این است که بر عـده ای وارد می شود؛ پس آن ها دجال را تاییـد می کنند و دجال به باریدن آسـمان امر می کند، پس باران می بارد و به روییدن زمین امر می کند، پس زمین می رویاند.

حتی تروح مواشیهم من یومهم ذلک اسمن ما کانت و أعظمه، و أمّده خواصرا و أدره ضروعا؛

بـا اشـاره ای به بیابـان خشـک و بی آب و علف، بیابان سـرسبز می شود؛ به گونه ای که گله های گوسـفند هنگام بازگشت از چراگاه ها، همه چاق و فربه بر می گردند و پستان گوسفندان پر از شیر است.

هـذا یعنی علی وجه التعیین: أن المکـذب للمـد المـادی الأـوربی و الواقف أمـام تیاره یمنی بمصاعب و عقبات و یکون المال و القوه الی جانب السائرین فی رکابها المتملقین لها المتعاونین معها؛

این مسائـل بـدان معنـاست که تکـذیب و نپـذیرفتن جریـان تمـدن مـادی گرای اروپـایی به معنـای روبرو شـدن با سـختی ها و مشـکلات است. ارزش پول و اعتبـار اقتصـادی در همراه بودن بـا جریـان مادی گرای غربی است؛ و الاّ بازار اقتصادی و ارزش پول رو به رکود می رود.

مرحوم صدر این گونه مسائل را بر فرهنگ غرب تطبیق می دهد و حرفشان این است که منطق غرب این است که یا با ما باشید و یـا حق حیـات نداریـد؛ مثل آنچه امروز دولت های غربی می گوینـد که دولت های دیگر یا بایـد در برنامه های اقتصادی ما شرکت کنند؛ یا تحریم را بپذیرند،

و معنـای عـدم تحریم و شـرکت در برنـامه آن هـا این است که سایر کشورها، فرهنگ و مسائل اقتصادی، سیاسـی، اجتماعی و افکـار آن هـا را در کشور خود اجرا کننـد و عقایـد آن هـا را بپذیرنـد. پس دجـال یعنی فرهنگ مادی گرای اروپایی و تمـدن غربی که بازار اقتصادی دنیا به دست آن هاست.

و التعبیر بالحی یعنی النظر إلی المجتمع علی العموم و هذا هو الصحیح بالنسبه إلی المجتمع المؤمن فی التیار المادی؛

و تعبیر «حی» در روایت، منظور جامعه ای است که آن ها را بپذیرد و فرهنگ و تمدن شان را که مخالف فرهنگ اسلام است، قبول کند که در این صورت، چنین جامعه ای اقتصادش رونق می گیرد و بازارشان سودآور خواهد شد.

إذ لو نظرنا إلی المستوی الفردی فقد یکون فی إمکان الفرد المعارض أن ینال تحت ظرف معینه قسطا من القوه و المال؛

ممکن است شـخص یا اشخاصـی زیر بار آن ها نرونـد؛ ولی این جریان مادی را باید اقوام و دولت ها بپذیرند. بنابراین، مراد از دجال یک جریان است.

و الـدجال أیضا یـدعی الربوبیه إذ ینادی بأعلی صوته یسـمع ما بین الخافقین... یقول: إلی أولیایی، أنا الـذی خلق فسوّی و قـدّر فهدی أنا ربکم الأعلی؛

دجالی که ادعای خـدایی می کنـد، هنگامی که با صدای بلند (به گونه ای که همه می شـنوند) می گوید:ای پیروان و بندگان من! به سوی من آیید! من همان کسی هستم که آفرید و درست اندام آفرید و آن که اندازه معین کرد. من پروردگار برتر شما هستم.

و کلّ ذلک واضح جداً من سیر الحضاره الأروبیه و أسلوبها؛

همه این مسائل بر فرهنگ و تمدن غربی تطبیق دارد.

فإنها ملات الخافقین بوسائل الإعلام الحدیثه بمادیتها.

در روایت آمده است که صدای دجال را مابین زمین و آسمان می شنوند.

امروزه نیز صدای فرهنگ مادی گرای غرب، با وسایل جدید مادی مثل رسانه ها، ماهواره ها، شبکه های مجازی و اجتماعی به گوش همه جهانیان می رسد و بلا فاصله به تمدن فرهنگ غنی کشورهای اسلامی نفوذ می کند.

و عزلت البشر عن المصدر الإلهی و العالم العلوی المیتافیزیقی...؛

و در این هنگام، انسان از خداشناسی و توحید فاصله می گیرد.

اما به نظر ما به رغم تبلیغات اینها، موج اسلام خواهی در همه کشورها به راه افتاده و شمارش معکوس فروپاشی تمدن مادیگری غربی شروع شده است.

و لا یبقی شیء من الأرض إلا وطئه و ظهر علیه (قسمتی از روایت است که در کتب اهل سنت آمده است که) دجال بر هر نقطه ای از زمین پا می گذارد، غالب می شود.

و هو ما حدث فعلاً بالنسبه إلی شمل التفکیر الأوربی فی کل البسیطه.

و مصداق روایت، همین فرهنگ و تمدن غربی است که همه جا را فرا گرفته است.

در روایات آمده است که دجال به همه جا، جز مکه و مدینه وارد می شود. پس بر اساس بیان مرحوم صدر، فرهنگ مادی گرای غرب به همه نقاط عالم جز مکه و مدینه نفوذ می کند و موحدین فقط در مکه و مدینه خواهند بود. عجبا ؛ امروزه وهابیون حرفشان همین است که تنها

خود را موحد می دانند و دیگران را غیر موحد!

فلیس هناک دوله فی العالم الیوم لا تعترف بالإتجاهات العامه للفکر و القانون الأوربی؛ امروز کم تر کشوری پیدا می شود که تحت سیطره فرهنگ غرب نباشد؛ و نرید بأوربا کِلَی قسمیها الرأسمالی و الشیوعی؛ مراد ما از اروپا هردو بخش سرمایه داری و سوسیالیستی است. فإنّ کلیهما معاد للإسلام و ممثل للدجال بأوضح صوره؛ پس همانا هر دو قسم این ها دشمن اسلام هستند که در نماد دجال بروز کرده اند. و أما إستثناء مکه و المدینه من ذلک، فقد یکون محمولاً علی الصراحه؛ و اما این که مکه و مدینه بر اساس روایت از دسترس دجال دور است، چه بسا مراد همان معنای لفظ باشد. و قد یکون محمولاً علی الرمز؛ و چه بسا منظور روایت، کنایه و رمز باشد.

أمّا حملها علی الصراحه فیعنی أنّ سکّانها هاتین المدینتین المقدستین سوف لن یعمّها الفکر الأوربی و المد الحضاری المادی بل یبقی سکانها متمسکین بالإسلام بمقدار ما یفهمونه، صامدین تجاه الإغراء الأوربی إلی حین ظهور المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ؛

اما حمل روایت بر صراحت، بدین معناست که در مکه و مدینه، تفکر اروپایی و تمدن مادی گرای غربی نفوذ نمی کند و ساکنین این دو مکان بر اسلام باقی می مانند، به مقداری که می فهمند.! و این ها مقابل فرهنگ اروپایی تا ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ایستادگی می کنند.

بررسی و نقد دیدگاه مرحوم صدر

اگر منظور مرحوم صدر شیعیان مدینه باشند، کلام ایشان قابل قبول است؛ ولی این یکصد هزار شیعه مدینه که حقّ بنای یک مسجد را هم ندارند، حق استفاده از بلندگو را ندارند (و اگر شیعیان مکه باشند که حق هیچ گونه اظهار وجود ندارند) ولی اگر مراد غیر شیعیان باشند؛ آیا در آن ها تفکر مادی گرای اروپایی نفوذ نکرده است؟! گمان نمی کنم در مکه

و مدینه، خانه ای باشد که ماهواره در آن نباشد. نمی خواهم نسبت به این دو سرزمین مقدس حرف های ناراحت کننده بزنم؛ زیرا این دوسرزمین مخصوص آل سعود نیست «سواء العاکف فیه و الباد» (۱) ولی گرفتاری ها و مفاسد و قضایایی که در آن جا است، اگر بیش تر از سایر نقاط جهان نباشد، کم تر نیست. پس اگر مرحوم صدر می خواهد دجال را بر فرهنگ غرب تطبیق دهد و مکه و مدینه را از نفوذ چنین فرهنگی بر حذر دارد، این گونه نیست؛ بلکه آن ها در تاثر تمدن مادی گرای غربی نسبت به دیگران پیشقدم هستند. آن ها به مسلمانی تظاهر می کنند؛ ولی چه مسلمانی ! وهابیت به راحتی زنان زائر را مورد آزار و اذیت و شکنجه و زندان قرار می دهند. دیروز شخصی از مدینه آمده بود و بیان می کرد که امام جمعه آنجا در نماز جمعه به صراحت به شیعه جسارت و اهانت می کرد و از شیعیان به فساق تعبیر می کرد.

و أمّا حملها علی الرمزیه: فهو یعنی أنّ الفکره الإلهیه المتمثله بمکه، و الفکره الإسلامیه المتمثله بالمدینه المنوره لا تنحرف بتاثیر المد الأوربی بل تبقی صامده، محفوظه فی أذهان أهلها و إیمانهم؛ (۲)

و اما در صورت حمل روایت بر کنایه و رمز: این که مکه، نماد تفکر الهی و مدینه نماد تفکر و مذهب اسلامی است که متاثر از تمدن غربی نمی شود، بلکه در اذهان و افکار اهل ایمان سالم باقی می ماند.

امروزه وهابیت در از بین بردن نمادهای اسلامی پیشقدم است. هر سال که شما وارد مدینه می شوید، از بین بردن آثاری از اهل بیت و اسلام را

۱- «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ یصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِی جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاکِفُ فِیهِ وَ الْبَادِ وَ مَنْ یرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ»؛ (سوره حج، آیه ۲۵).
۲- صدر، تاریخ الغیبه الکبری، ص۵۳۲ – ۵۳۴.

متوجه می شوید؛ هرچند آثار یهودیت را حفظ می کنند. الان در مدینه کاخ کعب بن اشرف که به دستور پیامبر کشته شد، وجود دارد؛ ولی آثار اسلامی را از بین می برند.

به هرحال مرحوم صدر، دجال را به استناد روایت اهل سنت، بر فرهنگ و تمدن مادی گرای غربی تطبیق می دهد و با این که در کتاب تاریخ الغیبه الکبری تصریح دارد که روایات مربوط به دجال معمولا از طرق عامه است و در کتب ما کم تر آمده است؛ با استناد به چنین روایاتی، دجال را یک جریان دانسته و تاکید بر مبنای خویش دارد.

ایشان می فرماید:

و لکنّه لیس رجلًا معیناً متصفاً بهذه الصفات التی یدلّ علیها ظاهر هذه الأخبار... و إنما هو عباره عن ظواهر إجتماعیه عالمیه کافره؛ (۱) دجال شخص معینی نیست که به صفاتی که در روایات آمده است، متصف باشد؛ بلکه دجال فرهنگ و جریان اجتماعی دنیوی کفر آمیز است.

ادامه بیان مرحوم صدر

و قد إختصت به المصادر العامه تقریباً و لیس فی المصادر الإمامیه إلا النزر القلیل؛ بحث دجال تقریباً به منابع عامه اختصاص دارد و در مصادر شیعه به طور محدود از دجال بحث شده است. و أمّا فی مصادر العامه فالأخبار عنه و عن صفاته أکثر من أن تحصی و قد نسبت إلیه کثیراً من الضرائب؛ در مصادر عامه، اخبار و روایات دجال و صفات و خصوصیات او فوق العاده فراوان است.

ما اگر بخواهیم روایات دجال را در کتب عامه جمع آوری کنیم، یک کتاب قطور می شود.

لابد من تمحیصها بغضِّ النظر عن حملها علی الرمز لنری ما یتم منها و ما لا یتم؛

۱- تاریخ الغیبه الکبری، ص۵۱۷.

دجال فرهنگ و جریان است و به عنوان رمز بیان شـده است؛ ولی ما بایـد این روایات را ارزیابی کنیم که کـدام روایت از نظر سندی تمام و کدام ناتمام است.

مقتضـی القواعـد العـامه التی عرفناهـا لزوم الإـعتراف بخروج الـدجال إجمالاـ لأـنّ الأخبار الـداله علی وجوده بالغه حـد التواتر القطعی بل شک؛

مقتضای قواعد عامه ای که شـناختیم، لزوم اقرار به اصل خروج دجال است، زیرا روایاتی که به اصل دجال دلالت دارد، از حد تواتر قطعی نیز گذشته است.

لکن صـفاته و تفاصیل خصائصه لا تثبت، لأنّها وارده - فی الأغلب - فی أخبار آحاد لا یمکن بالتشدد السندی الأخذ بها. و معه یکون هناک مجال کبیر فی حمله و حمل عدد من صفاته علی الرمز؛ (۱)

ولی صـفات و جزییـات دجال ثابت نیست؛ چون اغلب روایات وارد شـده در صـفات و جزییات دجال، با رعایت دقت سـندی، باید آن ها را کنار بگذاریم. با این حال، ما این اوصاف و ویژگی ها را حمل بر کنایه و رمز می کنیم.

اشکالاتی چند بر نظریه جریان بودن دجال

اشاره

مرحوم صـدر به اعتبـار روایـاتی که اهل سـنت نقل می کننـد، دجال را رمز - نماد - می دانـد؛ از جمله روایات مربوط به طول عمر دجال یا قتل دجال، و این که قتل او به دست حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و یا به دست عیسی علیه السلام است؛ در کناسه کوفه حلق آویز می شود، یا در شام با ضربت

۱- همان.

سلاح عیسی علیه السلام از بین می رود؛ این روایات، چگونه با جریان بودن دجال قابل جمع است؟ فرهنگ و تمدن مادی گرای غرب که همه را (طبق بیان مرحوم صدر) مات و مبهوت خود می کند، با شام و یا کناسه کوفه چه تناسبی دارد؟ و یا عباراتی از روایات در مورد دجال، مثل «مکتوب بین عینیه کافر، یقروه کلّ مؤمن کاتب و غیر کاتب؛ این که در پیشانی وی نوشته شده که کافر است و همگان چه با سواد و چه بی سواد آن را می خوانند. أنه یدعی الربوبیه، یقول: أنا ربکم و یا ینادی بأعلی صوته... و یا «انه اعور» را چگونه توجیه می کنند؟ آیا این ها را هم حمل بر کنایه و رمز می کنند؟!

فیتعین أن یکون المراد الحقیقی معانی إجتماعیه؛ عبّر عنها النبی بمثل هـذه التعابیر، طبقاً للقانون «حدِّث الناس علی قدر عقولهم. (۱)

مرحوم صدر: پس مراد حقیقی از]دجال[یک شخصیت و مفهوم اجتماعی است نه شخصی. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم طبق فهم و درک مردم سخن می گفت؛ ایشان تمام موارد را توجیه می کند. به همین جهت این گونه فرموده اند. بنابراین، ما توجیه می کنیم.

و معه یدور الأمر بین شیئین لا ثالث لهما، فإمّا أن نرفض هذه الأخبار تماماً و إمّا أن نحملها علی معنی رمزی مخالف لظاهرها، و من الواضح رجحان الحمل علی المعنی الرمزی علی الرفض التام؛ (۲)

پس امر بین دو امر دور می زند که سومی ندارد؛ یا تمام این اخبار را رها کنیم و یا بر معنای کنایه ای که مخالف ظاهر روایات است، حمل می کنیم و روشن است که حمل روایات بر معنای رمزی رجحان دارد.

۱- صدر، تاریخ الغیبه الکبری، ص۵۱۷.

۲- همان.

و أمّا دلیل رجحان: و بخاصه و أن مجموع هـذه الأخبار متواتر عن النبی؛ (۱) چون مجموع روایات وارد شده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه متواتر است.

مرحوم صدر در ابتدا می فرماید: روایات، ضعف سندی دارند و سپس روایات را متواتر می داند. اگر واقعا متواتر است، به بیان سند نیاز نیست. روایات متواتر قطع آور هستند؛ اگرچه سندشان ضعیف باشد؛حال آن که می فرمایند: چون متواتر است، باید این روایات را توجیه و از ظاهر رفع ید کرد.

از طرفی چه چیز متواتر است؟ صفات دجال یا اصل دجال؟ خود ایشان می فرمایـد: اصل دجال متواتر است، نه صفات دجال. حال اگر صفات دجال متواتر نیست، چه اشکالی دارد که روایات صفات دجال را کنار بگذاریم و یا در حجیت تفکیک کنیم. ایشان همه روایات مربوط به صفات دجال را توجیه مادی می کنند و روایت مفصل کتاب صحیح مسلم را مؤید حرف خویش قرار می دهند؛ در صورتی که روایت بر خلاف مدعای ایشان است.

بیان مرحوم صدر در جلد سوم (تاریخ مابعد الظهور)

و قد أعطینا فی التاریخ السابق أطروحتان لفهم الدجال: إحداهما تقلیدیه، تقول: إن الدجال شخص معین طویل العمر، سیظهر فی آخرالزمان من أجل إضلال الناس و فتنتهم عن دینهم و یدلّ علیه قلیل من الأخبار.

ما در جلد دوم، دو نظریه راجع به دجال بیان کردیم:

نظریه اول: تقلیدی؛ به قول استاد ما، (آیت الله مکارم) برداشت عوامانه، که دجال شخص معین و با عمر طولانی است و در آخر الزمان برای

۱- همان.

گمراهی مردم و إعراضشان از دین ظاهر می شود و تعداد کمی از روایات بر این برداشت و نظریه دلالت دارند.

اشکال بر شهید صدر

جای بسی تعجب دارد که ایشان چنین برداشتی را وراثتی و تقلیدی می داند؛ در حالی که برای تأیید حرف خویش به روایت اهل سنت استناد می کند. روایت تمیم داری که می گوید: پس از شکستن کشتی و رفتن به جزیره، جساسه را و...دیدم؛ چگونه استنادشان به این گونه روایات است؛ ولی این نظریه را تقلیدی می داند.

والأخری: أن الدجال عباره عن مستوی حضاری ایدیولوجی معین معاد للإسلام و الإخلاص الإیمانی ککل؛

نظریه دوم: دجال فرهنگ و جریانی مادی گراست که دشمنی با اسلام دارد.

و قد سبق هناک أن ناقشنا الأطروحه الأولی و رفضناها بالبرهان و لابد من طرح ما دلّ علیها من قلیل الأخبار؛

ما در جلد دوم نظریه اول را بررسی و با دلیل، نظریه اول را رد کردیم (بنده چنین برهانی از ایشان نیافتم) بنابراین، تعداد کمی از روایات را که بر نظریه اول دلالت دارند، کنار می گذاریم.

و دعمنا الأطروحه الثانیه و هی التی ستکون منطلق کلامنا الان...؛ (و نظریه دوم را باقدرت دفاع، و مطرح کردیم) ایشان از نظریه دوم دفاع کرد؛ ولی برای آن دلیلی ارائه نکرد!

یجیء الدجال ممثل هذه الحضاره حتی ینزل فی ناحیه المدینه ای مدینه، لیس له فیها إلا مرکز واحد غیر ملتفت للنظر، قد یکون هو سفاره و قد یکون مرکز تبشیر و قد یکون مدرسه أو مستشفی؛

با این که طبق روایات، دجال وارد مـدینه نمی شود، ولی به روایتی استناد می کنند که دجال وارد مدینه می شود. ورود دجال به مـدینه از طریق نفوذ فرهنگ و تمـدن نیست، بلکه مراد از ورود دجال به مدینه، داشـتن مرکزی است که این مرکز می تواند سفارت، مرکز تبشیر، مدرسه و یا بیمارستانی باشد.

بنـابراین آمـدن دجـال به مـدینه، به معنـای ورود فرهنگ مادی گرای اروپا به مـدینه نیست، بلکه یک مرکز پوششـی است که کارهایشان را در آن انجام می دهند.

و لکن بمضـی الأیـام و اللیـالی (ترجف المـدینه ثلاـث رجفـات) خلالها و هو کنایه أو رمز عن المصایب و المحن التی تمر بها المجتمعات و هی محن لتمحیص دائما «فیخرج إلیه کل کافر و منافق» فاشل فی التمحیص. و قـد ذکرنا فی التاریـخ السابق معنی إدعاء الدجال للربوبیه...فلا نعید؛

بعـد از مدتی مدینه، سه دفعه می لرزد و بعد از این لرزش هیچ منافق و کافری در مدینه باقی نمی ماند(طبق روایت اهل سـنت) مرحوم صدر این روایت را این گونه توجیه می کند که منظور، سـختی ها و مصایبی است که برای جوامع بشری اتفاق می افتد وآن امتحانی برای غربال کردن است که منافق و کافر در آن شکست می خورند.

أکـثر أتبـاعه أهـل الطیـالسه الخضـر و هم - حسب یبـدو- أهـل الأـموال و السـمعه و السـیطره الإجتمـاعیه فی المجتمـع المسـلم المنحرف؛

بیش تر پیروان دجال لباس های خاص سبزرنگ(طیلسان) دارند. توجیه ایشان این است که منظور مرفهین بی درد و دنیاپرستان و کسانی هستندکه دنبال مقام و شهرت هستند و تلاششان این است که بر مردم مسلط شوند.

و أولاد الزنا یمکن أن یراد بذلک أحد معنین؛

و اما این که در روایت آمده که پیروان دجال اهل زنا هستند؛ چگونه با مبنای مرحوم صدرکه دجال را جریان می داند، سازگاری دارد؟!

ایشان دو توجیه می کند:

المعنی الأول: أولئک الذین إنقطعوا عن آبائهم عقائدیاً و مفاهیمیاً... و أصبحوا أولاد للناس الآخرین الذین آمنوا بربوبیتهم و و لایتهم و مبادئهم؛

اول: منظور کسانی هستند که از نظر عقیدتی و فکری با اسلام قطع رابطه کردند و مسلمان نیستند و یا کسانی هستند که مسلمان و فرزند اسلام بوده، ولی مسیر را عوض کرده و اعتقادات غیر اسلامی دارند و سرسفره دیگران نشسته و فرزندان دیگران شده و ولی نعمتشان، دجال است و آنان ریزه خوار او گشته اند.

المعنی الثانی: إنّ الإیمان بالإتجاه المادی الحدیث، ینتج إنکار عقد الزواج و تکوین الأسره بدونه کما علیه عدد من الناس فی البلاد الإسلامیه الان، فینتجون ذریه تکون لقمه سائغه فی شدق السبع المادّی الهائل؛

دوم: کسانی که به فرهنگ غرب اعتقاد دارند و از فرهنگ اسلام رویگردان هستند. نتیجه فرهنگ غرب این است که ازدواج را انکار می کنند و عقد را منکر می شوند.

إنما یحلل الکلام و إنما یحرم الکلام؛ عقد را نمی پذیرند و معتقدند همین که دو نفر به زندگی با هم راضی هستند به عقد نیاز نیست! همان طور که فعلا در غرب تشکیل خانواده ها این گونه است؛ سال ها با هم زندگی می کنند و بعد اگر به ثبت چنین زندگی ای مایل بودند، ثبت می کنند. پس اکثر پیروان دجال اولاد زنا هستند؛ یعنی نسلشان از این طریق است که پدرانشان به این مسائل اعتقادی نداشتند.

و لیس هذا موقف الحضاره المادیه المعاصره فقط، بل موقف کلّ حضاره مادیه علی

مدی التاریخ و خاصه فیما إذا استمرت فی المستقبل عددا مهّماً من الأجیال، و مفهوم «الدجال» شامل لمجموع الحضاره المادیه علی مدی التاریخ لا خصوص حضارتنا المعاصره المحترمه؛

و این مسائل فقط به فرهنگ مادی امروز منحصر نمی شود؛ بلکه در طول تاریخ چنین فرهنگ های غلطی بوده است و استمرار پیدا می کند و مفهوم دجال شامل همه فرهنگ های مادی در طول تاریخ است و مخصوص فرهنگ معاصرین ما نیست.

و إذا کان للدجال أن یعاصر ظهور المهدی و نزول المسیح أو أن یوجد قبل ذلک بقلیل لیکون من علاماته القریبه...فمعنی ذلک إستمرار الحضاره المادیه إلی ذلک الزمان، مهما کان بعیداً...؛

حال که می گویید دجال همان فرهنگ های مادی گذشته است که تا آینده استمرار دارد، پس معنای درگیری دجال با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چیست؟ ایشان می فرماید: هنگامی که دجال همزمان با ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و نزول عیسی علیه السلام و یا مدت کمی قبل از ظهور خروج می کند، فرهنگ مادی تا زمان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ادامه پیدا می کند و هرچه زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف طول بکشد، چنین فرهنگ و تمدنی ادامه پیدا می کند.

و الدجال یقتله المسیح و المهدی علیه السلام کما سنسمع، لأنّ نظامهما سیقضی تماماً علی الحضاره المادیه و ما ملأت به الأرض من الظلم و الجور و الإنحراف و یتبدل إلی القسط و العدل و الإنصاف و الرفاه؛ (۱)

اما بر اساس نظریه مرحوم صدر که دجال، فرهنگ و جریان مادی گرا است، کشته شدن دجال توسط حضرت مسیح و مهدی چگونه توجیه

۱- صدر، تاریخ مابعد الظهور، ص۱۴۱.

می شود؟ ایشان می فرماید:حضرت مسیح علیه السلام و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با این تفکر مادی گرا برخورد کرده و آن را ریشه کن می نمایند و آن فرهنگ مادی گرا را به عدل و انصاف و رفاه تبدیل می کنند و این همان معنای اعدام و قتل دجال است.

روایات مورد استناد مرحوم صدر

مرحوم صدر عمدتا به چند روایت عامی تمسک می کند که یکی از این روایات، روایت صحیح مسلم است که ابوداوود و ابن ماجه هم این روایت را نقل می کنند. این روایت همان نقل نواس بن سمعان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که ما آن را در بحث روایات دجال در کتب عامه (روایت دوم) بیان کردیم. (۱)

در این روایت که مورد استناد مرحوم صدر است: إنه شاب قطط؛ دجال جوان است و موی فرفری دارد. عینه طافئه؛ یک چشمی است. کأنی أشبهه بعبد العزی بن قطن؛ او را شبیه عبد عزی بن قطن می بینم و ...

جوان بودن و مو فرفری داشتن و شبیه عبد عزی بودن را چگونه توجیه می کنید؟ آیا می توان گفت فرهنگ مادی گرا به این شخص شبیه است؟ این روایت، نشانی محل خروج دجال را می دهد: إنه خارج خله بین

۱- عبد الرزاق، ج۱۱، ص۳۹۲، ح۲۰۸۲۲؛ ابن أبی شیبه، ج ۱۵، ص۱۳۲، ح۱۹۳۱۳؛ أحمد، ج ۶، ص۴۵۴، عن عبد الرزاق؛ مسلم، ج۴، ص۲۲۵۰، ب۲۰، ح۲۹۳۷؛ ابن ماجه، ج۲، ص۱۳۵۶، ب۳۳، ح۴۰۷ ۵، کما فی مسلم بتفاوت یسیر، بسند آخر، عن النواس بن سمعان الکلابی، أبو داود، ج۴، ص۱۱۷، ح۴۳۲۱، کما فی روایه مسلم الأولی، مختصرا، بسند آخر، عن النواس بن سمعان البزار: علی ما فی کشف الهیثمی؛ الترمذی، ج۴، ص۵۱۰، ب۵۹، ح۲۲۴۰، کما فی روایه مسلم الأولی بتفاوت و... ؛ عن نواس بن سمعان، قال: ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الدجال ذات غداه فخفض فیه ورفع حتی ظنناه فی طائفه النخل فلما رحنا إلیه عرف ذلک فینا....

الشام و العراق. این که دجال از مرز بین شام و عراق خارج می شود را چگونه توجیه کنیم؟

عبارت یا عباد الله فاثبتوا؛ای بندگان ثابت قدم باشید. قلنا: یا رسول الله و ما لبثه فی الأرض؟؛ گفتیم: یا رسول الله! مدت توقفش در زمین چقدر است؟ قال: أربعون یوما، یوم کسنه و یوم کشهر، و یوم کجمعه، و سائر أیامه کأیامکم؛ فرمود: ۴۰ روز، یک روز مثل یک سال، و یک روز آن مثل یک ماه، و یک روز آن مثل یک هفته، و مابقی ایامش مثل ایام شما که مجموع عمرش برابر ۴۳۹ روز می شود.

اشکالی دیگر بر نظریه شهید صدر

این که شما می گویید دجال همان فرهنگ مادی گرا است؛ از گذشته شروع شده است و تا زمان ظهور استمرار دارد؛ چگونه این فرهنگ را بر مدت عمر دجال که ۴۳۹ روز است، تطبیق می دهید؟

اگر بنا باشد به طور کلی از ظواهر روایات دست بکشیم و باب توجیه را باز کنیم، دیگر سنگی روی سنگ قرار نمی گیرد. پس رفع ید از ظواهر باید مستند به دلیل محکمی باشد؛ و الا باید ظواهر را ملاک بگیریم.

...

نتیجه نهایی

خلاصه بحث اینکه:

الف) آنچه را که روایات ما از دجال ترسیم می کند با آنچه روایات اهل سنت ترسیم می کند از جهت های متعددی فرق می کند:

۱. در روایات ما، جریان دجال یک جریان ضدیت و مخالفت با قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و طرفداران او معمولا یهود و منافقین و دشمنان اهل بیت علیهم السلام هستند.

۲. در روایات ما، قاتل دجال حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و نه حضرت عیسی علیه السلام؛ هرچند این روایات قابل جمع است، چون اقدامات حضرت عیسی علیه السلام زیر نظر و به امر حضرت مهدی علیه السلام است.

۳. شکل و شمایل و قیافه ظاهری دجال در روایات عامه به گونه ای ترسیم شده است که روایات آن به اسرائیلیات و کتابهای یهود و نصاری شباهت دارد و عمده آن را عبدالله بن عمرو بن عاص – طبق تصریح ابن کثیر– از شام با یک شتر بار زد و وارد فرهنگ اسلامی کرد. و البته این گونه روایات در کتابهای ما نیست و اگر هم باشد به نقل از عامه است و مورد تایید ما نیست. (۱) هرچند بحث دجال در بعضی از کتابهای تفسیری و حدیثی و کلامی ما آمده است.

ب) علامه طبرسی به نقل از ابوالعالیه ذیل آیه {إِنَّ الَّذِینَ یُجَادِلُونَ فِی آیَاتِ اللَّهِ} (۲)می گوید: این آیه در شأن یهود نازل شد چون آنها می گفتند: به زودی مسیح دجال خروج می کند و ما هم به او می پیوندیم و در نبرد

۱- . نک: معجم احادیث الامام المهدی، ج۳، ص۴۰۵.

۲- سوره غافر، آیه ۴۰.

با محمـد و یاران او دجال را کمک می کنیم و از پیامبر راحت می شویم و حکومت را دجال به ما بر می گرداند. (۱) همچنین در بعضی از کتابهای لغت او را فردی یهودی معرفی کرده اند؛ همانند فراهیدی و ابن منظور. (۲)

ج) در کلمات بعضـی از بزرگان ما سخن از این است که دجال یکی از علائم ظهور بلکه یکی از علائم حتمی است. به عنوان نمونه شیخ مفید می فرماید: «ان الاخبار قدجائت عن ائمه الهدی ... قبل سـنته منها خروج السفیانی و ظهور الدجال». (۳) یعنی روایـاتی از ائمه طـاهرین راجع به علامـاتی که یـک سال قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف اتفاق می افتـد، وارد شده است، از جمله این علامات خروج سـفیانی و ظهور دجال است. همچنین مرحوم مجلسـی اول خروج دجال را ده روز قبل از قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می داند. (۴)

مرحوم حرعاملی در اثبات الهـداه، (۵) علامه مجلسی، (۶) مرحوم آیت الله میلاـنی، (۷) مرحوم ملا اسـماعیل اسفراینی متوفای ۱۲۸۸ ه-.ق ، مرحوم بحرانی، (۸) حر عاملی در الایقاظ (۹) و از معاصران آیت الله مکارم (۱۰) و آیت الله

۱- مجمع البیان، ج۸، ص۸۲۲. نیز نک: تفسیر ابو حاتم، ج۱۰، ص۳۲۶۸.

۲- تفسیر آلوسی، ج۲، ص۲۹۳؛ تفسیر الدرالمنثور، ج۵، ص۳۵۳.

۳- الفصول العشره فی الغیبه، ص۱۲۱.

۴- لوامع صاحب قرانی.

۵- اثبات الهدی، ج۵، ص۳۴۵.

۶- بحار الانوار، ج۵۲، ص۱۸۱؛ اعیان الشیعه، ج۲، ص۸۱.

۷- قادتنا کیف نعرفهم، ج۴، ص۴۹۵.

۸- انوار الفرقان، ص۲۱۷.

۹- منار الهدی، ص۶۴۴.

۱۰- ترجمه الایقاظ من العصمه، ص۳۳۹.

سبحانی (۱) دجال را از علائم ظهور شمرده اند. بلکه بعضی از معاصرین فراتر رفته و آن را از علائم حتمیه قرار داده اند، همانند مرحوم محدث قمی. (۲) ولی به نظر می رسد که عمده نظر آنان به روایات عامه است و احیاناً قطع و یا اعتبار را از تعدد و استفاضه روایات استفاده کرده اند؛ چنانچه مرحوم شبر تصریح دارد که «رَوَی العامه». (۳)

لذا به نظر ما با توجه به اینکه در روایات اهل بیت، کمتر به آن پرداخته شده، حتمیت بلکه علامیت دجال برای ما چندان روشن نیست. هرچند اصل دجال و نقش تخریبی او را انکار نمی کنیم. و الله العالم.

۱- الالهیات علی هدی الکتاب و السنه، ج۴، ص۱۵۱؛ بحوث فی الملل و النحل، ج۶، ص۶۳۵؛ الاضواء علی عقائد الشیعه، ص۲۳۴.

۲- منتهی الامال، ج۲، ص۲۱۱۸.

۳- حق الیقین، ج۲، ص۴۰۴

کتابنامه

۱.ابن البطریق، یحیی بن الحسن الاسدی الحلی، عمده ابن بطریق، کتابخانه مرعشی نجفی، قم، ۱۳۹۲ش.

۲.ابن المنادی، ابوالحسن احمد بن جعفر بن عبیدالله البغدادی، ملاحم، جماعهٔ المدرسین فی الحوزهٔ العلمیهٔ، قم.

۳.ابن شهرآشوب، ابوجعفر رشید الدین محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، متوفی۵۸۸ه-، منشورات العلامهٔ، قم، ۱۳۷۹ق.

۴.ابن شهرآشوب، محمد بن علی، معالم العلماء، چاپخانه حیدریهٔ، نجف اشرف، ۱۳۸۰ش.

۵.ابو حسین مسلم بن حجاج قشیری، صحیح مسلم، دارالحدیث، قاهره، ۱۴۱۲ق.

۶.احمد بن علی التمیمی، مسند ابو یعلی، دارالمأمون للتراث، بیروت، ۱۴۱۰ق.

۷.احمد بن محمد بن حنبل، مسند امام احمد بن حنبل، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۶ق.

۸.اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، شریف رضی، ۱۳۷۹ش.

۹.الاسدی الحلی، شیخ جمال الدین ابو العباس احمد بن فهد، شرح المختصر النافع، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۱۷ق.

۱۰.برقی، ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد، محاسن، دارالکتب الاسلامیهٔ، قم، بی تا.

۱۱.تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۷۸ش..

۱۲.الثعلبی، احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان فی تفسیر القرآن، داراحیاء التراث، بیروت، ۱۴۲۲ق.

۱۳.خویی، سید ابولقاسم، معجم رجال الحدیث، دارالزهرا، بیروت، ۱۴۱۲ش.

۱۴.دوانی، شیخ علی، مهدی موعود، چاپخانه اسلامیه، تهران، ۱۳۷۵ش.

۱۵.ذهبی، شمس الدین، تاریخ الاسلام، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۱۰ق.

۱۶.--------------، سیر اعلام النبلاء، مؤسسهٔ الرسالهٔ، بیروت، ۱۴۱۴ق.

۱۷.راوندی، قطب الدین، جلوه های اعجاز معصومین، ترجمه: غلامحسین محری، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۷۸ش..

۱۸.سبحانی، شیح جعفر، کلیات فی علم الرجال، نشر جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۹ق.

۱۹.سجستانی، سلیمان بن اشعث، سنن ابن داوود، موسسه غراس، کویت، ۲۰۰۲م.

۲۰.السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، حاوی للفتاوی، دارالکتب العلمیۀ، بیروت، ۱۹۷۵م.

۲۱.شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه القمی، کمال الدین و تمام النعمۀ، جمکران، قم، ۱۳۸۲ش.

۲۲.---------، من لا یحضره الفقیه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۵ش.

۲۳.شیخ مفید، فصول المختاره، من العیون و المحاسن، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.

۲۴.صنعانی، عبدالرزاق بن همام، مصنف عبدالرزاق، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.

۲۵.طباطبائی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، مؤسسهٔ الاعلمی، بیروت، ۱۴۰۲ق.

۲۶.طبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب، معجم الاوسط، مکتبهٔ المعارف، ریاض، ۱۳۰۵ش.

۲۷.طبرانی، سلیمان بن احمد، معجم الکبیر، ابن تیمیه، قاهره، ۱۴۱۵ق.

۲۸.طبسی و جمعی از محققین، معجم احادیث الامام المهدی، مؤسسهٔ المعارف الاسلامیهٔ، قم، ۱۴۲۸ق.

۲۹.طبسی، نجم الدین، الأیام المکیه، دار الولاء، بیروت، ۲۰۰۲م.

۳۰.طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ت۱۰۸۵ه-، المکتبهٔ المرتضویهٔ، تهران، ۱۳۷۵ش.

۳۱.طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، فراهانی، تهران، ۱۳۶۵ش.

۳۲.عاملی، محمد بن الحسن، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشرعیه، موسسه ال البیت، قم، ۱۴۱۶ق.

۳۳.عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین، مؤسسه البغثهٔ، تهران، ۱۴۲۸ق.

۳۴.قزوینی، ابن ماجه، سنن ابن ماجه، دار الجیل، بیروت، ۱۴۱۸ق.

۳۵.کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، دارالکتاب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ق.

۳۶.مالکی، حسن بن فرهان، دراسهٔ فی کتب العقائد.

۳۷.متقی هندی، علاء الدین بن حسام، کنزالعمال، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۹ق.

۳۸.مجلسی، محمد باقر، مرآه العقول فی شرح اخبار آل الرسول، دارالکتب الاسلامیهٔ، طهران، ۱۴۰۴ق.

۳۹.مجلسی، محمد تقی، لوامع صاحب قرانی، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۴ق.

۴۰.محمد بن عیسی بن مسورهٔ، ابو عیسی، سنن ترمذی، دار الحدیث، قاهره، ۱۴۱۹ق.

۴۱.مصنف ابن ابی شیبه، ابوبکر، مصنف، دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۹ق.

۴۲.مقدسی، یوسف بن یحیی، عقدالدرر فی اخبار المنتظر، جمکران، قم، ۱۳۸۲ش.

۴۳.مکرم بن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن الافریقی المصری، لسان العرب، کشف اداب الجوزه، قم، ۱۴۰۵ق.

۴۴.نجاشی کوفی، احمد بن علی بن العباس، رجال نجاشی (فهرست اسماء و مصنفی الشیعه)، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۵ش.

۴۵.نمازی، شیخ علی، مستدرکات علم الرجال الحدیث، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۲۵ق.

۴۶.نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، مؤسسهٔ آل البیت، قم.

۴۷.النیلی النجفی، السید بهاء الدین علی بن عبدالکریم بن عبد الحمید، الانوار المضیئه فی ذکر القائم الحجهٔ، مؤسسهٔ الامام الهادی، قم، ۱۴۲۰ق.

۴۸.ورام بن ابی فراس، ابوالحسین، مجموعه ورام، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹ش.

۴۹.یاقوت حموی، ابوعبدالله، معجم البلدان، سازمان میراث فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰ش.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹